

عده‌ای از آقایان اعضای فراکسیون نهضت ملی تشسته بودند. منتظر ملاقات نخست‌وزیر بودند. در همین موقع رفتم اطلاع ایشان. عنوان فرمودند - مفاد آن خبرها را می‌گویم - که همچون در نتیجه مسافرت غیر مستر قبه اعلی حضرت همایونی و اینکه برای کارهای دولت که با وظایف مقام سلطنت ارتباط دارد تکلیفش معین نشود این کارها معوق نماند، از طرف دیگر این پیش آمد موجب تشویش مردم شده، از طرف دیگر ممکن است مورد سوءاستفاده عناصر افراطی قرار گیرد و موقعیت کشور را متزلزل کند، مصلحت در این است که هر چه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود تا از معوق ماندن کارها جلوگیری شود و اشکال را جلوگیری نماید.

البته این استدلال آقای نخست‌وزیر صحیح بود اما چه جور شورای سلطنتی تشکیل شود، صحبت نشد. به نظر رسید چون خود اعلی حضرت همایونی شورای سلطنتی را معین فرموده‌اند و مجلس هم نیست، دولت هم نمی‌تواند این کار را بکند، تنها راه انتخاب شورای سلطنتی مراجعه به افکار عمومی است.

یکی گفت ممکن است از اختیارات قانونی استفاده شود. در همین موقع اطلاع دادند بقیه اعضای فراکسیون نهضت ملی آمدند. گویا یک عده‌ای قبلاً آمده بودند و منتظر بقیه بودند. این بود که همه رفتند به طرف اطاق بزرگ. خود جناب آقای نخست‌وزیر تشریف آوردند. بنده خواستم از همان دم در بروم، ولی یکی دو نفر آقایانی که در آن اطاق بودند گفتند: «این کار فراکسیون نیست که نمی‌خواهی بیایی.» بالاخره رفتم در آن اطاق، آنها یک صحبت‌هایی خودشان داشته و می‌گفتند: «اگر تصمیمی گرفته می‌شود همه با هم باشیم.» گویا صبح قرار بود در منزل آقای مهندس رضوی جلسه تشکیل شود. چون جناب آقای نخست‌وزیر را به اینجا خواسته بودند ما سپردیم بمنزل که آقایانی که می‌آیند بفرستند اینجا و هر تصمیمی که باید اتخاذ شود. آن وقت جناب آقای دکتر مصدق مطلب را تقریباً همان طور عنوان فرمودند. آن آقایان هم یکی دو نفر گفتند: «صحیح است. راجع به شورای سلطنتی هم باید تشکیل شود. راجع به طرفی‌اش هم، باید مطالعه نمود.» قرار شد در این خصوص مطالعاتی بکنند.

بعد از ظهر آن روز ما منزل جناب آقای دکتر مصدق رفتیم. برای ساعت ۵ یا ۶ بود - که حالا درست خاطر نمی‌دانم همان موقع بود یا بعد - که گفتند آقای هنرسن سفیر کبیر آمریکا به ملاقاتشان می‌آیند. بعد یا قبل از این ملاقات مدتی هم راجع به شورای سلطنتی صحبت شد و راههای مختلفی پیشنهاد شد. یکی این بود که تشکیل شورای سلطنتی صبارت است از سه نفر که در مدت غیبت اعلی حضرت همایونی امور مربوطه را عهده‌دار شوند، بعد از طریق اخذ رأی انتخاب شوند. این را به‌وای عمومی باید مراجعه کرد. یکی هم قرار شد که نطفی جناب آقای نخست‌وزیر ابرار کنند و این موضوع را برای مردم روشن کنند که اقدام به انتخاب سه نفر بشود. در اطراف این سه موضوع صحبت شد. به علت اینکه ملاقاتی شده بود و ایشان خسته بودند، یک تصمیم قطعی پیدا نشد و موقوف به این گردید که روز بعد در این خصوص بحث و مطالعه بشود.

دو روز بعد روز بیست و هشتم بود. بنده صبح در حدود ساعت ده و نیم بود که رفتم منزل آقای دکتر مصدق. البته این جریانات پیش آمده بود و بنده نگران بودم. در آنجا در این خصوص صحبتی نشد؛ و اگر می‌شد بنده خیال نداشتم در آن شرکت کنم. چون می‌بایستی راه حل دیگری فکر کرد. اصلاً در این خصوص صحبت نشد. بعد جریاناتی پیش آمد که محتاج توضیح بنده نیست.

رئیس: ممکن است بفرمایید در صبح ۲۵ که خدمت آقای دکتر مصدق رسیدید، ایشان اشاره به دریافت نامه‌ای بنا به گفته خودتان از طرف اعلی حضرت همایونی نمودند؛ آیا تحقیق نمودید که موضوع این نامه چه بود که موجب بلاداشت حامل آن نامه گردید؟

نریمان: بنده به طوری که عرض کردم خاطر من نیست که روز ۲۵ خدمت آقای دکتر مصدق رسیده باشم. ولی این مطلب را در اطاق آقای ملک اسماعیلی شنیدم و طوری گفته شد که به نظر من رسد که کاغذ عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده اند و خواسته اند وارد منزل آقای دکتر مصدق بشوند. هیچ صحبتی از فرمان نبود و بنده از این موضوع اطلاع نداشتم.

رئیس: گویا این طور اظهار داشتید که به واسطه نگرانی حاصله از شب بیست و پنجم برای تحقیق جریان به منزل آقای دکتر مصدق رفته اید و این موضوع را که موضوع نامه باشد از آقای ملک اسماعیلی شنیدید. ممکن است بیشتر توضیح دهید که آقای ملک اسماعیلی موضوع نامه را چگونه به اطلاع شما رسانیدند؟

نریمان: بنده عرض کردم شب ۲۵ به واسطه آن سلاها متوجه شدم. صبح رادیو اطلاع داد و تا اندازه ای رفع نگرانی بنده شد. تنها برای اینکه بیشتر مطلع شوم، سری به منزل جناب آقای دکتر مصدق زدم. دیگر راجع به مضمون نامه بنده تحقیقی نکردم و ضرور ندانستم. آن را عادی تلقی کردم که یک نامه عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده اند برای دخول به منزل آقای دکتر مصدق.

رئیس: جناب عالی که در آن وقت سمت دولتی نداشتید و عضو فراکسیون نهضت ملی هم که نبودید، فقط بنا به گفته خودتان روی کنجکاوی شخصی و اطلاع از جریانات به آنجا رفته اید و البته با تقریبی که مشاهده می شود در آنجا داشته اید تصور نمی رود نتوانسته باشید اطلاعات کافی به دست بیاورید، خواهشمندم دادگاه را مستحضر دارید یا نداشتن هیچ گونه سمت دولتی و عضویت در فراکسیون پس موجبات رفتن به آنجا و تحقیقات چه بود؟

نریمان: بنده از سال ۱۳۰۲ که در وزارت دارایی خدمت می کردم با جناب آقای دکتر مصدق آشنایی و ارادت پیدا کردم. زیرا ایشان تا آن موقع که بنده خدمت کرده بودم تنها وزیری بودند که نسبت به تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می کردند و مخصوصاً سوابق تحصیلی بنده را مورد تمجید قرار داده بودند. البته این نوع تشویق برای جوانی که نازه وارد خدمت شده است فراموش ناشدنی است. از آن زمان بنده نسبت به ایشان ارادت و محبت داشتم. اغلب خدمتشان می رسیدم، بمن اظهار لطف می فرمودند و بنده را در هر سنی و پاکی تشویق می کردند.

این جریان ادامه داشت تا اینکه قرار بود برای انتخابات دوره شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصیل کنند. بنده را هم دعوت به شرکت فرمودند و بنده هم با جان و دل پذیرفتم. از آنجا همکاری علی ما و ناسمان بیشتر شد. تا اینکه در دوره شانزدهم در خدمت ایشان در مجلس شورای ملی سمت نصابندگی داشتم و ایشان رهبر فراکسیون ما بودند. در نتیجه شور و تبادل افکار و همفکری ما موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و به نتیجه رسید. بعداً که ایشان به سمت نخست وزیری انتخاب شدند و موضوع خلعید را انجام دادند و در شورای امنیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع فرمودند. بر مراتب ارادت بنده افزوده شد. طبیعی است با اینکه بنده در قسمت سیاست داخلی یعنی بعضی قسمتهای از سیاست داخلی با ایشان همسلیقه نبودم، مع الوصف خدمانی که ایشان به ملت ایران کرده بودند طوری بود که نمی توانست سلب محبت و ارادت بنده را بکنند؛ بلکه ارادت بنده به همان نسبت به ایشان باقی بوده و هست. طبیعی است وقتی چنین خبری می رسد، انسان می خواهد بیشتر مطلع شود از موضوع. به این جهت بنده صبح رفتم آنجا و آن اطلاعی که آنجا بمن داده شد به نظر من کافی به نظر می آمد. دیگر منجر به این کنجکاوی در مورد نامه نشد. شاید هم به علت عدم کنجکاوی شخص بنده بود.

و اما راجع به عضویت فراکسیون، بنده عضو فراکسیون نبودم و به سمت عضویت فراکسیون روز ۲۷ دعوت شده بودم. روز ۲۵ هم به سمت عضویت فراکسیون نرفتم. بلکه بنده یک نماینده مجلس بودم که هنوز استعفای بنده مراحل

قانونی خود را نیتوده در مرحله تعلیق است. من به سمت نمایندگی مردم هم که باشد تصور نمی‌کنم اشکالی باشد که بمنزل نخست‌وزیر وقت بروم.

رئیس: الان خودتان اظهار داشتید که مجلس وجود نداشت و در عین حال اشاره می‌کنید به عنوان نمایندگی مجلس به آنجا رفته‌اید. با اینکه این موضوع مورد توجه دادگاه نیست، فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه خواهشمند توضیحات بیشتری بدهید.

نویسمان: بنده دو دوره است که افتخار نمایندگی شهر تهران را در مجلس شورای ملی داشتم. عرض کردم مجلس وجود نداشت. مطابق آییننامه داخلی مجلس شورای ملی و شاید قانون اساسی باشد تا عده نمایندگان به یک حد تصابیی نرسد مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شود. چون در آن موقع عده زیادی از نمایندگان استعفا داده بودند به این جهت مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شد. این بود که عرض کردم مجلسی که مورد سؤال و کسب نظر دولت باشد وجود نداشت. از این نقطه نظر بود که عرض کردم.

و اما راجع به سمت نمایندگی، از این جهت است که مطابق آییننامه مجلس شورای ملی استعفای نمایندگان باید در جلسه رسمی فرأت شود و در مدت پانزده روز نمایندگی که استعفایش خوانده شده است حق دارد آن را مسترد کند. چون استعفانامه بنده خوانده نشده بود. بدین جهت استعفای خود را در حال تعلیق می‌دانم و الان هم که در اینجا هستم خودم را نماینده مجلس شورای ملی می‌دانم.

رئیس: ممکن است بفرمایید غیر از آقای ملک اسماعیلی چه اشخاص دیگری آن روز در منزل آقای دکتر مصدق حضور داشتند و آنجا موضوع نامه مطرح شد؟

نویسمان: بنده درست خاطر نمی‌دانم چه اشخاصی حضور داشتند. خیلیها می‌آمدند و می‌رفتند. شاید آقایان وزیر آمدند و رفتند. درست خاطر نمی‌دانم. شاید از اعضای فراکسیون نهضت ملی بعضیها بودند ولی در آن روز امر این موقع سرنیب آزموده وارد دادگاه نمود. خود ایشان مشغله شان خیلی زیاد بود.

رئیس: اینکه اظهار داشتید راجع به شورای سلطنتی مشورت و کمیسیون شد، ممکن است توضیح دهید از مقررات شورای سلطنتی اطلاعی دارید یا خیر، یعنی راجع به تشکیل شورای سلطنتی؟

نویسمان: بنده راجع به اینکه چه موضوعی مطرح خواهد بود، اطلاع نداشتم. وقتی آنجا رفتم مطلع شدم که موضوع شورای سلطنتی مطرح است. بنده راجع به سوابق شورای سلطنتی اطلاعی ندارم. فقط یک چیزی به خاطر می‌آید که یک وقتی هم شورای سلطنتی تشکیل شده و سوابق آن این بوده که اعلیحضرت همایونی تعیین فرموده‌اند. بنده اطلاعات حقوقی و قضایی البته ندارم.

رئیس: اظهار داشتید جریاناتی پیش آمد و شما نگران بودید. ممکن است توضیحات بیشتری بدهید که جریاناتی که موجب نگرانی شما بود چه بود؟

نویسمان: بنده توجه نکردم کدام روز را می‌فرمایید. روز ۲۵ یا روز ۲۸  
رئیس: روز ۲۸.

نویسمان: روز ۲۸ جریانات همان دستجانی بودند که شنیده می‌شد و البته بنده خودم ندیدم به‌راه افتاده‌اند و درسدند به منزل آقای دکتر مصدق حمله کنند و اغتشاشی که پیدا شده بود، ابتدا البته موجب نگرانی بود. بعد دامنه اغتشاشات کشیده شد به آن جریان که اطلاع دارید.

رئیس: چه ساعتی از این جریانات اطلاع حاصل کردید، و چه ساعتی بمنزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید و

در آنجا چه گذشت؟

نریمان: بنده درست نظرم نیست که چه ساعتی از این اغتشاشات اطلاع پیدا کردم. شاید در حدود ساعت ده و نیم بود که شنیدم اغتشاشاتی هست. در همان موقع بود شاید که رفتم منزل ایشان.  
رئیس: آیا می‌توانید بیشتر دادگاه و آروشن کنید که موضوع اغتشاشات چه بود و چه عملی می‌کردند که به اغتشاش تعبیر می‌فرمایید؟

نریمان: آنچه بنده شنیده‌ام این بود که یک عده‌ای در جنوب شهر یا در بازار - درست نظرم نیست - با چوب و چماق بیرون آمده‌اند و در شهر نظاهرانی می‌کنند و دولت هم کوشی دارد که از آنها جلوگیری کند. بعد هم که در منزل آقای دکتر مصدق بودیم، صدای تیرهایی که می‌آمد و معلوم نبود که از کدام طرف است حاکی از این بود که یک جریانات شدیدی هست در بیرون. ولی بنده چون دیگر بیرون نیامدم، از جزئیاتش مطلع نیستم.

رئیس: آیا در منزل آقای دکتر محمد مصدق که مرکز این اطلاعات بود و جناب عالی هم برای همین موضوع و نگرانی از این پیش آمده‌ها رفته بودید، نتوانستید درک کنید موضوع اغتشاش یا نظاهر چیست که دادگاه از توضیحات شما بتواند استفاده‌ای نماید؟

نریمان: بنده راجع به موضوع نظاهرات و اغتشاشات اطلاعی به‌دست نیاوردم. ولی می‌شنیدم در آنجا و کسانی که می‌آمدند و می‌رفتند پیدا بود که یکا و فایمی در جریان است. گفتند که جمله شده به‌بیم و تلگر افغانه [به وسیله] مردم و عده‌ای از قوای مسلح، همین جریانات.

رئیس: خواهش می‌کنم صحبت‌هایی که در جریان روز ۲۶ مرداد در جلساتی که اشاره کردید راجع به شورای سلطنتی در منزل آقای دکتر محمد مصدق...

نریمان: روز ۲۷.

رئیس: ... بله روز ۲۷... به‌عمل آمده بود دادگاه را مستحضر سازید.

نریمان: بنده آنچه که در این فاصله به‌خاطرمان مانده بود، به‌طور تقریب عرض کردم. اگر محتاج به‌تکرار است بفرمایید عرض کنم. زیرا غیر از آنها دیگر چیزی به‌خاطر ندارم. در این سه چهار روز آنچه به‌خاطرمان رسیده همین بود که حضورتان عرض شد.

رئیس: خیلی ممنون خواهیم شد که فقط راجع به‌صحبت‌های شورای سلطنتی که در آن محل به‌عمل آمده تکرار فرمایید.

نریمان: آقای دکتر مصدق مطلب را عنوان فرمودند و اظهار داشتند که با مسافرت غیر مسترجه‌ای که برای اعلیحضرت همایونی پیش آمده، چون برای کارهای دولت تکلیفی معین نشده کارها معوق می‌ماند و این پیش آمد موجب تشویش اذهان عمومی شده و محتمل است سوء استفاده‌هایی از این موقعیت بشود که وضع مملکت را مشکوفاً بکند. بدین جهت مصلحت در این است که هر چه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود. راجع به‌خود تشکیل شورا هم اعلیحضرت همایونی که شورای سلطنتی را قبل از مسافرت تعیین فرموده‌اند، دولت هم که نمی‌تواند این کار بکند. و مجلسی هم که نیست تا کسب تکلیف بشود. گفته شد از اختیارات مسکن است استفاده شود. ولی ایشان آن را گفتند صحیح نیست و درست نیست. راهی که گفته شد این بود که اعضای شورا از راه مراجعه به‌آرای عمومی انتخاب شوند. برای این کار هم بعداً که مذاکره شد دو راه ممکن بود: یکی این بود که اصلاً موضوع تشکیل شورا که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی کارهای مربوطه را انجام بدهد و این افراد از مردم انتخاب بشوند، همین طریق از مردم

کسب نظر بشود و بعد انتخابش هم از طریق مراجعه به آرای عمومی باشد. راه دیگری هم این بود که دولت یا خود آقای نخست‌وزیر اعلامیه‌ای بدهند و مردم را دعوت کنند دو سه نفر را انتخاب نمایند. ولی در این دو طریق اشکالی موجود بود و به نظر می‌رسید. و آن روز یعنی روز بیست و هفتم دیگر نشد که بیش از این در این باره صحبت بشود. قرار شد بعداً در این باب مطالعه بشود و بعد که نظری به دست آمد گویا در نظر بود اعضای فراکسیون را بخواهند و نظر مشورتی فراکسیون به آقای نخست‌وزیر معین گردد.

نریمن: آیا در این جلسات از هیئت دولت وقت هم کسی حضور داشت یا خیر؟  
نریمن: بنده آنچه را به خاطر دارم، از هیئت دولت جز خود آقای نخست‌وزیر کسی دیگر نبود.  
رئیس: اشاره کردید که مسافرت اعلیحضرت همایونی موجب مشوش شدن اذهان عمومی می‌گردد. به عبارات الاخری در آن جلسه چنین صحبتی به میان آمد. ممکن است توضیح دهید منظور چه بوده؟ چه شائبه‌ای ممکن بود در اذهان تولید شود؟

نریمن: بنده آنچه به خاطر دارم، این جزو مطالبی بود که آقای نخست‌وزیر استدلال می‌کردند برای تشکیل سن آنچه استنباط کردم از این جمله این بود که مردم ممکن است در این موقع نگران شوند از لحاظ آفتابه و به این نگرانی هم باید زودتر خاتمه داده شود. البته تشویش که گفته شد، برای وضع مملکت بود که گرفتاری بر گرفتاریهای موجود افزوده نشود.

رئیس: خواهش می‌کنم این موضوع نگرانی و تشویش را صریحتر به استحضار دادگاه برسانید که یقیناً در آنجا مطرح بوده است.

نریمن: جزئیات نگرانی در آنجا مطرح نبوده است.

رئیس: کلیاتش را بفرمایید.

نریمن: کلیاتش این بود که چون اعلیحضرت همایونی به طور غیر مترقبه به مسافرت تشریف برده‌اند، ممکن است عناصری از این مسافرت مشوش شوند. ممکن است مردم نگران بشوند، تشویش پیدا کنند البته این استنباط بود و گمان می‌کنم صحیح باشد.

رئیس: با این استنباطی که فرمودید و میتینگ ۲۵ مرداد را نیز قطعاً دیده و شنیده بودید، به نظر شما ایجاد نگرانی در کدام بگه از اینها بیشتر بود، آیا آن میتینگ یا این توهم؟

نریمن: بنده عرض کردم از جریان میتینگ ۲۵ بعد از اینکه رفتم منزل چون به میتینگ ترفتم از جریانش مستحضر نیستم. حتی رادیو را هم نشنیدم.

رئیس: اعلامیه دولت را نیز نشنیدید؟

نریمن: خیر. تا الآن هم نمی‌دانم دولت چنین اعلامیه‌ای داده بود.

رئیس: البته در این خصوص دادگاه بسیار ممنون است که از توضیحات جناب عالی بهره‌مند شد. فقط بفرمایید اینکه در آغاز سؤالی اشاره فرمودید بعد از شنیدن صدای آراجه و کامیون نگرانی حاصل کرده بودید و برای کسب اطلاع به شهر آمدید. چون از اعلامیه دولت استحضار حاصل کردید، رفع نگرانی شما شد. آیا کدامیک از توضیحات شما را دادگاه برای روشن شدن خود ملاک عمل قرار دهد؟

نریمن: بنده اعلامیه دولت به خاطر نمی‌توانم. ممکن است در رادیو حرفهایی زده باشند چون رادیو گفت که کودتایی در شرف تکوین بود و بلاثر ماند. البته آن را شنیدم ولی اگر اعلامیه دیگری است از آن خیر ندارم. البته آن

اعلامه تا حدی رفع نگرانی من را کرد.

رئیس: ممکن است بفرمایید در روز ۲۸ نا چه ساعت در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بودید و بعداً به کجا رفتید؟

نریمان: بنده از صبح روز ۲۸ شاید در حدود ساعت ۱۱ منزل جناب آقای دکتر مصدق بودم و تا صبح پنجشنبه در خدمت ایشان بودم. وقتی نزدیک ظهر روز ۲۸ یک عده‌ای که آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند، گفتند: «برویم منزل برای ناهار» بنده گفتم دیگر دور از مردی و مردانگی است که در این موقع ایشان را تنها بگذاریم. بنده خواهم ماند و ماندم. عرض کردم با وجود اختلاف سلیقه‌ای که با ایشان داشتم، از لحاظ ارادتی که به ایشان داشتم و از لحاظ اینکه نگویند ایرانی در لحظه خطر رهبر خود را تنها می‌گذارد، بنده ماندم و با خطر هم مواجه شدم. دیگران هم بودند. برخلاف شرافت ایرانیت بود که ایشان را تنها بگذاریم.

رئیس: خواهش می‌کنم جریان مشروح از ظهر تا روز پنجشنبه را که در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید با ذکر اسامی اشخاصی که با شما در آنجا بودند و همچنین ساعتی که از خانه آقای دکتر محمد مصدق عزیمت کردید، بچه وسیله و از کجا به کجا حرکت نمودید، شب در کجا بودید، فردا در کجا، بهم چنین مذاکرانی که قبل از عزیمت از خانه آقای دکتر محمد مصدق به عمل آمد، و بالاخره موجداتی که منتهی به عزیمت ایشان گردید برای دادگاه بدون حضور و زواید روشن فرمایید.

نریمان: از ساعت ۱۱ که بنده منزل ایشان رفتم، البته خیلی آنجا آمد و شد زیاد بود. اشخاص مختلف می‌آمدند. رئیس شهربانی می‌آمد. رئیس زاندارم می‌آمد. بعضی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آنجا بودند. از مأمورین دولت هم گاهی می‌آمدند. آقای بشیر فرزند آنجا بودند. اینها بودند. اخبار می‌آوردند. تا ناهار را ما در اطراف دیگر صرف کردیم. گویا در عمارت پسر آقای دکتر مصدق. بعداً دو مرتبه آمدیم خدمت ایشان و ما همین طور نوی اطافها بودیم و هر آن وضعیت مشککتر می‌شد و یا حمله به طرف منزل ایشان پیشتر می‌شد، اینها گاهی به وسیله تلفن با ستاد ارتش تماس می‌گرفتند یا تلفن می‌کردند. همین طور مشغول بودیم. ولی نمی‌دانم ساعت ۳ یا ۴ بود که وضعیت وخیمتر بود. محاصره تنگتر می‌شد. در آن موقع بود که گویا آقای سرهنگ فولادوند تشریف آوردند آنجا با جناب آقای دکتر مصدق صحبت کردند. گویا گفته بودند: «کاری بکنید این قضیه خاتمه پیدا کند.» حتی به ایشان گفتند: «اگر به خودتان رحم نمی‌کنید، به این آقایان رحم کنید.» ایشان هم گفتند: «هن نگفتم این آقایان بمانند. آقایان اگر می‌خواهند بروند بروند هیچ مانعی نیست.» ولی ما گفتیم: «با شما هستیم.» ایشان که رفتند قطع امید ما شد. ضمناً بی‌رق سفید بردند بیرون منزل که تیراندازی نکنند. ولی مؤثر واقع نشد. بیرق‌هایی را که بردند نتیجه نداد. بالاخره به اطاف می‌که در آنجا بودیم گلوله‌های توپ می‌خورد، آجر می‌ریخت، از اطراف گلوله می‌آمد و از سقف گلوله می‌بارید. بعد جمعیتی بود که طرف سرسرای بالا می‌آمدند. ایشان گفتند که «ما قصد دفاع نداریم. پس در آهنگی را هم باز کنید.» ما همه آمادهٔ سرگ بودیم.

صدای تیر هم مرتباً می‌آمد نوی راهرو و اطراف از طرف شمال و مشرق و جنوب. ایشان روی تخت خواب خوابیده بودند و می‌گفتند: «طیر، نمی‌توانم.» مثل اینکه می‌گفتند: «خیر من می‌خواهم همین جا کشته بشوم. شما تشریف ببرید.» نظرشان این بود که: «بنده می‌خواهم این جا کشته بشوم.» به اصرار ایشان را در گوشه‌ای از اتاق که محفوظتر بود جا دادیم. بعد ما گفتیم: «برویم اطاف دیگر.» به اصرار ایشان را بردیم به اطاف پهلوی. راهروی پایین اتفاقاً خلوت بود. بعد رفتیم کنار دیوار که نزدیک آنجا بود. از آن بالا رفتیم و ایشان را هم بردیم. در خانهٔ همسایه یک

چند نفر زن بودند که رفتند بیرون. از آنجا هم باز ایشان را به خانه دیگری که خاطر م نیست بردیم. آنجا هم یک نفر لوگر بیشتر نبود. بزحمت از دیوار بلند رفتیم پایین و در یک زیرزمین رفتیم. اشخاصی که آنجا بودند بنده خودم بودم؛ آقای مهندس رضوی بودند؛ آقای دکتر شایگان بودند؛ از وزرا آقای دکتر صدیقی بود؛ آقای مهندس معتمدی بودند؛ آقای مهندس حسینی بودند؛ آقای زیرک زاده بودند؛ آقای دکتر فاطمی بودند. ولی زودتر به عنوان اینکه «خانم غش کرده و ناخوش است» رفتند.

ما شب آنجا بودیم. جناب آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که همان شب بیرون بروند خودشان را تسلیم فرماندار نظامی کنند. ما گفتیم: «حالا بخت دارید. باند صبح برود.» صبح آمدیم بیرون. ایشان از یک طرف رفتند با عده ای از آقایان. ما هم رفتیم منزل خودمان.

مقارن ساعت ۱۱ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۱۱/۱۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به آقای نریمان اظهار داشت: آقای نریمان خواهشمندم بفرمایید در مذاکرات راجع به شورای سلطنتی که در منزل آقای دکتر محمد مصدق با توضیحاتی که دادید تشکیل شده بود و شما نیز حضور داشتید، از اشخاصی سرشناس کی‌ها حاضر بودند؟

نریمان: اعضای فراکسیون نهضت ملی.

رئیس: ممکن است با اسم بفرمایید.

نریمان: آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسینی، آقای دکتر منجایی، گویا آقای میلانی، درست خاطر م نیست، آقای انگلی شاید بود. بقیه اعضای فراکسیون در حدود بیست و یک نفر یا بیست و دو نفر بودند.

رئیس: مثلاً در نظر جناب عالی هست که آقای دهخدا هم آنجا بودند یا خیر؟

نریمان: به نظر من بودند. فراموش کردم عرض کنم. من هم سؤال کردم که ایشان عضو فراکسیون نیستند. گفتند چون مرد مظلومی است و کمک هم به نهضت کرده، بعلاوه تا آخر هم نماندند و در اواسط جلسه رفتند.

رئیس: تیمسار دادستان مطلبی دارید

سرتیپ آزموده: اجازه بفرمایید دوسه کلمه عرض کنم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: مقدماً موظفم به عرض آقای نریمان برسانم که وضعیتشان در این دادگاه غیر از وضعی است که در مرحله بازپرسی دارند. بقیه دارم که آقای نریمان بخوبی واقفند که دادگاه ایشان را احضار فرمودند برای اینکه هرگونه اطلاعاتی دارند یا نهایت بیطرفی در اختیار دادگاه بگذارند. ابتجانب نیز جهت مزید اطلاعات دادگاه چند موضوع را عنوان می‌کنم و از آقای نریمان خواهش می‌کنم به‌عریض بنده توجه فرمایند.

اولاً اینکه آقای نریمان اظهار داشتند هنوز خود را نماینده مجلس می‌شناسند. ابتجانب به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روز ۲۵ مردادماه اولین عمل چالاب توجه که آقای دکتر مصدق انجام دادند و در کیفرخواست نیز تصریح شده است، صدور اعلامیه انحلال مجلس شورای ملی بود. دادگاه محترم توجه دارند که فراکسیون نهضت ملی که آقای نریمان اصطلاح می‌کنند استعفا دادند از نمایندگی که به سابقه کاری نیستند آنچه مسلم است این است که روز ۲۵ مرداد آقای مصدق بدون ذکر سمعی برای خود اعلام نمودند که مجلس شورای ملی منحل است. بدیهی است پس

از صدور این اعلامیه، یک عده از نمایندگان به عنوان اقلیت زیر بار این اعلامیه نرفتند. ولی عده‌ای دیگر، همان عده‌ای که آقای نریمان عنوان «فراکسیون نهضت ملی» به آنها می‌دهند، نه تنها آن اعلامیه را تأیید کردند بلکه به طوری که خود آقای نریمان در این دادگاه عنوان کردند، در ایام ۲۵ تا ۲۸ مردادماه با آقای مصدق تشریک مساعی نموده و همکاری بسیار نزدیکی داشتند. پدیهی است این عمل جز تأیید اینکه دیگر نماینده نیستند، مفهومی ندارد. اینجانب اساساً این موضوع را قابل بحث نمی‌دانم. از این جزء عرض این نتیجه را می‌گیرم که آقای نریمان نماینده مجلس نیستند. بهمین جهت تحت تعقیب دادستانی ارتش بدون طی هیچ گونه تشریفاتی فرار گرفته‌اند و اکنون نیز به عنوان مطلع در دادگاه حاضر شدند.

نکته دوم این است که دادگاه محترم تصدیق می‌فرمایند که الفاظ و عبارات مفهوم خاص دارد؛ یعنی مفهومی که هم‌کس از آن یک نکته را درک می‌کند. در اینجا آقای نریمان صحبت از «شورای سلطنتی» به میان آوردند و به کرات این دو واژه را استعمال نمودند. بنده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اساساً مذاکراتی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه در خانه آقای مصدق به عمل می‌آمده، نمی‌تواند مفهوم شورای سلطنتی یا مذاکره برای تعیین شورای سلطنت داشته باشد. زیرا همان طوری که خود آقای نریمان شاید فرمودند، شورای سلطنت یعنی شورایی که اعضای آن را مقام سلطنت تعیین می‌نماید. این اصطلاح در هیچ جای دنیا غیر همین بیانی که می‌کنم مفهوم دیگر ندارد. در کشور ما نیز سابقه وجود دارد که اعلیحضرت موقعی که به خارج از کشور تشریف برده‌اند با صدور دستخط شورای سلطنت را تعیین فرموده‌اند و بدست‌رزییر وقت ابلاغ فرمودند که در غیاب مقام سلطنت چه کسانی مجازند وظایف سلطنت را انجام دهند.

پس به نظر اینجانب اینکه در افواه انداختند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد مذاکراتی که به عمل می‌آمد برای شورای سلطنت بود، این موضوع یک نکته قابل توجه و حساس است که دادگاه محترم باید مورد توجه قرار دهند. به نظر اینجانب اصطلاح این موضوع برای فریب افکار عمومی بوده، زیرا همان طوری که عرض کردم، هیچ کس مجاز نیست که در غیاب پادشاه از طرف پادشاه شورایی تشکیل دهد و عنوان آن را شورای سلطنت بگذارد. آنچه اینجانب از نتیجه سؤال و جوابها در این دادگاه و سوابقی که در دادستانی ارتش موجود است و روی مفهوم کلمات و سوابق و جریانات ۲۵ تا ۲۸ مرداد و توجه به اینکه آقای دکتر مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشته و تسکین نکرده درج کرده و می‌کنم و به این گفته خود عقیده و ایمان دارم، این است که مذاکرات آن روز با عجله هر چه تمامتر صورت می‌گرفت که کار مملکت یکسره شود، یعنی بهترین عبارت این است که بگوییم مذاکره می‌کردند که با مراجعه به افکار عمومی شورای موقت تشکیل شود نه شورای سلطنت. یعنی در چند روزی که فاصله از ۲۵ مردادماه تا مراجعه به آرای عمومی وجود داشته، در آن چند روز به طور خلاصه یک حکومت موقتی وجود داشته باشد و تصمیمات را یک شورای موقت بگیرد تا به اصطلاح خودشان رفراندوم به عمل آید و جمهوریت ایران به سراسر دنیا اعلام گردد. نتیجه اینکه این جمله «شورای سلطنت» هم برای فریب افکار بی‌خبران بوده و هیچ تردید ندارد. زیرا آنچه مسلم است این است که در خانه ۱۰۹ یک عده فضلا و دانشمندان و تحصیلکرده‌ها و جهان‌نیده‌ها مذاکره می‌کردند. به‌طور قطع این چنین مردمانی لااقل مفهوم شورای سلطنت را درک کرده‌اند. این موضوع برای اینجانب به اندازه‌ای روشن است که حتی عنوان آن را نیز غیر قابل بحث می‌دانم.

سومین موضوع اینکه نمی‌دانم آقای نریمان به خاطر دارند یا خیر که در یکی از روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مهبتگی در مقابل منزل آقای مصدق برپا می‌شود، چون ایشان حضور داشته‌اند با لااقل در خانه آقای مصدق بوده‌اند، اگر اطلاع



دارند اطلاعات خود را از لحاظ سخن بر اکتیهای آن مبتنیگ و خواسته‌های به اصطلاح مردم، مردمی از قبیل کریم پور، بر اختیار دادگاه بگذارند.

نکته دیگر اینکه اگر آقای نریمان به خاطر دارند بیان فرمایند در یکی از همان روزها روزی هنگام ظهر که از خانه آقای دکتر مصدق به اتفاق آقای دکتر شایگان بیرون می‌آیند، آقای دکتر شایگان آقای نریمان و وجود ایشان را در محضر آقای دکتر مصدق به عنوان یک مژده به سبب نگاران جراید ابلاغ می‌نمایند و با خوشحالی کامل قبل از اینکه توضیح دهند در خانه ۱۰۹ چه می‌گذشته به سبب نگاران می‌گویند: «باید بشارت دهم که آقای نریمان که مدت‌ها از فراکسیون نهضت ملی کنار رفته بودند، منت بر ما گذاشته که بر این روزهایی که باید هر چه زودتر کار سلطنت یکسره شود با ما همکاری فرمایند». بهر جهت این مراتب بود که اینجانب لازم دانستم در اثر جوابهای آقای نریمان به عرض دادگاه محترم برسانم و ذهن دادگاه محترم را پیش از پیش روشن کنم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای نریمان.

نریمان: مطالبی که جناب آقای دادستان فرمودند دو قسمتی می‌اندازه مهم است و متأسفانه اطلاعات قضایی و حقوقی من آن قدر نیست که جواب ایشان را فی‌المجلس عرض کنم.

رئیس: در نظر داشته باشید راجع به مشهودات و اطلاعات شما سؤال می‌شود.

نریمان: بده. در مورد جواب ایشان است که متأسفانه عرض کنم که دو قسمت آن را نمی‌توانم تأیید کنم متأسفانه و اگر توضیحات بنده کاملاً رسا نباشد و جواب فرمایشات ایشان را ندهم، این را نباید دلیل تلقی کرد که من آنها را قبول کرده‌ام.

راجع به نمایندگی. اگر اعضای فراکسیون سابق نهضت ملی همکاری می‌کردند یا دولت وقت، این را بنده نمی‌توانم دلیل اینکه آنها نمایندگی نبودند تلقی بکنم. ممکن است ایشان در قسمتهایی با اشخاص اختلاف داشته باشند، کما اینکه بنده خیلی اختلاف سابقه داشتم. ولی رخصت و برای همکاری حاضر شدم. اگر انحلال مجلس را قبول بکنیم به وسیله فراندوم شده، می‌شود گفت هیچ کس نمایندگی نیست. ولی اگر قبول نکنیم و بگوییم کان لم یکن است، آن وقت نمایندگانی که مستفی شده‌اند مادام که استعفا آنها قطعی نشده است و تشریفات مربوطه درباره آن اجسرا نشده است، در حال تعلیق است.

راجع به شورای سلطنتی بنده عرض کردم راجع به سوابق این کار اطلاعاتی نداشتم. ولی مذاکراتی که در آن جلسه شد برای بنده مفهومی را که جناب آقای دادستان تحصیل فرموده‌اند نداشتم. شورای سلطنتی یعنی هیئتی که در غیاب پادشاه وظایف مربوطه را انجام دهند. ما قانونی تصور نمی‌کنیم راجع به این قسمت دانسته باشیم که اگر پادشاه به مسافرت رفت چه باید بشود. حالا اگر اعضای شورا را اغلب حضرت همایونی فرصت نکردند تعیین بفرمایند، این دلیل این نیست که شورای سلطنتی تشکیل نشود. شورای سلطنتی دائمی نیست و موقت است. ولی اشاره‌ای که فرمودند این کارها مقدمه‌ای برای جمهوری بود، این طور نبوده. آن روزها ابداً صحبتی در این زمینه و مقوله نبود؛ و اگر بود بنده در آن کار شرکت نمی‌کردم. چون بنده با جمهوریت ایران موافق نیستم. زیرا معتقدم سلطنت سبب و قضاة ملی ما است. این عقیده بنده است، چیزی که ملت ایران در آن اتفاق نظر دارند. احترام به مقام سلطنت است. ما محتاج به این اتحاد نظر هستیم، مخصوصاً در وضع حاضر. زیرا متأسفانه وضع ما طوری نشده که مردم بتوانند وکیل خودشان را آزادانه انتخاب کنند. و چون وکیل مردم کمتر به مجلس می‌رود و حال اگر هم بخواهند هر چهار سال یک مرتبه رئیس جمهور هم انتخاب کنند. با این وضع انتخابات معلوم نیست چگونه خواهد بود.

راجع به میثینگ، فرمودند که در نزدیک منزل ایشان بوده، بنده وقتی که از منزل ایشان بیرون آمدم، کسی را ندیدم. ولی وقتی می‌رفتم مصادف شدم با یک جیبی که آقای دکتر صدیقی در آن بودند و گفتند: «من رفتم اشخاصی که در این نزدیکی اجتماع کرده‌اند متفرق کنم.» خود بنده وقتی که از منزل بیرون آمدم، مصادف شدم با افرادی که گویا از نیروی سوم بودند که آنها مرا شناخته و دو نفر هم مرا روی دست بلند کردند. ولی من از آنها خواش کردم که متفرق شوند. و اما راجع به فراکسیون نهضت ملی، بنده از فراکسیون مدنی بود استعفا داده بودم. البته اگر اجازه سفر مابین، دلیلش را عرض کنم؛ چون مربوط به این قضیه است. بنده معتقدم اگر نمایندگان مجلس شورای ملی مجتمع باشند و در فراکسیونها یا هم کار کنند، به نفع مملکت است. البته این اجتماع منافعی دارد؛ ولی در مقابل محرومیت‌هایی هم دارد. نماینده یک فراکسیون خود را تابع نظر اکثریت قرار می‌دهد و در واقع آزادی عمل را از دست می‌دهد برای اینکه در مقابل بتواند خدماتی دیگری انجام دهد. ولی وقتی آن خدمات در دست انجام نشد یا منظور نمایندگان با عضویت فراکسیون به عمل نیامد، علت ندارد که آزادی عمل خود را از دست بدهند؛ یعنی مجبور باشند با لوایح و یا اموری یا موافقت یا مخالفت کنند برخلاف نظر خودشان.

بنده چون میل داشتم و عقیده داشتم فراکسیون باید در امور دولت نظارت بکند و لوایح دولت را با موافقت قبلی و مشورت فراکسیون تصویب شود مخصوصاً در مورد اختیارات، این منظور بنده چون تأمین نمی‌شد این بود که بنده از فراکسیون استعفا دادم و خواستم آزادی عمل داشته باشم که با لوایح نظر آزادانه داشته باشم. با خوب موافقت کنم و یا آنچه بد است مخالفت کنم و آزاد باشم در مجلس نسبت به کارهایی انتقاد بکنم و سؤالانی هم از دولت کردم. در صورتی که اگر عضو فراکسیون بودم، باید این کارها را نمی‌کردم. این سابقه استعفا بنده بود از فراکسیون. آن روزی که بنده را دعوت کردند، عنوانش این بود که به دعوت فراکسیون رفته‌ام. در صورتی که بنده روی دعوت شخصی ایشان رفتم و اطلاع هم نداشتم که آقایان آنجا هستند. مدتی بود آقایان می‌گفتند من برگردم و من می‌گفتم دلایل بنده به جای خود باقی است. وقتی که استعفا دادم، دیگر موضوع نداشت که بنده عضویت فراکسیون را قبول کنم یا نکنم. اتفاقاً در آن روز آقایان این موضوع را مطرح کردند. بنده در جواب عرض کردم: «اگر چه حالا مجلسی نیست که فراکسیونی باشد و بنده با همه آقایان دوست هستم، مع ذلک با اختلاف سلیقه‌ای که با آقایان داشتم و هنوز به جای خود باقی است، بنده اگر امروز ورود به این فراکسیون را قبول کنم تصور خواهد شد که من برای انتخابات آینده و استفاده از موقعیت فراکسیون آمده‌ام. نمائند دارم عرض مرا بپذیرید.»

بنده نمی‌دانم با آقای دکتر شایگان اظهار مرا نشنیدند یا خواستند مرا در رودر بایستی بگذارند. این اظهار را به خبرنگاران جراید کردند. در صورتی که بنده، همان‌طور که عرض کردم و حالا هم می‌گویم، نمی‌توانستم به جهات فوق در فراکسیون عضویت پیدا کنم. و اما اینکه فرمودید ایشان به‌مخبرین جراید مرزده‌ای دادند به عضویت بنده در فراکسیون نهضت ملی، عرض کردم این‌طور نبوده. سابقاً عرض کردم راجع به یکسره شدن کار مملکت هم بنده چیزی نشنیدم و نفهمدم که کار مملکت را یکسره کردن یعنی چه. یعنی چه بکنیم؟ چکار می‌توانستیم بکنیم؟ دیگر بنده عرض ندارم.

رئیس: خواهش می‌کنم این توضیح را بعد از آنکه بدهید که چه مذاکراتی در جلسه روز ۲۷ به عمل آمد که برای جناب عالی این مفهوم را حاصل نمی‌نمود که شورای سلطنت باید با تعیین شخص پادشاه باشد؟  
نریسان: در مذاکرات آن روز در این قسمت صحبتی نشد که نباید از طرف شخص پادشاه تعیین شود ولی چون اعلیحضرت همایونی بدون اینکه شورای سلطنتی را تشکیل بدهند تشریف برده بودند، این بود که گفته شد راه دیگری

برای شورای سلطنتی در نظر گرفته شود. چون شورای سلطنتی از اسمش معلوم است. رئیس: چه شخصی اگر نظر تان هست بفرمایید این موضوع را مطرح نموده که چون اغلب حضرت همایونی مسافرت فرموده اند، برای تعیین تکلیف مملکت باید شورای سلطنتی تشکیل داده شود؟ نریمان: آنچه به خاطر دارم. خود جناب آقای دکتر مصدق این مطلب را عنوان کردند. بعد هم دیگران اظهاراتی کردند و عده ای تأیید کردند.

رئیس: و اشاره فرمودید در نشست شمالی خیابان کاخ منزل آقای دکتر محمد مصدق جمعیتی از نیروی سوم بودند که دو نفر آنها شما را شناختند و بلند کردند و شما به آنها توصیه کردید که این تظاهر صلاح نیست. ممکن است بفرمایید آیا از موضوع تجمع و تظاهر نیروی سوم اطلاع حاصل کردید که تشخیص بدهید ابراز آن صلاح نیست یا خیر؟

نریمان: بنده وقتی که وارد خیابان شدم و به کوچه رسیدم، جمعیتی را دیدم با بیرق که می آمدند طرف خیابان کاخ. گویا مأمورین انتظامی مانع از آمدن آنها می شدند. چون جمع شدن مردم در آن روز در آن حوالی مصلحت نبود، به نظر بنده آمد... کما لبت که دیدم آقای وزیر کشور را گرفته بودند خواهش بکنند از دستجات دیگری که آنجا بودند که متفرق شوند... بنده هم فکر کردم مصلحت نیست. آنچه استنباط کردم این بود که می خواهند بر له مصدق تظاهراتی بکنند و بسته از آنها خواهش کردم متفرق شوند و گفتم مصلحت نیست که اینجا جمع شوند.

رئیس: به نظر شما اتفاقی نازه ای رخ داده بود که این جمعیت بر له آقای دکتر مصدق تظاهر کنند، و موجبات آن چه بود؟

نریمان: بنده این طور فکر کردم که آنها از شنیدن اخبار راجع به کودتا مطلع شده اند و برای ابراز پشتیبانی از جناب آقای دکتر مصدق آنجا آمده اند و این خیر موجب شده است که آنها برای تظاهراتی بیابند. رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم و خیلی متشکرم.

آقای نریمان پس از امضای اوراق صورت جلسه نالار جلسه را ترک نمود. ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسه بعد به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول شد.

\*\*\*

دنیانه جلسه بیست و چهارم در ساعت ۳/۱۵ بعد از ظهر تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه گفت:

اکنون سؤالاتی از آقای دکتر مصدق می شود.

دکتر مصدق: بله، بفرمایید.

رئیس: چنانچه امروز صبح از اظهارات آقای نریمان استحضار حاصل نمودید، ایشان برخلاف گفته های شما صریحاً بیان داشتند که احضار نامبرده در روزهای ۲۶ و ۲۷ از طرف شما به منظور مطالعه در امر تشکیل شورای سلطنتی بوده. آیا اظهارات ایشان را تأیید می نمایند؟

دکتر مصدق: این مطالبی که آقای نریمان به عرض دادگاه رسانده است با هرایض من مخالفتی دارد؟ اگر مخالفتی دارد، منی می کنم با مطالب سابق بنده تطبیق کنید. اگر مخالفت داشته، توضیحانی عرض کنم، ولی اگر هر دو یکی بود، توضیحانی لازم ندارد.

رتیس: اگر اشتباه نکرده باشم، اظهارات سابق شما حکایت از این می‌کرد که ایشان را برای بررسی امور مالی و لوایح احضار نموده بودید. در صورتی که ایشان اظهار می‌دارند برای مذاکره در اطراف تشکیل شورای سلطنتی بوده است. البته اظهارات شما در اینجا ضابط است.

دکتر مصدق: چنانچه نظر محترم باشد، در جلسات قبل از بنده این‌طور سؤال فرمودند که «آقای نریمان برای چه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ بمنزل شما آمده‌اند، در صورتی که او از عضویت فراکسیون نهضت ملی استعفا داد؟» بنده عرض کردم آقای نریمان همیشه منزل من می‌آمده‌اند هر وقت لوایحی داشتیم مربوط به امور اقتصادی و مالی، ایشان منزل من می‌آمده‌اند و مشورت می‌کردیم. این آمدن ایشان مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ به هیچ وجه نبوده است. روزهای ۲۵ و ۲۸ کی فرصت داشت، کی فراغت داشت کی حوصله داشت به لوایح مالی رسیدگی کند؟ ایشان همان‌طور که خودشان فرمودند برای جریان روز آمدند. حال اگر عرابض بنده و آنچه ایشان گفته‌اند مقایرت دارد، بفرمایند عرابض بنده را بخوانند تا بنده ببینم در کجا این اختلاف هست.

رتیس: اولاً اگر نظر آقا باشد، ایشان اظهار داشتند که صبح ۲۶ مرداد یک راننده‌ای به منزل ایشان رفته و ایشان را از طرف شما احضار نموده است. حال فرض کنیم خود ایشان آمده بودند. آیا معقول نبود به جای مشورت با ایشان راجع به تشکیل شورای سلطنت به طوری که صریحاً در حضور خودتان اظهار داشتند که این عنوان در آن جلسه که عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس و اعضای فراکسیون نهضت ملی بوده‌اند عنوان شده و مطرح گردیده، این موضوع لامحال با هیئت وزیران مطرح می‌شد نه با این آقایان؟

دکتر مصدق: بنده گفته‌های ایشان را راجع به فرستادن انومیل تکذیب نمی‌کنم. ولی می‌خواهم عرض کنم من انومیل فرستاده‌ام. ممکن است نمایندگان مجلس که با ایشان شاید ارتباطشان کم بوده و می‌خواستند آن روز هم ایشان در منزل بنده باشند، انومیل فرستاده‌اند ایشان را دعوت کنند. حالا بر فرض که خود بنده فرستاده باشم، گناهی نیست که فرستاده‌ام.

اما راجع به مطلبی که فرمودید آیا بهتر نبود که راجع به شورای سلطنتی با هیئت وزیران مشورت بشود؟ لازم است به استحضار عالی برسانم که دولت اینجانب قبل از هر پیشنهادی به هیئت وزیران اول با نمایندگان مجلس مشورت می‌کرد. زیرا اولاً اگر لایحه‌ای بود، آنها باید قبلاً موافقت خودشان را بگیرند و آنها بیشتر در جریان سیاست بودند. این بود که معمول دولت بنده این بود که هر وقت می‌خواستیم روی کاری اقدام کنیم، یا اشخاصی که صاحب نظر بودند مذاکره می‌شد. چنانچه مطلب به جای می‌رسید و محتاج به اقدام می‌شد، به هیئت وزیران می‌رفت. البته هیئت وزیران هم رسیدگی می‌کردند. چنانچه موافقت می‌شد تصویبانه صادر می‌گردید. اگر نمی‌شد، اصلاح می‌کردند و با بکلی اقدام در آن امر را اصلاح نمی‌دانستند. در آن جلسه که آقایان آمدند هر کسی یک حرف زد، چون وضعیات خوب نبود و انتظار می‌رفت که اخلاف بشود، مذاکرات در آن روز شد. ولی بنده این را گویا تا به حال بکلی دو جلسه عرض کردم که ما هیچ تصمیم به هیچ وجه نگرفتیم تا اینکه روز سه‌شنبه عصر دعوت از هیئت وزیران بشود. آن روز هم به واسطه عده به آقای سفیر آمریکا جلسه فوق‌العاده تشکیل نشد. روز چهارشنبه که می‌خواستیم در هیئت وزیران مطرح شود و آنجا تصمیمی که مقتضی باشد اتخاذ شود که آن وقایع روی داد.

بنده باز عرض می‌کنم که همین‌طور که به استحضار رسانیم که هیئت وزیران اگر صلاح می‌داند تلگراف کنند، اگر صلاح می‌داند هبشی بروند، اول با اعلیحضرت تماس گرفته شود اگر با ایشان قضیه حل شد، موافقت فرمودند حل شده بود، اگر حل نشد آن وقت در هیئت وزیران مطرح شود و نسبت به شورای سلطنتی هر چه هیئت وزیران تصمیم

می‌گرفتند همان اجرامی شد، روی همین اصل فرار شد تلگرافاتی مخابره شود به شهرستانها که مأمورین وزارت کشور تعویض نشوند تا اگر تصمیمی اخذ شد به واسطه طول زمان به مشکلاتی منجر نشود.

رئیس: با علاقه‌ای که نسبت به جلوگیری از حوادث و تعیین تکلیف مردم از مفاهیم گفته‌های شما درک می‌شود، آیا شایسته‌تر این نبود که به‌جای مشورت با افراد غیر مسئول لامعاله صوراً از خود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کسب تکلیف می‌نمودید که شاید راه قانونی هم غیر از این نبوده است و نیست؟ زیرا تعیین شورای سلطنتی فقط اختصاص به شخص شاهنشاه دارد نه با نظر کمیونی از افراد غیر مسئول.

دکتر مصدق: در یکی از جلسات به عرض دادگاه رسانیدم که به وسیله آقای امینی یا نفر دیگری که ارتباط با دربار داشت درباره اصالت دستخط نظر بخواهم. بعد فکر کردم که اگر گفتند دستخط صحیح است و من به واسطه عدم نفوذ آن را اجرا نکرده‌ام، رشته بیشتر گسیخته می‌شود. وقتی که اعلیحضرت سرا عزل کرده باشند، دیگر شایسته نبود که شخص من مستقیماً عراضی بکنم. این بود نظرم بر این فرار گرفت که دستخط را در هیئت وزیران مطرح بکنم و هیئت وزیران هر چه را صلاح دانست یعنی از دو سه طریقی که عرض کردم اقدام بکند زیرا ما که نمی‌دانستیم اعلیحضرت تشریف می‌آورند. چون آن طوری که اعلیحضرت تشریف بردند و اعلامیه‌ای صادر نفرمودند، بر کسی معلوم نبود که حتماً تشریف می‌آورند.

اگر هیئت وزیران عریضه تلگرافی عرض می‌کرد و هیچ جواب نمی‌دادند و توجه نمی‌فرمودند، آیا آن وقت می‌شد، ریاست محترم دادگاه، که دولت هیچ اقدامی نکند؟ در اینجا جایی بود که دولت مجبور بود به یک صورتی این کار را حل بکند. اگر تلگراف می‌شد و اعلیحضرت تشریف می‌آورند، قضیه حل بود. اگر شورای سلطنتی معین می‌کردند، قضیه تمام بود. ولی اگر دولت تلگراف می‌کرد و جواب نمی‌شد آن وقت تکلیف چه بود؟ اگر خود جناب عالی بودید، لابد تصمیمی اتخاذ می‌کردید. این نظر بنده بود که اگر از طرف اعلیحضرت جوابی نرسیده، آن وقت یک شورای سلطنتی تشکیل شود تا اعلیحضرت شاهنشاهی در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدید نظر کنند. راهی جز این به نظر من نمی‌آمد.

رئیس: آیا تصور نمی‌نمایید که منطقی‌تر این بود که به‌جای اینکه در اطراف فرضیات منفی در مقابل امر قطعی که عبارت از فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و فقط در اصالت یا نفوذ آن تردید داشتید، اقدام به کسب اطلاع از اصالت آن و حتی مشاوره در اطراف نافذ بودن آن با مشاورین خود می‌نمودید تا آنکه به‌جای همه اینها مشورت در اطراف موضوعی که نه کار دولت و نه اشخاص غیر مسئول بود برای شورای سلطنتی به عمل می‌آوردید؟ همچنین چنانچه گفتید از آقای امینی یا هیئت دولت برای این کار در نظر داشتید استفاده نمایید. آقای امینی را که...  
دکتر مصدق: از قبیل [امینی] عرض کردم آقا.

رئیس: ... که در همان روز زندانی کرده بودید و هیئت دولت را هم که عملاً در آن سه روز به هیچ وجه در جریان واقعات نگذاشته‌اید ممکن است این توضیحات را برای روشن شدن ذهن دادگاه صریح‌تر بدهید؟

دکتر مصدق: راجع به اصالت، این مسئله را اگر من عنوان کردم از نظر مصالح شخص اعلیحضرت بوده است. ولی راجع به عدم نفوذ دستخط، تردید نداشتیم که اگر این دستخط اصالت هم داشت نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند. چنانچه دادگاه در این مطلب تردید داشته باشد، من حاضریم که از چند مملکت مشروطه سند بیاورم که در هیچ مملکت مشروطه‌ای شاه دولت را نمی‌تواند عزل کند. در اینجا گمان می‌کنم که از عقیده شخص من راجع به عدم نفوذ این دستخط دادرسان محترم کاملاً روشن

شده‌اند. و اما اینکه فرمودید چرا با هیئت دولت مشورت نشد، من عرض می‌کنم که می‌خواستم مشورت بکنم. مخالف مشورت نبودم. فقط در این یکی دو روز فاصله بود چون من می‌خواستم جلسه را سه‌شنبه دعوت کنم ولی نشد. چهارشنبه هم این اتفاق افتاد و این قضیه روشن است. چرا من این دستخط را ساعت اول نبردم در هیئت دولت، باز آنچه را سابق عرض کردم عرض می‌کنم: اگر دستخط می‌رفت در هیئت دولت و آنجا من می‌گفتم: «این دستخط را اجرا نمی‌کنیم». من که مأمور هیئت دولت نبودم، هیئت دولت تابع من بود زیرا یک نخست‌وزیری وقتی که استعفا کرد، دولت به خودی خود از بین می‌رود. وزیرا تابع نخست‌وزیرند در بقای خودشان. وقتی که نخست‌وزیر رفت، دولت هم از بین می‌رود. من فکر کردم اگر دستخط را ببرم در هیئت‌وزیران و بگویم: «این دستخط اگر اصالت هم داشته باشد من اجرا نمی‌کنم» این حرف شایع می‌شود. زیرا مطالب هیئت‌وزرا صورت جلسه دارد. دوازده نفر وزیر هستند. واقعا عرض می‌کنم به کرات می‌شد در هیئت‌وزرا صحبتی می‌کردم که به هیچ کس نگفته بودیم، ولی فردا در جراید نوشته شده بود. این بود که بنده گفتم باید فکر کرد و از روی مطالعه من خودم لا اقل مصمم بشوم. آن وقت بصرم در هیئت وزیران تا آنها اقدام نکنند به شرحی که گذشت.

رئیس: اولاً اینکه اظهار نمودید از هر مملکت مشروطه دیگر سند برای عدم نفوذ فرمان طلب کنید و ثابت نمایید تصور می‌کنم قانون اساسی هر کشور اختصاصی به همان کشور دارد. با وجود قانون اساسی کشور ایران این اظهار از آقای دکتر محمد مصدق دکتر حقوق شایسته نبود. اینکه اظهار داشتید: «دولت تابع من بوده است...»  
دکتر مصدق: در بقا و دوامش.

رئیس: ... در بقا و دوامش صحیح است. ولی در انجام امور و اجرای دستورات اشترک مسئولیت هم دارد. ثالثاً شما بمنطق و دلایل خود ایمان داشتید راجع به عدم نفوذ این دستخط هم مانعی نبود. هیئت دولت را مستعفی می‌کردید که «صنوبر چنین دستخطی سبب عزل ما نمی‌شود». اولاً دولت هم می‌توانست در اعلامیه‌ها و دستوراتی که به نام دولت ولی بدون اطلاع آن صادر می‌نمودید آگاه باشد راجعاً به مانعی داشت همین مستطقی و نظریه خود را بدون کتمان دستخط در معرض اطلاع هیئت دولت و مردم قرار داده و تصمیم فاطح یا نظر مردم و دولت اتخاذ می‌کردید نه اینکه از تمام استدلالات خود این طور نمایش داده و ثابت کنید که تصمیم و نظر شما فقط این بوده که قبل از کسب اطلاع از چگونگی دستخط یا استدلال از نافذ بودن آن عملیاتی را اقدام نکنید که منتهی به جریانات خونین و ناگواری گردد؟ منظور این است که آیا از تمام اظهارات آقا غیر از این مفهوم می‌شود که جز از عدم توجه به اصالت دستخط و نافذ بودن آن همه اقدامات خلاف قانون به عمل آمده باشد؟

دکتر مصدق: در جواب سؤال اول عرض می‌کنم از من شایسته است که آن کاری که برخلاف قانون اساسی می‌شود تذکر بدهم. بنده تمام اصول قانون اساسی را در اینجا قرائت کردم. اصل ۴۴ منم می‌گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند». اصل ۴۵ می‌گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مشول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

رئیس: اصل ۴۶ را هم که ذیل همین دو ماده است بخوانید.

دکتر مصدق: اصل ۴۶ هم می‌گوید: «عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایون پادشاه است.» یعنی وقتی که مجلس شورای ملی رأی تمایل داد بموجب فرمان پادشاه آن وزیر، وزیر می‌شود.

رئیس: یعنی این ماده تفسیر داند ولی مواد دیگری غیر. [اختتامه حضار]

دکتر مصدق: برای عزل و زرا دو علت پیدا می‌شود: یعنی یا مجلس او را استیضاح می‌کند یا رأی عدم اعتماد به او می‌دهد.

رئیس: قانون اساسی چه می‌گوید؟

دکتر مصدق: همین‌را که عرض می‌کنم. بسیار خوب است که بحث می‌فرمایید تا موضوع روشن شود. رئیس: همان ۲۶ که الآن فرات فرمودید.

دکتر مصدق: بحث می‌کنیم در آنها.

رئیس: خیر، ما بحثی نداریم.

دکتر مصدق: بسیار خوب، فریاد. ملاحظه می‌فرمایید در ترات راجع به حقوق سلطنت یک اصل پیدا نمی‌شود که وزیر در مقابل شاه مسئول باشد. هیچ نیست. هیچ بنده تمام اصول قانون اساسی را به آقا عرض کردم، حالا آقا متقاعد نمی‌شوید، خوب نشوید. بنده چه تفسیری دارم؟ بنده زورم کجاست که آقا را متقاعد کنم؟

رئیس: همه این مواد قانون اساسی که شما می‌فرمایید صحیح، اما اصل ۴۶ هم هست.

دکتر مصدق: این ماده ۴۶ عین آن در قانون اساسی بلزیک است. عین آن بدون کم و زیاد آنجا هم هست. این قانون اساسی بلزیک الآن در اطلاق بنده هست. بفرستید بیاورند ملاحظه فرمایید که عین این ماده ۴۶ آنجا هست که... رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حالا که من می‌خواهم توضیح بدهم می‌فرمایید: «از موضوع خارج نشوید.»

رئیس: آخر شما می‌فرمایید شایستگی آنرا دارید...

دکتر مصدق: بله، دارم.

رئیس: ... که در اطراف قانون اساسی تفسیر کنید.

دکتر مصدق: نه، آقا، نه، من حرفم را باید در این دادگاه بزنم. من دکتر مصدق از من شایسته است که آنچه برخلاف قانون اساسی می‌شود عرض بکنم. جرئت این کار را دارم. به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت و مردم عقیده ندارم، و تا نفس آخر در خدمت به وطن عزیزم می‌گویم و حاضرم...

رئیس: دیگر از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: دیدید آقا تا ما می‌آیم دو کلمه حرف بزنیم می‌گویید: «از موضوع خارج شدید.» بسیار خوب، می‌روم در موضوع دوم که مسئولیت مشترک وزرا است. مسئولیت مشترک وزرا در مقابل مجلس است و این مسئولیت سیاسی است. یعنی اگر یک وزیری یا نخست‌وزیری در مجلس کاری کرده بود که رأی عدم اعتماد به او دادند، همه با هم می‌روند. یعنی اگر وزیری کار بدی کرده، این وزرای کابینه همه با هم می‌روند، ولی در مسئولیت غیرسیاسی، هر وزیری در کار خودش مسئول است نه در کار دیگری.

رئیس: بنده یک توضیح کوچکی می‌خواهم. آن اصلی که فرات فرمودید که وزیران در مقابل مجلس مسئول هستند عیناً شبیه این نیست که اگر با منطبق آقا وارد بحث بشویم بگوییم پس نخست‌وزیر هم حق عزل و نصب وزرا را ندارد.

دکتر مصدق: ندارد.

رئیس: در قانون هم نوشته‌اند که نخست‌وزیر حق عزل و نصب وزرا را دارد و اما اصل ۴۶...

دکتر مصدق: بسیار خوب، الآن این نکته را عرض می‌کنم، چون قضیه خیلی ساده است.

رئیس: چون از موضوع ما خارج است، تمنی می‌کنم جوابی نفرمایید.

دکتر مصدق: بنده خیلی تشکر می‌کنم که آقا عنبر بنده را پذیرفتند. خیلی تشکر می‌کنم، اما اینکه بنده عرض کردم، عرض کردم که اصلاً حضرت آقای رئیس دادگاه توجه نفرمایید که مشروطیت اصل مسلط این است که شاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را عزل کند. این استبداد است. این همان استبداد است که شاه می‌توانست صدراعظم را عزل کند. در مشروطیت اگر شاه بگوید: «من وزیر عزل می‌کنم، من وزیر نصب می‌کنم، من هر چه بخواهم می‌کنم.» به خدا قسم این مشروطه نیست

رئیس: از حدود قانون اساسی منحرف نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم، قربان.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید چه مانعی داشت که بنده دستخط را همان ساعت اول نبردم در هیئت وزرا؟ در قانون مجازات برای اعمال مثبت مجازات هست، یعنی اگر یک کاری یک کسی بکند که بر خلاف قانون کرده باشد مجازات دارد ولی برای نکردن یک کاری، برای اینکه کسی کاری نکرده باشد، این را می‌گویند کسی جریم می‌شود به واسطه عدم ارتکاب کاری بکند. اینجا فقط یک مثال بیشتر ندارد و آن این است که مثلاً یک فیملی، یک پرستاری یک طفلی را که باید پرستاری کند، پرستاری نکند تا آن طفل از بین برود. این یک عملی را نکرده است ولی امتناع از آن عمل موجب جرم آن پرستار می‌شود. فقط مادر مسائل جزایی همین یک مسئله را داریم. بنده عرض می‌کنم در کجا شما یک ماده‌ای پیدا می‌کنید که اگر یک نخست‌وزیری دو روز بخواهد برای یک عملی فکر بکند و تصمیم خلاف حقیقت بگیرد آن نخست‌وزیر را حتماً می‌توانید مجرم قلمداد کنید؟ اگر در قوانین ما چنین ماده‌ای هست آن وقت آقای رئیس محترم دادگاه این عمل امتناعی من را باید با آن ماده تطبیق بفرمایند و من را آن وقت بر طبق آن قانون مجازات کنند. حالا بنده عرض می‌کنم دوروز بنده خواستم فکر بکنم، دوروز خواستم مطالعه بکنم، برای ایمن مطالعه و تأخیر در قانون که چیزی ندارد. اگر دارد بنده طبع امر قانون هشتم، پس حالا که در قانون چیزی ندارید، باید تحقیقات بکنید ببینید که من در این دو روز چه عملی مرتکب شده‌ام که مشمول ماده ۳۱۷ قانون کیفر ارتش و محکوم به اعدام شوم. باید یک مردی برای خوش‌آیند بعضی جاها اینجا حرفی بزند و شما... [زنگ رئیس]

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم. باز از موضوع خارج شدیم؟ [خنده حضار]

رئیس: دادگاه آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر را ادرسی نمی‌کند. دادگاه آقای دکتر محمد مصدق را طبق رسپه خودشان از ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد که فرمان اعلیحضرت همایونی را دریافت داشته و اصل ۴۶ قانون اساسی را ندیده گرفته، به اقداماتی مبادرت کرده...

دکتر مصدق: چه بوده؟

رئیس: ... تلگراف به سفر ا کرده که با شاه تماس بگیرند، اجازه داده می‌بینند داده‌اند و برخلاف سلطنت مشروطه سخنرانی کرده‌اند، عناصر مخالف پاناج و نعت و سلطنت را وادار به تظاهر کرده، دادگاه بنا به ادعای دادستان تحقیق می‌کند ببیند این همان آقای دکتر محمد مصدق است یا کسی دیگر. پس بنابراین از این موضوع هم بگذریم. چون نه دادگاه، نه آقا هیچ کدام صلاحیت تفسیر قانون اساسی را طبق نظر خودمان نداریم.

دکتر مصدق: پس دیگر به بنده اجازه نمی‌دهید صحبت کنم؟



رئیس: اگر مطلبی در حدود موضوع باشد چرا.  
دکتر مصدق: آقا حضرت عالی یک دادگاهی تشکیل داده‌اید...  
رئیس: قانون تشکیل داده.

دکتر مصدق: خوب، بله، بنده چه کار دارم که قانون تشکیل داده با نداده؟ چه بفرمایید چه نفرمایید بنده مستنظر حکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعدام شما برای من بزرگترین افتخار است.

رئیس: معلوم نیست که ما حکم محکومیت بدهیم.

دکتر مصدق: نخیر، نخیر، من مطیع دادگاهم.

رئیس: دادگاه هم مطیع قانون است.

دکتر مصدق: خدا انشاءالله سلامتتان بدارد که این قدر حمایت از قانون می‌کنید. [خنده حضار]

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۲/۲۵ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.



مقارن ساعت ۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه دادستان اجازه صحبت خواست.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ از موده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رساند: شاید هفته گذشته بود که جناب آقای دکتر مصدق در این دادگاه فرمودند: «اعصابم خراب می‌گردد» صبح روز بعد اینستجانب خدمتشان شرفیاب شدم، پس از التماسهایی که کردم، حتی روی مبارکشان را بوسیدم و قصدم این بود که حتی المقدور کسر پاسخ بیانات ایشان را بدهم، ولی ملاحظه می‌شود که آقای دکتر مصدق اساساً ناراحت هستند. مباحثی را پیش می‌کشند که وظیفه دادستان دادگاه است به‌منظور اینکه کوچکترین نکته ابهامی باقی نماند، در پاسخ فرمایشات ایشان نظر خود را به دادگاه عرضه می‌دارم. اینجانب قصد ندارم که به‌عقب رجعت کنم و آنچه را که گفته‌ام تکرار کنم. در موقع بیان کبفرخواست، آقای دکتر مصدق به‌اینجانب تمهیل نمودند که ساعات زیادی وقت دادگاه را بگیرم و روی اصول قانون اساسی عریضی به عرض برسانم.

بیانات امروز آقای دکتر مصدق از یک جهت مرا متاثر می‌کند که چگونگی یک فرد ایرانی که مدت‌ها تمام امور این کشور را در دست داشته چنین بیاناتی می‌کند. از طرف دیگر خوشوقت می‌شوم که آقای دکتر مصدق به‌زبان فارسی صریح خود با دل لب خود در دادگاه می‌گویند: «ریاضی هستم» و می‌گویند: «دینا به فکر من، حکومت ایران باید حکومت استبدادی باشد». این آقا در همین دادگاه در چند دقیقه قبل چنین فرمودند که در هیچ مملکت مشروطه‌ای پادشاه حق ندارد نخست‌وزیر را معزول کند. فرمودند: «دولت اینجانب، یعنی هیئت وزیران من، جسارت این را نباید داشته باشند که در امورات نخست‌وزیر از جمله فرمان عزل اظهار نظر کنند» فرمودند اگر دادگاه اجازه دهد، از مسالک مشروطه ستد بیآورند که پادشاهان مسالک مشروطه حق عزل و نصب وزراء را ندارند. و بالاخره اصول قانون اساسی مشروطیت ایران را تفسیر فرمودند.

اینجانب به‌عرض می‌رساند خودمان را در وضع روز می‌گذاریم. مصدق نخست‌وزیر است. وزرای او، خود

می گوید: «باید عید عید من باشند.» مصدق نخست وزیر مجلس را کوبیده است. یعنی روز ۲۵ مرداد خود اعلامیه انحلال مجلس را صادر کرده است. پادشاه هم حق چون و چرا ندارد. آیا چنین رویه ای دوبه صدرا عظم حکومت استبدادی هست یا خیر؟

اینجانب منحیرم که این مرد چه می گوید. همان کلامی که یک روز گفتم باید تکرار کنم: زده است به سیم آخر. از این آقا بنده سؤال می کنم که اساساً در ممالک دیگر چه می کنند به کشور ایران چه مربوط است؟ در کشور امریکاهر ایالتی قانون خاص دارد. کشور بلژیک قانون اساسی خاصی دارد. کشور انگلستان که خودش معترف است قانون اساسی بدون ندارد. آنچه که ثابت و مسلم است، این است که کشور ایران دارای قانون اساسی است. آنچه که ثابت است، این است که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی ایران صریح است که عزل و نصب وزیران به فرمان همایون پادشاه است. آنچه بدون تردید است این است که آقای مصدق با دفاع و طرز فکری که دارند، دفاع و فکر ایشان دفاع و فکر استبدادی است. باز عرض می کنم نمی خواهم وارد سابقه شوم. در همان اوضاع سی ام تیر که این آقای دکتر مصدق زیاد تکیه به آن روز می کند. دکتر شایگان و چند نفر همفکران او که آقای دکتر مصدق به آنان ایمان دارد، حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در همان روز سی ام تیر شرفیاب شدند و استدعا کردند اعلیحضرت همایونی به استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل فوادم السلطنه را صادر فرمایند. شاید اینجانب زیاد دور رفته.

مهندس رضوی نعت تعقیب دادستانی ارتش است. او در تحقیقات می گوید: روز ۲۸ مردادماه فرمان عزل مصدق را دیدم. می گوید اگر این مرد زودتر این فرمان را بمن نشان داده بود به او می گفتم که «چاره منحصر به فرد تو این است که دیگر نخست وزیر نباشی.»

وزرای مصدق را در این دادگاه احضار فرمودید. ملاحظه می فرمایید که آنها چه می گویند. فرد فرد آنها می گویند، در تحقیقات گفته اند که «اگر فرمان عزل را ارائه داده بود، ما می دانستیم دیگر وزیر نیستیم.» ولی مصدق در این دادگاه صریحاً می گوید: «روز ۲۵ مردادماه فرمان عزل را نفاذ نمی دانستیم. حال هم نمی دانم. هرکاری هم که می خواهد بکنید. در همین دادگاه گفت: «فرمانده کل قوا من بودم.» یعنی گفت فرمانده کل قوا وزیر دفاع ملی است. بناچار باید بگویم که اگر این آقای مصدق به هدف خود رسیده بود، از این کشور اثری باقی نمانده بود. دادرسان محترم توجه فرمایند همین موضوع فرماندهی کل قوا چگونه در زمانی این کشور را نجات داد. این زمان، زمان غائله پیشه روی بود. اگر به خاطر بیاورید، عده ای از افسران ارتش فراری شده به آذربایجان رفتند. پیشه روی زمانی که به تهران آمد به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پیشنهاد کرد که آن افسران فراری را با یک درجه بالاتر...

و تیس: به هیئت دولت پیشنهاد کرد نه به اعلیحضرت.

سرنیب آزموده... به امتیازات نظامیشان رسمیت دهند. این پیشنهاد در آن روز مورد مذاکره هیئت وزیران قرار گرفت. شاید بنا بر اوضاع و احوال روز نه از روی طرز فکر آقای مصدق فوّه مجریه نمکین می کرد تنها مقامی که نه تنها به این موضوع روی موافق نشان نداد بلکه صریحاً اظهار داشت که «به هیچ وجه حاضر به شنیدن این پیشنهاد نیستیم ولو اینکه از تمام حقوق سلطنت و فرماندهی صرف نظر کنم.» مقام سلطنت و فرماندهی کل قوا بود. گناه غیر قابل عفو دکتر محمد مصدق از ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به بعد این است که صریح می گوید مقام سلطنت حق عزل نخست وزیر را ندارد. و صریح می گوید فرماندهی کل قوا به عهده وزیر دفاع ملی است.

آقای دکتر مصدق با این دفاع و با این طرز فکر باقی شد. چند دقیقه پیش خود را یک مجتهد امور جزایی دانست و گفت در قوانین جزایی عمل منفی مجازات ندارد. تعجب کرد که چه عملی انجام داده است که عملش منطبق با ماده

۳۱۷ قانون دادرسی می‌شود. این مرد مستبد اعمال چهارروزه را بسیار نادیده می‌گیرد. عملی انجام نداده جز اینکه تمام مقدمات اینکه یا خود شاه شود یا رئیس‌جمهور فراهم کرده بود. اوضاعی به‌راه انداخته بود که اساساً حاجت پندروک ندارد. فرمان عزل را نادیده گرفته. می‌گوید هر کس روی اصول قانون اساسی بحث کند، نمی‌فهمد. و تنها فردی که فهم این عمل و صلاحیت دارد شخص اوست که اصلی از اصول قانون اساسی را زیر پا گذاشته. مجلس را منحل کرد. مجلس‌ها را فرو ریخت. میتینگ راه انداخت. روزنامه‌ها را و ادار کرد اعلام جمهوریست کنند. دستور داد استناداران برای و فرماندوم تائوی حاضر باشند. افراد پیشماری و در چهارروز به‌بند انداخت و حتی به‌مرسم عهد استبداد برای دستگیری تیمسار سپهبد زاهدی جایزه تعیین کرد. اعلان کرد هر کس ایشان را دستگیر کند، ده‌هزار تومان پاداش می‌گیرد. نمایندگان از مجلس را زندانی نمود. به‌بشیر فرزند دستور داد سرود شاهنشاهی را از برنامه رادیویی حذف کند. دستور داد تلگراف کنند که سفرای ایران حضور شاهنشاه نروند. و بالاخره با وجود همه این کارها، همه این کارها را به‌یک کلمه برگذار می‌نماید که تازه داشته مطالعه می‌کرده که چگونه با اعلیحضرت تماس بگیرد و از اعلیحضرت سؤال نماید که «آیا تشریف می‌آورید یا خیر؟»

به‌خدا قسم اینجانب متحیرم که این مرد چه می‌گوید. هر اندازه که فکر می‌کنم به‌تحریر و تعجبم افزوده می‌شود. یک مردی که حتی دستور می‌دهد نام شاهنشاه را در سربازخانه‌ها از دعای صبحگاه و شامگاه حذف کنند و صریحاً دستور می‌دهد که در ارتش اعلام شود شاه فراری است. با کمال بی‌بروایی در این دادگاه از یک‌طرف خود را چاکر و ارادتمند نسبت به‌مقام سلطنت و اتمود می‌سازد و از طرف دیگر بکباره روح طغیانش به‌جوش می‌آید و می‌گوید: «اگر مرا بدار بزنید، قانون اساسی را قبول ندارم.» این مرد در همین فروردین ۳۲ بود که برخلاف تمام سنن باستانی ایران حتی فریغ کرد که در روز نوروز از لحاظ نزاکت و ادب هم که شده حضور شاهنشاه شرفیاب شود.

عرض کردم اینجانب قصد ندارم سابقه بیان کنم. ولی خدا را گواه می‌گیرم که هر چه فکر می‌کنم می‌بینم که این مرد مستحق اعدام است و یا ایمان را سیخ نفاضا می‌کنم و رأی اعدام او صادر گردد. زیرا تصور می‌کنم در تاریخ جنایات سابقه ندارد که متهمی با این سرسختی بیاناتی نماید. تاریخ جنایات مستهین گوناگونی را نشان می‌دهد. ولی تصور می‌کنم چنین متهمی نظیر نداشته باشد.

این مرد چون روانشناس است با وجود اینکه دو این دادگاه روح طغیان او گاهی اوقات سرکشی می‌کند. در اکثر موارد بیاناتی می‌کند که از عطف و مهر شاهنشاه بهره‌مند گردد. خدا را شاهد می‌گیرم وقتی این بیانات را می‌نماید نورامیدی در قلب من روشن می‌شود و تصور می‌کنم در آن لحظه به‌سبب آن اعمالش پی برده است. ولی متأسفانه چند ساعت و دقیقه‌ای نمی‌گذرد که ملاحظه می‌کنم باز هم سرسختی می‌کند.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که تمام این اشخاصی را که احضار فرمودید قلباً دل پرخونی از این شخص دارند. موظف هستم که در مقام دادستانی به‌عرض برسانم که گناه تمام این اشخاص به‌عهده این محمد مصدق است. صریحاً به‌عرض می‌رسانم تیمسار مرتیبه ریاحی را این شخص و ادار کرد که چنان تلگرافاتی بنماید. این وزیرای پیر و جوان را این شخص به‌بدبختی انداخته است.

بند آنچه که دفت کرده‌ام این شخص با چند نفری در اطالی را بر روی خود بسته نقشه می‌کشید و طرح می‌ریخته که در آن چهارروز هر چه زودتر اساس سلطنت را واژگون کند. حکومت مشروطه ایران را به‌پیرزد. همین امروز صبح عرض کردم که این مرد برای عوامفریبی، برای ظاهر سازی، چند نفر پیرو جوان، معمم و غیر معمم را در روز ۲۷ مردادماه در خانه خود جمع کرد. عنوان مطالعه تشکیل شورای سلطنتی بود. صبح عرض کردم شورای سلطنتی مفهوم

معینی دارد. تردید ندارم که این مرد با دوسه نفر دیگر طرح جمهوریت می‌ریختند. ولی لغت فریبندۀ شوروی سلطنت را پهلوانها انداختند. حتی کسانی که در آنجا مطالعه شوروی سلطنتی می‌کردند، اشخاصی هستند که آنها هم قریب خورده بودند و اشغال شده بودند.

همین فرمان عزل را تردید ندارم به‌چهار اشخاصی نشان نداده است. تردید ندارم که دکتر فاطمی را می‌داند کجا فرستاده است. تردید ندارم همین دکتر فاطمی از آن اشخاصی بوده است که آنرا فرمان عزل را دیده و یکی دوسه نفر دیگر هم دیده‌اند. ولی این مرد مثلاً دکتر ملکی وزیر بهداشتی را، برای آن وزیر ارزشی یک پیشخدمت هم قائل نمی‌شد. او را می‌آورد که هیئت وزیران است، ولی ملاحظه فرمودید که او و امثال او چه می‌کنند. این بیچاره‌ها و عجزه‌ها در اطاعتی بودند و به اصطلاح تصویرنامه صادر می‌کردند. در روز ۲۷ مرداد امور شیلات را بررسی می‌کردند، چسای می‌خوردند و سیگار می‌کشیدند. این مرد در اطلاق مجاور با دوسه تن از اعوان و انصارش طرح جمهوریت می‌ریخت. عرض کردم در یکی از جلسات که اگر در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد امان داد برای این بود که دو دل بود که شاه شود یا رئیس جمهور. به یک دل می‌گفت: «اگر شاه شوم حسنش این است که آقازادگانم بعداً شاه می‌شوند. ولی عیبش اینکه نسل معاصر می‌داند که بارها گفته‌ام شاه نثریفاتی است.» به یک دل می‌گفت: «اگر رئیس جمهور شوم، آخر عمری عنوانی پیدا می‌کنم. ولی عیبش این است که از پس گفته‌ام نخست‌وزیر همه کاره است دیگر نمی‌توانم باز هم بگویم همه کاره‌ام.» این دو دل‌ها بود که چند روزی مجال داد. والا همان ساعت ۱ صبح ۲۵ مردادماه کار این مملکت را یکسره کرده بود. مگر صاف و صریح نمی‌گوید که «مجلسه را فرو ریختم»؛ منتهی این است که از پس ما این حرفها را شنیده‌ایم. همیشه از بین رفته است. برداشتن مجسمه‌ها یعنی اعلام انقراض سلطنت. هیچ مفهوم دیگری ندارد. برپا کردن آن میتینگ گزافی هیچ معنایی نداشت جز اعلام جمهوریت. گذاردن آن قیلم در برنامه رادیو و قرائت سه شماره روزنامه باختر امروز با آن عباراتی که هر سه شماره ضبط پرورده است هیچ مفهومی ندارد جز اینکه مصدق اعلام صریح کرد که دیگر اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی در کار نیست.

بهر جهت اینجانب موظف هستم که به عرض دادگاه برسایم دیگر به نظر اینجانب بحث در اینکه فرمان را اصیل می‌دانست یا خیر کوچکترین اثری ندارد. زیرا این مردمی گویند: «اساساً فرمان را مأخذ نمی‌دانستیم؛ یعنی قبول ندارم و نداشتیم.» اینجانب تصور می‌کنم با تحقیقاتی که از وزیرانی چند و اشخاص دیگر به عمل آمد، توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در همین دادگاه دادند، دادگاه محترم می‌تواند کم‌کم حقایق را روشن شده بدانند. عرض می‌کنم این وضعیت موجب تأخیر تکلیف متهم دیگر شده است. آقای مصدق در این دادگاه قسم خورد که «دیگر حرفی نمی‌زنم. تجدیدنظر هم نمی‌خواهم. فرجام هم نمی‌خواهم...»

دکتر مصدق: قسم نخوردم.

سرتیپ آزموه: ... ولی بعداً در این دادگاه گفت: «ای آقای، من بی‌کارم. عرضی است که در آن اطلاق بنشینم. اینجا می‌نشینم باهم صحبت می‌کنیم.» بنده توجه دادگاه محترم را جلب می‌کنم که به استثنای دکتر محمد مصدق که به سیم آخر زده است، بدترین وضعیت برای یک متهم وضعیت بلا تکلیفی است. منتهی ردیف ۲ کیفرخواست بلا تکلیف است. متهمین دیگر نیز جریان ۲۵ الی ۲۸ مرداد دارد که آنان نیز در بلا تکلیفی بسر می‌برند. منظورم از این عرض این است که اولاً دادگاه محترم بهر نحوی صلاح می‌داند تصمیمی اتخاذ فرماید که هر چه زودتر دادوسی خاتمه یابد. ثانیاً از آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم لا اقل این انصاف را داشته باشند که موجب نشوند یک‌عده بیگناه یا با گناه در حالت بلا تکلیفی بسر برند. واقعاً انصاف دانسته باشند. از تکرار مکرات خودداری فرمایند. از گفتارهایی که

به هیچ وجه به درد این دادگاه نمی خورد، خودداری فرمایند. هر فرمایشی از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد به بعد دارند بیان فرمایند. علت این خواهش هم معلوم است. زیرا آقاید ندارد که مثلاً بنده هزار روز بگویم عزلی و نصب وزیران پادشاه است و آقا بگویند «نو بیسودی» و علاوه کنند من بیسواد که هیچ. هر کس هم می گوید نمی فهمد بنده دیگر عرضی ندارم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می شود.

ساعت ۵/۲۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\* \* \*

ساعت ۶ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که آقای مهندس رجیبی وزیر مشاور دکتر مصدق را به جلسه احضار نمایند. ولی در همین هنگام سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق اظهار داشت:

طبق ماده ۱۹۲ اجازه می خواهم در جواب فرمایشات آقای دادستان عرضی کنم.

رئیس: اجازه بفرمایید پس از سؤال از آقای مهندس رجیبی ممکن است شما صحبت بفرمایید.

در همین موقع آقای مهندس رجیبی وارد دادگاه شد و به طرف صندلی گواهان هدایت گردید. رئیس: آقای مهندس رجیبی، به طوری که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد دادستان ارزش بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما هم راجع به وقایع سه روزه بالا استطلاع می شود که لازم است از روی دقت و بیطرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید. ممکن است بفرمایید در روزهای ۲۵ الی ۲۸ هیئت دولت تشکیل گردیده یا خیر و شما شرکت داشتید یا خیر؟ مهندس رجیبی: عرض کنم که در بین تاریخ ۲۵ الی ۲۸ فقط در یک جلسه که روز دوشنبه شب بود بنده شرکت کردم. در هیئت دولت و در جلسات دیگری بنده شرکت نکردم.

رئیس: آیا غیر از آن جلسه جلسات دیگری تشکیل شده بود و شما شرکت نکردید؟

مهندس رجیبی: به طوری که گفته شد. جلسه فوق العاده ای در صبح ۲۵ مرداد تشکیل شده بود که بنده در آن جلسه شرکت نکردم.

رئیس: اطلاع از جلسه روز ۲۵ هیئت دولت پیدا کردید یا نه؟

مهندس رجیبی: بنده سؤالی نکردم راجع به این جلسه و اطلاعی هم راجع به جریان جلسه حاصل نکردم.

رئیس: اعلامیه ای که به نام اعلامیه دولت در ساعت هفت و سه دقیقه صبح ۲۵ مرداد از رادیو تهران منتشر شده و

در جریان روز نیز درج گردیده یا اطلاع شما و هیئت دولت بوده است یا خیر؟

مهندس رجیبی: تخیر؛ بنده از آن اطلاعی ندارم.

رئیس: جلسه روز دوشنبه که با حضور شما تشکیل شد چه موضوعاتی و در حضور چه اشخاصی مطرح گردید؟

مهندس رجیبی: تقریباً باید عرضی کنم کلیه اعضای هیئت دولت بودند در آن جلسه. گرچه خود بنده دیرتر از موعد

مقرر در آن جلسه حاضر شدم. چون بنده با اجازه جناب آقای دکتر مصدق معمولاً دیرتر شرکت می کردم و بنا اصولاً

شرکت نمی کردم. چون بنده مشغول انجام دادن امور خرید دستگاههای دولتی در مقابل نعت از ایتالیا بودم. آنچه

اطلاع دارم، آنچه در هیئت دولت مطرح شد، البته پس از آنکه بنده آمدم موضوع خرید ریل برای خط بین شاهرود و مشهد بود البته کارهای مربوط به سایر وزارتخانه‌ها را نیز سایر آقایان انجام دادند و جلسه آن شب تمام شد. رئیس: ممکن است بفرمایید جلسه از چه ساعت و تا چه ساعت طول کشید؟

مهندس رجایی: به طوری که بنده خاطر دارم گویا از ساعت ۷ شروع شده بود ولی در حدود ده یا ده و نیم درست نمی‌دانم جلسه خاتمه پیدا کرد. خود بنده تقریباً در ساعت هشت و نیم حاضر شدم و مطالب خودم را مطرح کردم. رئیس: آبا خود آقای دکتر محمد مصدق در جلسه هیئت دولت حضور داشتند یا خیر؟ مهندس رجایی: نه.

رئیس: ریاست جلسه هیئت دولت در آن شب به عهده کی بود؟ و اگر نظر آنان هست اساسی و زیرانی که حضور داشتند بیان فرمایید.

مهندس رجایی: ریاست جلسه طبق معمول یا نایب آقای نخست‌وزیر، یعنی آقای دکتر صدیقی بود. و همان طور که عرض کردم، گمان می‌کنم کلیه آقایان وزیر بودند و کسی غایب نبود.

رئیس: از اعلامیه دولت که روز ۲۵ صادر شده بود اطلاع حاصل کردید یا خیر؟

مهندس رجایی: بله. بعداً البته در رادیو گفته شد و بنده شنیدم. به طوری که اطلاع دارید، صحبت از یک کودتایی بود که مرتفع شده و تمام شد و رفت.

رئیس: آیا هیچ توجه نکردید و متذکر نشدید که بدون اطلاع شما که یکی از اعضای دولت بوده‌اید این اعلامیه صادر شده و به امضای شما نرسیده بود؟

مهندس رجایی: چون بنده در آن جلسه فوق‌العاده شرکت نکرده بودم، به همین علت به امضای بنده هم نرسیده بود.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ مراد چه اطلاعی حاصل کردید و چگونه نقلی کردید؟

مهندس رجایی: بنده شخصاً جریان میتینگ را نشنیدم، ولی به طوری که در افواه شایع بود میتیگی داده شده بود؛ اشخاصی نقلی کرده بودند. بنده چون کارهای فنی داشتم و مهندس مکانیک بودم، کسانی که مرا می‌شناختند می‌دانند فقط در قید کار و حرفه خودم بودم و توجه به سایر امور نداشتم. این است که بنده علاقه زیادی به آنها، میتینگها و این قبیل کارها ندارم. ولی البته جریان پایین آوردن مجسمه‌ها بسیار باعث تأسف بنده شد. به خصوص مجسمه اعلیحضرت فقید که شخصی بود که بنده و امثال بنده را به خارج کشور فرستاده بود و ما تحصیل کرده بودیم. خود بنده البته با داشتن فرصت مسلماً اعتراض می‌کردم. ولی وقایع با سرعت عجیبی تمام شد. به اصطلاح کلک به قدری زود کنده شد که فرصتی برای اعتراض باقی نماند. و تنها جلسه یعنی آخرین جلسه، همان جلسه روز دوشنبه بود.

رئیس: با احساسات شایان تقدیر که ابراز داشتید آیا به عنوان وزارت در هیئت دولت هم راجع به این جریانها اعتراضاتی نمودید و تذکراتی دادید یا خیر؟

مهندس رجایی: البته این موضوع می‌بایستی به طرز دقیق توسط فرماندار نظامی تحقیق می‌شد و از وظایف آنها بود که به این کار رسیدگی می‌کردند. شغل اینجانب به طوری که اطلاع دارید سرپرستی سازمان صنایع کشور بود. ولی عقیده داشتم که به اشخاصی که این جرم را مرتکب شده‌اند در هیئت دولت سخت و شدید اعتراض کنم. ولی خوشبختانه خیلی زود جریان تمام شد. بنده به اعلیحضرت فقید علاقه شدیدی داشتم و دارم. برای خوشی آیند این مجلس عرض نمی‌کنم. بنده از این واقعه بسیار متأثر بودم.

رئیس: در عین حال در جلسه روز دوشنبه که وزیر بودید میتینگ دهته هم که وزیر خارجه زمان آقای مصدق در

آنجا حضور داشت، آیا این موضوع را به میان آوردید و اعتراضی کردید یا خیر؟

مهندس رجیبی: بنده به‌طور کلی باید به‌عرض ریاست محترم برسانم که دلخوشی زیاد به‌کار کردن در آن دستگاه نداشتم. دوبار هم استعفا کردم. علت هم این بود که برای بنده کار کردن در آن دستگاه امر نه‌حتملی و برخلاف میل باطنی بود و به‌هیچ‌وجه تمایل به‌کار کردن برای این دولت را نداشتم. ولی با علاقه‌ زیادی که جناب آقای دکتر مصدق به‌کار کردن فنی اینجانب در آن دستگاه داشتند، نگذاشتند که من بروم. ولی روزی که فهمیدم دیگر وزیر نیستم، وجداناً خیلی خوشحال و آسوده شدم و چندان شائق به‌شرکت در جلساتی که روح من در آن در عذاب بود نبودم. رئیس: ممکن است روشنتر دادگاه را مطلع فرمایند جلساتی که برخلاف احساسات و موجب تأثر شما می‌شده چه صحبت‌هایی در آنجا مطرح می‌گردید؟

مهندس رجیبی: بنده باید به‌عرضتان برسانم که به‌طور کلی مذاکرات هیئت دولت مذاکرات ساده‌ای بود. بیشتر جنبه کارهای اداری مربوطه و زارتخانه‌ها انجام می‌شد و امور سیاسی مورد طرح نبود. خود بنده هم چون علاقه‌ای به‌سیاست نداشتم به‌هیچ‌وجه دخالتی نمی‌کردم و سوالی هم در این موضوع نمی‌کردم. بنده شخصاً نظرم این است که در یک دستگاه دولتی باید کار مثبت و کار حقیقی انجام داد. بنده اصولاً اهل صحبت نیستم و از صحبت خجسته نمی‌آید. این است که در عذاب بودم. به‌علت اینکه تأسفانه کمتر به‌عقیده بنده کار مثبت صورت می‌گرفت. رئیس: بنده دیگر عرض ندارم. آقای دادستان، اگر توضیحی دارید بفرمایید.

مرتبه‌آزموده: بیانات جناب آقای مهندس رجیبی اینجانب را ادا می‌نماید که به‌عرض دادگاه محترم برسانم برای اینجانب نهایت تأثر است که یکی از افراد تحصیل‌کرده در دستگاهی بوده که به‌طور خلاصه نه تنها عاطل و باطل بوده بلکه بتاجار باید به‌عرض برسانم که آقای مهندس رجیبی در تحقیقات دادستانی ارتش صریحاً بیان داشتند که دوبار وزیر شده‌اند. در حکومت آقای دکتر مصدق، بار اول که به‌اصطلاح خودشان شانس داشته و از وزارت منزول می‌شوند. برای بار دیگر دعوت می‌گردند و بار دوم چون طعم تلخ وزارت را در هیئت دولت مصدق چشیده بودند مقاومت می‌نمایند که قبول وزارت نکنند. بالاخره به‌طور خلاصه از بیم پرونده‌سازی و پلیس به‌اصطلاح خودشان قبول وزارت می‌نمایند.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روزهای ۲۵ الی ۲۷ مردادماه وضع وزیران مصدق کسب‌بیش وضع آقای مهندس رجیبی بوده.

اینجانب وظیفه خود می‌دانم که در این دادگاه به‌عرض آقای مهندس رجیبی برسانم که اگر چند روزی ناراحت شده‌اند، گناه آن به‌عهده آقای مصدق است. ثانیاً با تشکر از دادگاه محترم که در دادگاه تحقیقات می‌فرمایند. چون بر اینجانب ثابت و مسلم شده بالاخص با توضیحات آقای مهندس رجیبی که ایشان بیگناه هستند، فردا طبق موازین قانونی اقدام به‌عمل می‌آورم که قرار منع پیگردشان صادر گردد. اخذ این تصمیم همان طوری که به‌عرض رسانیدم، اثری است که بیانات ایشان در این جلسه در اینجانب نموده. از موقع استفاده کرده باز به‌عرض می‌رسانم که آقای مهندس رجیبی باید ناراحتی خود را از برکت وجود آقای دکتر مصدق بدانند. دیگر عرضی ندارم. رئیس: [خطاب به مهندس رجیبی]: بفرمایید آقا، خیلی متشکرم. دیگر عرضی ندارم.

مهندس رجیبی پس از امضای صورت‌جلسه دادگاه نالار آئینه را ترک نمود.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرهنگ یزر گمهر: محترماً به عرض دادگاه می‌رسانم؛ مختصری از جریان دادگاه و بیان آن را به عرض می‌رسانم تا ثابت نمایم موکل بنده باعث اطاله دادگاه نشده و منتظران را بی‌طاقت ننموده است. پس از صدور قرار صلاحیت دادگاه، دادستان محترم متعدد جلساتی را برای دفاع از کیفرخواست صرف فرمودند. هنگامی که دفاع موکل شروع شد، آنچنان دفاعی که طبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفراتش کسه ذکر نموده: «آنچه را برای مذاقه مفید می‌دانند بیان نمایند» موکل بنده را دادستان از نش در جلسات متعدد از روز تولد و وضعیت را آنچنان که خود می‌خواستند بیان داشتند. وقتی که موکل خواست به آنها جواب دهد، پنجین اظهار شد که از کادر سه روزه یعنی روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تجاوز نشود. نسبت به موکل خیلی نسبتها داده شد که باسنتی طبق همین ماده ۱۹۴ قسمتهایی که مربوط به خودشان است خودشان دفاع نمایند. با حسن ظنی که اعضای دادگاه به من موصوفی تیسار سرلشکر مقبلی دارند، اطمینان دارم امورات خصوصی را که گفتن آن از زبان موکل کسر شأن است بنده بتوانم ادا نمایم.

جلسات دادگاه پس از آن منحصر شد به احضار گواهان که نسبت به آن نیز اعتراض بوده و هست؛ و سرکار سرهنگ شاهقلی نیز دو شب گذشته قسمتی را بیان داشتند که ترجمان قسمتی از عرایض بنده بود. در هر موردی که گواهان اظهاراتی نمودند، تیسار دادستان نیز فرمایشاتی فرمودند و باز طبیعی است که گریز به موکل می‌رسید. قسمت مربوط به ماده ۱۹۴ راجع به آنچه برای مذاقه مفید می‌داند ذکر شده. موضوع صرفه جویی در وقت نیست و متهمین احتمالی دیگر نباید احساساتشان برانگیخته شود که موکل من باعث زندانی بودن آنهاست. اگر این مطلب معلوم شود موکل بنده با کمال جوانمردی صدها بار در همین دادگاه فرمودند: «مسئولیت آنها را من عهده دارم و با آنها کاری نداشته باشید».

تیسار دادستان یک بار فرمودند که زبان متهم غیر از زبان دیگران است. به اصطلاح اگر گفتند «سفید»، باید «سیاه» پنداشت. این همه گواهان در جلسات متعددی آمدند و سوالاتی شد، سوالاتی بسیار دقیق و عالمانه، و بخوبی روشن گردید که اختلافی در گفتار نیست مگر اختلافات جزئی که قبولی بفرمایید برای انسان فراموش کار و با این گرفتاریها و جنگ اعصاب قابل قبول هست. بخوبی معلوم گردید که توطئه و تباہی به هیچ وجه در کار نبوده و نقشه کشور بر بادده وجود نداشته است که نسبت به همین طرها در دفاع ماسهوی عرایضی عرض خواهم کرد. ولی می‌خواهم در این نکته تکیه کنم که هیچ کس عالم بالسر و الخفیات نیست که گفته شود میتینگ آن روز و یا دیگر اعمالی که همه به موکل نسبت داده می‌شود، حتی مینوت بعضی از تلگرافات را که خدا شاهد است روح موکل از آنها خبردار نیست به حساب موکل می‌گذارند و «لا تزرؤن وزرؤ و زرؤن آخری» را در نظر نمی‌گیرند. موکل من چه می‌دانسته که در میتینگ هر فرد چه می‌خواسته بگوید؟ شعارها را بازدید نکرده بود.

در هر صورت می‌خواهم این را عرض کنم که در یک دادگاه روی اعمال واقع شده و انطباق آن اعمال با قانون بحث می‌شود و روی آن دادگاه اظهار نظر می‌نماید. حقیقاً باید عرض نماید که در گفتار سرکار سرهنگ شاهقلی که پیش بحث نمودند برای این بود که نگرانی طولانی کردن مدت دادگاه از بین برود و هرچه زودتر رسیدگی شود. راجع به گفتار دکتر قاطمی و اظهارات آن و تلگرافات، آن مطالبی است که باید از خود او پرسش شود. آنچه که مربوط به موکل می‌باشد، ایشان تلگراف صادره به بغداد را بی‌اطلاعند. اگر به مصاحبه روز ۲۵ همان شخص مراجعه شود، در مورد کودتا پرسیده شده که آیا علیحضرت همایون شاهنشاهی دخالتی داشته‌اند یا خیر؟ جواب می‌دهد: «نظر دولت را نمی‌دانم. نظر شخص من در سر مقاله یاختر امروز خوانده شود.» پس معلوم شد که دکتر قاطمی دو شخص



بوده؛ یکی از نظر روزنامه‌نگاری که سالهای دراز با آن سرگرم بوده، حالا راجع به روزنامه‌نگاری و طرز فکر آنها صحبت نمی‌کنم و بعد در دفاع ماهوی عرض خواهم کرد که چه شان است.

در اینجا مطلبی تیسار دادستان فرمودند که می‌خواهم آن را ناگفته و بلاجواب نگذارم، آن این بیان است که در روز نوروز موکلم شرفیابی حاصل نکرده، اظهار این مطلب تا حدی اولاً تحریک‌آمیز ثانیاً عنوان تقابل می‌دهد که این قسمت اخیر به هیچ وجه جایز نیست. یکی از افسران گارده شاهنشاهی اظهار داشت که روزی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موکلم را احضار فرموده بودند و بخصوص امر فرموده بودند که ماشین نخست‌وزیر تا پای عمارت بسپاید. جناب آقای دکتر مصدق دم در پیاده می‌شوند، افسر اظهار می‌کند که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی امر فرموده‌اند که تا پای عمارت در داخل ماشین بمانید. ایشان می‌فرمایند که عظمت سلطنت و احترام آستانه آن ایجاب می‌کند که من پیاده بروم. بعداً اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از آن افسر بازخواست می‌فرمایند. این جواب داده می‌شود. حال همین مطلب که با حضور ذهن و خلوص نیت گفته شده، ممکن است قلب صاحب داده شود و گفته شود این همان مرد باغی است که آنجا هم امر را اطاعت نکرده است. [خندهٔ شدید حضار] بنده در این باره عرض دیگری نمی‌کنم و می‌پردازم به اظهارات آقای مهندس رجبی...

رئیس: وکیل مدافع مهندس رجبی که نبشید [خندهٔ حضار]

سرهنگ بزرگمهر: ایشان گفتند: «من مطلب بودم.» می‌خواهم عرض کنم که پای ایشان را مگر غل گرفته بودند که وزیر باشند؟

رئیس: شما راجع به موکل خودتان صحبت کنید.

سرهنگ بزرگمهر: آخر ایشان را که زنجیر نکرده بودند که وزیر باشد، می‌خواست برود منزلش بخوابد.

رئیس: بسیار خوب. شما مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: آقا، اینها هزار نشیث می‌کنند برای وزارت و حالا می‌آیند و می‌گویند: معذب بودیم.

رئیس: حالا مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: یک گرفتاری دیگر هم موکلم با یک وزیر داشته. <sup>۲</sup> یک‌روز...

رئیس: گرفتاری ایشان به ما مربوط نیست.

سرهنگ بزرگمهر: پس در خانه می‌خواهم تقاضا نمایم که برای کوتاه کردن مدت دادرسی دو ماده را هم عرض نمایم که کم کردن مدت با فرصت لازم برای متهم و وکیل مدافع نباید اشتباه شود. قانون نسبت به دفاع خیلی میدان داده، به طوری که در ماده ۱۹۲ می‌گوید: «آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند»، در ماده ۲۲۰ و ۳۴۰ و ۳۳۱ اصول محاکمات جزایی که عیناً قرائت می‌شود، [مواد مزبور قرائت شد].

از این در تقاضا می‌شود که اگر تیسار دادستان محترم که می‌فرمایند دیگران گرفتار کار موکلم می‌باشند ممکن است مقرر فرمایند برای آنها دادگاه دیگری تشکیل شود و موکل زندانی مرا مجدداً مسئول زندانی آنها ننمایند. ایشان تحمل این کار را ندارند.

رئیس: با امتنان از حسن ظن سرکار سرهنگ بزرگمهر، امیدوارم به خواست خداوند خود و همکاران دادرسانم حقاً مشمول این حسن ظن شده و پای از حدود عدالت و وجدان کنار نگذاریم. اما پسا پس از اظهارات اولیهٔ ایشان: توضیحات دادستان در اطراف هویت موکل شما اثری در دادگاه راجع به موضوع ما نحن فیه نداشته و نخواهد داشت و محققاً دادگاه تحت تأثیر کجفرخواست و اظهارات دادستان بکطرفه قرار نخواهد گرفت.

پاسخ راجع به اظهارات شب گذشته سرهنگ ۲ شاهدلی پیشب چه از طرف دادگاه و چه از طرف دادستان شروعاً داده شد و تکرار آن باز موجب اطاله وقت خواهد شد.

پاسخ دیگر: اگر دادستان ارتش بعد از تحقیق از گواهان یا در ضمن آن بیاناتی مینماید، بیشتر به تقاضای دادگاه و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است.

راجع به ماده ۱۹۴، اینکه تذکر داده شد مربوط به صرفهجویی از وقت نبوده؛ بلکه منظور جلوگیری از خروج از موضوع بوده است که همینطور نیز باید مرعی شود.

راجع به قبولی مسئولیت از طرف آقای دکتر محمد مصدق نسبت به منتهم ردیف ۲، البته گواهی خواهید کرد که قبولی مسئولیت یک شخص غیرنظامی درباره یک افسر عالیرتبه نظامی که تمام اعمال و افعال و وظایف آن بالصرافه در آییننامه و دستورات روشن است، سلب مسئولیت نخواهد کرد؛ دادگاه ناچار است عملیات ایشان را آنچه مربوط به امور نظامی است درباره خودشان و همچنین آنچه در این مورد یعنی از ۲۵ تا ۲۸ با وضعیت آقای دکتر محمد مصدق پیش آمد کرده تحقیق نموده و قضاوت نماید و نمی تواند فقط به صرف اینکه «من مسئولیت ایشان را قبول می کنم» ایشان را میرا داند.

پاسخ موضوع نوظئه و تبانی به هیچ وجه وارد نیست، زیرا دادگاه نسبت نوظئه و تبانی نداده است و چنین موضوعی هم مطرح نشده است.

در پاسخ راجع به جریان پیشگ روز ۲۵ و تلگرافات، چنانچه ملاحظه می نماید فعلاً دادگاه ضمن دادرسی در مرحله تحقیق است تا چه محقق و روشن شود. مطمئن باشید قضاوت قبل از تحقیق هم نخواهد نمود.

سرهنگ بزرگمهر: خیلی متشکرم.

رئیس: پاسخ دیگر همانطور که گفتید روی اعمال واقع شده و انطباق آن با قانون قضاوت خواهد شد نه تنها روی اعدا.

سرهنگ بزرگمهر: بسیار خوب.

رئیس: البته از اطلاع و عدم اطلاع موکل شما راجع به گفته های حسین قسطنطنی چنانچه اشاره شد دادگاه تحت تأثیر نسبتهایی که به موکل شما داده می شود قبل از تحقیق و تحقق قرار نخواهد گرفت، چنانچه تحت تأثیر حرفهای شما هم قرار نمی گیرد تا ناچار تحقیق کند.

موضوع روز نوزدهم و تمام آن موضوعاتی که بیان نمودید مطلقاً به دادگاه مربوط نیست. چون مربوط به اعمال گذشته جناب آقای دکتر محمد مصدق است نه جریان از صبح ۲۵ مرداد الی ۲۸ مرداد. در خانه مطمئن باشید هیچ حقی از حقوق قانونی متهمین و وکلای مدافع سلب نشده و نخواهد شد.

سرتیپ آزموه: جمله ای فرمودند بنده نفهمیدم، اجازه بفرمایید توضیح دهم.

رئیس: توضیح دهید.

سرتیپ آزموه: این را می خواستم مقدماً عرض کنم که یک گرفتاری هست که آقای دکتر مصدق آیا اظهارات ایشان را قبول دارند یا خیر؟

دکتر مصدق: نه، نه. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموه: پس عرضی ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می کنیم و جلسه آینده ساعت ۳ بعد از ظهر فردا خواهد بود. ضمناً متذکر می شود که چون

فردا صبح نيمسازان دامرسان دادگاه در امر رژه نمری اشتغال دارند، جلسات دادگاه موقتاً فقط عصرها تشكيل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷ بعدازظهر جلسه دادگاه ختم شد.

## هوايشی

۱) گفتههای مهندس رجیب در بازار سی بمبئی دستگاه به اصطلاح قضایی مربوط به حماکت دکتر مصدق خوش آمد، بود و وعده داده بودند که در صورتی که گفتههای خود را در دادگاه هم تکرار کند، آزادش خواهند کرد.  
سرتیب آزموده در دادگاه از مهندس رجیب در لغاتہ عنبرخواهی کرد و لزوم وفای به عهد را راجع به صدور قرار منع تعقیب اعلام نمود.  
بین همه شهرد و به اصطلاح مصلحتین مهندس رجیب تنها کسی بود که چنان گفت، بقیه هنگام ادای شهادت به آقای دکتر مصدق سلام و تعظیم کردند و در اظهارات خود از دکتر محمد مصدق نهایت تجلیل را نمودند.

آقای دکتر سیدعلی شایگان هنگام نخستین برخورد با دکتر مصدق در دادگاه این بیت شعر را قرائت کردند:

چنان برشد قضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

مرحوم مهندس احمد رضوی، نایب رئیس مجلس شورای ملی، رهبری و پیشوایی دکتر مصدق را با عباراتی صریح و فصیح اظهار و اعلام نمود و اعتراف کرد که با آگاهی در این راه قدم برداشته و از خطرات بی حساب مبارزه برای منی کردن نفت رافع بوده است.

۲) منظور از وزیر گرفتاری ساز برای آقای دکتر مصدق نامیردگان زیر بودند:

الف - دکتر علی امینی وزیر اقتصاد با انمقاد قراردادها، تعهداتی مالیاتی و محض به سال مطکک ایجاد می کرد.

ب - دکتر حسایی ریاضیدان وزیر فرهنگ دکتر مصدق که در هیئت دولت حاضر نمی شد و اشکال تراشی های فراوان ایجاد می کرد. دکتر مصدق با تغییر کابینه از سر دکتر علی امینی و دکتر حسایی و پوشه ری یکجا خلاص و راحت شد. فرض من در این گفته دکتر حسایی بود.

## جلسه بیست و پنجم

بیست و پنجمین جلسهٔ اداری دکتر محمد مصدق و سرتیب ریماحی در ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر دوشنبه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگسah دستور احضار سرهنگ نادری رئیس ادارهٔ آگاهی شهربانی در زمان حکومت دکتر مصدق را داد.

دو نفر از افسران مأمور انتظامات دادگاه از جلسه خارج شدند و لحظه‌ای بعد سرهنگ نادری در محبت دو افسر مزبور وارد جلسه شد و سمت راست دادگاه، کنار منشیها ایستاد.

رئیس: لازم است اطلاعاتی که از شما به عنوان مطلع خواسته می‌شود با کمال بی‌طرفی و از روی وجدان فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه بدون اینکه فکر کنید بازپرسی یا محاکمهٔ شما است بیان کنید. شما که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد سرپرست ادارهٔ اطلاعات شهربانی کل کشور بودید رویهٔ کارتان از چه فرار بوده و در روزهای مزبور با کدام مقامات تماس مستقیم داشتید و اطلاعات مکتوبه را مستقیماً در اختیار چه مقامی می‌گذاشتید؟

سرهنگ نادری: ادارهٔ اطلاعات شهربانی فقط با شهربانی کل کشور یا فرماندار نظامی یا فرماندار نظامی مربوط بوده و اطلاعاتی که کسب می‌شد مستقیماً به عرض ریاست شهربانی و فرماندار نظامی گذاشته می‌شد. بنده نمی‌دانم تیمسار ریاست محترم دادگاه چه اطلاع خاصی را مورد نظر دارند تا توضیح بیشتری عرض کنم. ولی روش کسب اطلاعات و توزیع اطلاع به مقامات ذینفع به نحوی بود که به عرض رسید رئیس: غیر از مقاماتی که اظهار داشتید رسماً گزارشاتتان را به آنها می‌دادید، با مقامات دیگر هیچ تماس مستقیمی داشته‌اید یا خیر؟

سرهنگ نادری: برای مبادلهٔ اطلاعات بین رکن دوم ستاد ارتش و ادارهٔ اطلاعات شهربانی کل کشور نیز ارتباط وجود داشته. این ارتباط منحصر به ایامی که تیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند نبوده. بلکه در تمام مدتی که اینجانب عهده‌دار ریاست ادارهٔ اطلاعات شهربانی بوده‌ام، این مبادلهٔ اطلاعات وجود داشته؛ و حتی قبل از بنده منصفیان مربوطه بهمین نحو عمل می‌نمودند.

رئیس: دیگر با چه مقاماتی تماس داشتید؟

سرهنگ نادری: با هیچ مقام دیگری بنده و یا ادارهٔ اطلاعات شهربانی تماس نداشته مگر برای کسب اطلاعات، آن هم توسط مأمورین ویژه.

رئیس: آیا مستقیماً با آقای دکتر محمد مصدق هیچ تماس داشته‌اید از لحاظ ریاست ادارهٔ اطلاعات؟

سرهنگ نادری: برای توضیح این مطلب ناگزیرم مقدماً به عرض دادگاه محترم برسانم...

رئیس: جواب سوالات را بدهید بعد به مقدمه بپردازید.

سرهنگ نادری: این تماس که فرمودید مقدمه‌ای دارد که اگر اجازه می‌فرمایید علت آن را عرض کنم.  
رئیس: بگوید تماس داشته‌اید یا نه؟

سرهنگ نادری: بده تماس داشتیم. توضیح عرض می‌کنم در شروع کار اینجنانب در رأس کار اداره اطلاعات شهربانی، قضیه قتل نیمسار افشار طوس اتفاق افتاد. یعنی فردای روز مفقود شدن ایشان اینجنانب مستصدی اداره اطلاعات شدم. چون موضوع از نظر دولت جایز اهمیت فرق افغاده بود در تمام مدت بیست و چهار ساعت اینجنانب و همکارانم مشغول کار بودیم. چون دولت هر ساعت مایل بود در جریان پیشرفت تحقیقات باشد، برای آنکه سلسله مراتب زمان بیشتری را اشغال ننماید، چند بار اینجنانب در معیت جناب آقای دکتر صدیقی وزیر کشور وقت و با نیمسار سرتیپ مدیر رئیس شهربانی وقت و با شاید تنها خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و گزارشی پیشرفت تحقیقات و نتایج حاصله را به عرضشان رسانیدم. یکی دو بار هم توسط جناب آقای لطفی برای ادای پاره‌ای توضیحات در منزل جناب آقای دکتر مصدق احضار شدم. این جریان‌هایی که به عرض رسید در ماه اول تصدی اینجنانب در اداره اطلاعات شهربانی بود. پس از آن وقت دیگری حضور جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم.

رئیس: در اداره اطلاعات شهربانی که تحت سرپرستی شما بوده، برای اجتماعات و مسیبت‌ها و نظاهرات دستجات مقررانی بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: چنانچه قطعاً ریاست محترم دادگاه استعمار دارند. دستگاه‌های اطلاعاتی اعم از رکن دوم ستاد ارتش یا زاندارمری و یا شهربانی وظیفه‌ای جز کسب اطلاع و توزیع آن به مقامات ذبنتف نداشتند و در مواردی که مسیبت‌ها و نظاهراتی در شهر واقع می‌شد توسط تعداد قبلی مأمورین ویژه که در اختیار اداره اطلاعات بود به حد امکان از حقایق جریانات اطلاعاتی کسب می‌شد و همان طوری که به عرض رسید در اختیار مقامات ذبنتف فرار می‌گرفت.

رئیس: راجع به مسیبت‌ها روز ۲۵ مرداد و مسیبت‌های روزهای بعد و همچنین پایین آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت هدایون شاهنشاهی شعارها و نظاهراتی که در آن ایام می‌شد چه اطلاعاتی کسب کردید و به چه مقاماتی تسلیم نمودید؟

سرهنگ نادری: در حدود ظهر روز ۲۵ مرداد به طوری که به خاطر می‌آورم اطلاع حاصل نمودم که توسط دستجات طرفدار دولت مسیبت‌ها انجام خواهد شد. پس از شروع مسیبت‌ها شاید ساعتی پس از شروع مسیبت‌ها اطلاع پیدا کردم که از طرف اداره تبلیغات کلیه جریان مسیبت‌ها و سخنرانیها توسط دستگاه مخصوص ضبط می‌شود. پس از خاتمه جریان مسیبت‌ها کلیه گزارشاتی که به اینجنانب توسط کلانتری مربوطه و یا مأمورین رسیده پسرد به ریاست شهربانی وقت گزارش کردم. در این قبیل مواضع اصولاً بین ریاست شهربانی و فرماندار نظامی مستقیماً و حضوراً مبادله اطلاعات می‌شد.

در آن روز هم پس از آنکه اینجنانب گزارش خود را به ریاست شهربانی تقدیم کردم، به خاطر ندارم که آیا شخصاً به فرماندار نظامی جریان را گزارش کردم و یا توسط ریاست شهربانی ایشان در جریان گذاشته شدند. ولی لازم است به عرض دادگاه محترم برسانم که در مسیبت‌ها ۲۵ مرداد چون واقعه زد و خوردی روی نداد اینجنانب طبق معمول فقط به گزارش کلی اکتفا کردم. بخصوص چون از طرف فرمانداری نظامی افسران مأمور منطقه و نیبه که عهده‌دار امنیت منطقه بود در محل حضور داشتند، علاوه کلانتری مربوطه مستقیماً با فرمانداری نظامی ارتباط داشتند، اینجنانب اصولاً ارسال گزارش خاصی را لازم نمی‌دانستم. ولی بعکس در روزهایی که زد و خوردی در شهر صورت گرفته

شبکه اطلاعانی اداره اطلاعات در ساعات متوالی اطلاعات لازم را کسب و فرماندار نظامی را در جریان گذاشته است.

رئیس: توضیح دهید اینکه اظهار داشتید از طرف طرفداران دولت منظور چه بوده و مبتنی بر ضد کسی بود؟ همچنین آیا در طی این مبتنی از دستجات افراطی چپ هم شرکت داشته اند یا نه؟

سرهنگ نادری: به طوری که به عرض رسید، از طرف دستجات طرفدار دولت مبتنیگ داده شد. اطلاعی بود که قبل از شروع مبتنیگ به اینجانب رسیده بود. بعلاوه در جریان مبتنیگ هم چون از نمایندگان عضو نهضت سخنرانیهای کردند. اطلاع واصله تأیید شد. و اما راجع به شرکت دستجات چپ که تیسار ریاست محترم دادگاه تأکید فرمودند، قطعاً استحضار دارند که در این قبیل مواقع دستجات چپ با لباس مخصوص یا علائم مشخصه دیگری تشخیص داده نمی شوند. ولی قطعاً در بین مبتنیگ دهندگان دستجات چپ هم بوده اند. فقط در روزهای تعیین دقیق این امر ممکن بود که دستجات چپ متفرداً مبتنیگهای بدهند.

رئیس: ممکن است اجمالاً از موضوع مبتنیگ و سخنرانیهای که در روز ۲۵ مرداد جلوی بهارستان به عمل آمد دادگاه را استحضار سازید؟

سرهنگ نادری: بنده متأسفم که جریان دقیق مبتنیگ را فعلاً که چند ماه از آن گذشته قادر نیستم به عرض دادگاه محترم برسانم. بعلاوه همان طوری که به عرض رسید جریان مشروح توسط اداره تبلیغات ضبط و در همان شب از رادیو پخش شد که ممکن است دادگاه محترم نسخه کامل آن را از اداره تبلیغات بخواهند.

رئیس: البته دادگاه و همه افراد ملت ایران خاصه اهالی تهران از جریان مبتنیگ اطلاع دارند و متأسفانه فقط در نظر شما نیست. فقط آیا می توانید اجمالاً بیان کنید آنچه در آن مبتنیگ گفته شد، شعارهایی که داده شد، به نظر سرپرست اداره اطلاعات شهر بانی موافق مصالح کشور بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: اینکه به عرض تیسار ریاست محترم دادگاه رسانیدم که جریان مبتنیگ را به خاطر ندارم، نه این بود که اصولاً اطلاعی از آن نداشته باشم. بلکه خواستم عرض کنم که جریان دقیق آن توسط اداره تبلیغات ضبط شده بود. بنده هم آن قدر گرفتاری در اداره اطلاعات داشتم که شاید اکثر تیساران محترم و افسران محترمی که در محضر دادگاه حضور دارند از میزان گرفتاری اینجانب استحضار دارند. ولی راجع به قسمت دوم فرمایش تیسار ریاست محترم دادگاه، از نظر عقیده سرپرست اداره اطلاعات به هیچ وجه سخنرانیهای که انجام شد یا مصالح کشور وفق نمی داد.

رئیس: شما الساعه در سؤال قبلی خود اظهار داشتید: «چون این مبتنیگ جنبه عادی داشت مستلزم گزارش مخصوصی نبود که من راجع به آن گزارش بدهم.» و اکنون طرز دیگری اظهار عقیده می کنید. چون روشن شدن این موضوع برای ذهن دادرسان دادگاه بسیار مهم است، تأکیداً از شما خواسته می شود که لااقل جریان مبتنیگ و فهرست سخنرانیها و شعارهایی را که داده شده به استحضار دادگاه برسانید.

سرهنگ نادری: اینکه به عرض رسید چون مبتنیگ عادی بود احتیاج به گزارشهایی نداشت، لذا گزارم برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض برسانم در مواقعی که در نقاط مختلف شهر تظاهراتی انجام می گرفت و مستقیماً به زد و خورد می شد، اینجانب کلیه کارمندان اداره اطلاعات به استثنای عده معدودی و کارمندان ادارات دیگر شهر بانی را طبق شبکه ای که توسط خود اینجانب تنظیم شده بود و قطعاً در اداره اطلاعات پایگانی است به نقاط مختلف شهر اعزام می کردم.

رئیس: تصور می‌کنم بهتر است به‌جای طرز سازمان، طرز تجسس و کسب اطلاع و سلیقه خودتان توضیحانی که دادگاه لازم دارد بیان کنید.

سرهنگ نادری: چون تیمسار ریاست محترم دادگاه در شروع سؤال نکته‌ای فرمودند، برای توضیح مطلب آن جریان به عرض رسید که اکنون از ادامه آن خودداری می‌کنم. و اما راجع به جریان میتینگ، همان طور که عرض کردم چون کلیه میتینگها و همان میتینگ آن روز با اجازه و تحت نظر فرمانداری نظامی انجام می‌گرفت، اینجانب توجه خاصی به جریان میتینگ نداشتم. فقط همان طور که عرض کردم اطلاع پیدا کردم که در ضمن میتینگ سخنرانیهایی شده است که به‌هیچ وجه با مصالح کشور تطبیق نمی‌کند. از جمله به‌خاطر دارم آقای دکتر فاطمی یکی از سخنرانان بودند. شاید آقای دکتر شایگان هم جزو سخنرانان بودند. به‌غیر از آنها، الساعه به‌خاطر ندارم و هیچ دلیلی وجود ندارد که از عرض حقیقت خودداری کنم.

رئیس: موضوعاتی که شنیده‌اید و اکنون اظهار می‌دارید به‌هیچ وجه موافق مصالح کشور نبوده، توضیح دهید چه مطالبی بوده و مربوط به چه مقام؟

سرهنگ نادری: بنده به‌طور مجمل اطلاع حاصل کردم که سخنرانان در ضمن میتینگ بیاناتی اظهار داشته‌اند که نمی‌بایستی اظهار نموده باشند و اظهارات آنها برای مقام سلطنت اهانت‌آمیز بوده است.

رئیس: عوامل اطلاعات فرماندار نظامی کی‌ها بودند؟

سرهنگ نادری: عوامل اطلاعاتی فرمانداری نظامی عبارت بودند از تیپ مأمور هر منطقه، کلانتری منطقه‌ای که وقایع در آن روی داده، با کلیه افسران و مأمورین محل مربوطه، رکن دوم ستاد فرمانداری نظامی که از ستاد فرمانداری نظامی به‌محل برای حفظ انتظامات اعزام می‌شدند و افسران و کادر دستجات تقویض نیروی اسدادی شهربانی که در اختیار فرماندار نظامی گذاشته می‌شد.

رئیس: اداره اطلاعات شهربانی موظف نبوده است از این جریان و وقایع، از این گفته‌ها، این شعارها، این اظهارات کسب اطلاع نموده و به فرماندار نظامی و مقامات دیگر بدهد یا تذکرانی که در بالا اشاره کردید اداره تبلیغات فیلم برمی‌داشت، دیگر اداره اطلاعات خود را ملزم به کسب و ضبط جریان و عرض گزارش آن نمی‌دانست، معقول نیست. دادگاه را روشن سازید که در این خصوص یعنی راجع به میتینگ روز ۲۵ اداره اطلاعات شهربانی مدارک و اطلاعاتی کسب نموده و به مقامات مربوطه داده است یا خیر؟ بدون حشو و زوائد بیان فرمایید.

سرهنگ نادری: همان طور که عرض کردم، کسب اطلاعات از طرف اداره اطلاعات برای مواردی بود که کسب آن اطلاع برای مقامات دیگری مفید نباشد...

رئیس: از موضوع خارج نشوید. استطلاق نیست اینجا، بازرسی نیست. جواب را بفرمایید.

سرهنگ نادری: خارج از موضوع نیست. توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: اصل موضوع را بگویید. توضیح لازم نیست.

سرهنگ نادری: میتینگ روز ۲۵ با اجازه فرمانداری نظامی انجام شد.

رئیس: گفتید آقا.

سرهنگ نادری: برنامه میتینگ را قبلاً فرمانداری می‌گرفت. همان طور که عرض کردم اینجانب گزارش خود را به رئیس شهربانی عرض کردم و رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تماس مستقیم داشتند. همیشه اطلاعاتی که کسب می‌شد همان نسخه‌ای که برای رئیس شهربانی حاضر می‌شد در اختیار فرماندار نظامی قرار می‌گرفت. بنده به‌خاطر

ندارم که آیا شخصاً به فرماندار نظامی مراجعه کردم و گزارش دادم یا خیر.

رئیس: اولاً اظهار داشتید که «گزارش کلی دادم.» حتی تأیید نمودید صحبت‌هایی مخالف مصالح کشور به عمل آمد. پس چه چیز باعث است که الفساعه دو کلمه جواب صریح به دادگاه نمی‌دهید که گزارش داده‌اید یا نه و به چه مقاماتی داده‌اید؟

سرهنگ نادری: با نهایت صراحت به عرض نیسار ریاست محترم دادگاه می‌رسانم که سر باز هستم و مطیع هیچ دلبلی برای خودداری از عرض جریانی به این دادگاه محترم وجود ندارد. این بنده همان طور که عرض کردم، گزارش کلی به تیمسار سرنیپ مدیر رئیس شهربانی وقت تقدیم و احتمالاً به فرماندار نظامی هم گزارش کرده‌ام. چون دقیقاً این قسمت اخیر را به خاطر ندارم، نمی‌توانم به صراحت عرض کنم. مقام دیگری هم وجود نداشت که اینجانب موظف به تقدیم گزارش به آن مقام باشم.

رئیس: ممکن است توضیح دهید در گزارش کلی تمام واقعات آن روز را گزارش نمودید یا خیر؟ به این معنی که کی چه گفت و چه تظاهراتی به عمل آمد؟

سرهنگ نادری: استدعا می‌کنم نیسار ریاست محترم دادگاه توجه فرمایید که چهار ماه از آن تاریخ گذشته بعلاوه اینجانب بین اداره اطلاعات و حوزه ریاست شهربانی برای ادای گزارشات روزانه در هر روز ده‌ها بار رفت و آمد می‌کردم و هر لحظه هر گزارش قابل عرضی که حاصل می‌شد تقدیم می‌کردم. در آن روز هم آنچه توسط کلابتری مربوطه و یا مأمورین به اینجانب گزارش شد، بلافاصله یا حضوراً می‌رفتم و با تلفن به رئیس شهربانی گزارش می‌کردم. ولی همان طور که عرض کردم، اکنون چهار ماه از آن تاریخ می‌گذرد و در خاطر جزئیات مطلب را ندارم.

رئیس: یعنی خاطرات مینبگ روز ۲۵ مرداد اساساً از نظر شما فراموش شده؟

سرهنگ نادری: در شروع فرمایشات، نیسار تذکر فرمودند که به عنوان گواه احضار شده‌ام و سر بازم و آنچه سؤال شود موظفم به عرض دادگاه برسانم. ریاست محترم دادگاه اطمینان داشته باشند که آنچه عرض می‌کنم نرده‌ای با حقیقت تفاوت ندارد. آن روز هم نه این است که بکلی از خاطرم رفته باشد. آنهایی که عرض کردم و اسم سردم از گزارشاتی که به رئیس شهربانی وقت دادم، اینها را عرض کردم و اساساً بقیه سخنرانان را نیز به خاطر ندارم که عرض کنم. ولی در آن روز هم اطلاعاتی که رسید به رئیس شهربانی وقت گزارش کردم. در خاتمه هم به خاطر دارم که یک گزارش کلی تقدیم کردم.

رئیس: ممکن است فرمایید اطلاع دارید راجع به پایین آوردن مجسمه‌ها، شما یعنی اداره اطلاعات شهربانی، چه اطلاعاتی کسب کردید؟ چه اقداماتی نمودید؟ و به چه مقاماتی گزارش دادید؟

سرهنگ نادری: در این مورد بخوبی به خاطر دارم که ریاست شهربانی و فرماندار نظامی را دقیقاً در چسبیدن اطلاعات تلفنی واصله که از مأمورین می‌رسید بلافاصله می‌گذاشتم و جزئیات هجوم دستجاتی را به مجسمه‌ها برای تخریب آن و اقدامات اولیه‌ای که سر بازان کردند، گزارش کردم تا اینکه افراد فرماندار نظامی جمع‌آوری شدند. رئیس: ممکن است اطلاع دهید دستجاتی که اشاره کردید چه دستجاتی بودند و بشکی بچه‌های داشتند؟

سرهنگ نادری: سوابق گزارشاتی که در اداره شهربانی موجود...

رئیس: جواب دادگاه را بدهید.

سرهنگ نادری: جواب نیسار را عرض می‌کنم. اجازه بدهید.

رئیس: بگویید کی‌ها بودند؟ ما به گزارشات کاری نداریم.



سرهنگ نادری: از نقاط مختلف شهر جمعیت‌هایی آمدند. بنده الآن به‌طور دقیق به‌خاطر ندارم که مثلاً در میدان بهارستان چه کسانی بودند. چون از هر نقطه شهر دسته‌ای حرکت کرده بود و به‌طرف میدان‌های وقت، دستجات چه بود افراد دیگری هم بودند. الآن به‌خاطر ندارم. الآن نمی‌توانم به‌طور دقیق و قاطع عرض کنم که چه دستجاتی در چه محل‌هایی حضور داشته‌اند.

رئیس: به‌مقامات مربوطه گزارش داده‌اید که این دستجات از چه احزابی هستند؟  
سرهنگ نادری: همان طوری که عرض کردم، هر گزارشی که رسید تقدیم کردم و مسلماً این گزارش هم تنظیم شده است.

رئیس: اظهار داشتید تا آنجایی که از اقدامات سربازان جلوگیری به‌عمل آمد ممکن است اطلاع دهید جلوگیری از اقدامات سربازان به‌دستور چه مقامی است؟  
سرهنگ نادری: به‌دستور فرماندار نظامی.  
رئیس: دستور کتبی بود یا شفاهی؟

سرهنگ نادری: چون بنده فرماندهی عده‌ای را عهده‌دار نبودم، اطلاع ندارم.  
رئیس: در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ برای گزارش جریان‌ات روز آجا چند مرتبه نزد آقای دکتر محمد مصدق رفته‌اید؟

سرهنگ نادری: اصلاً خدمت ایشان ترفتم.  
رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید تلگرافات صادره از اداره اطلاعات شهربانی در روزهای ۲۵ و ۲۶ برای نحت نظر گرفتن نمایندگان اقلیت و بعضی اشخاص دیگر به‌دستور چه مقامی بوده است، و آیا مسدود برای انجام این دستور به‌شما داده شده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: کلیه این دستورات به‌دستور ریاست شهربانی اقدام شد. راجع به‌مسدود که فرمودند، نیم‌ساعت ریاست محترم دادگاه استحضار دارند بین ادارات تابعه شهربانی و رئیس شهربانی این مسدود فقط به‌صورت مستورانی که در حاشیه نامه‌ها نوشته می‌شد ممکن است باشد. برای مزید استحضار عرض می‌کنم بالغ بر سی هزار شماره در اواخر مرداد اندیکاتور اداره اطلاعات نشان می‌دهد به‌واسطه کثرت کار حتی دستور حاشیه‌تویسی هم همیشگی نبود. غالباً به‌توسط معاون اداره اطلاعات سرگرد احمدی، توسط ریاست شهربانی دستورانی می‌رسید و اجرا می‌شد. با اینکه در هر روز چندین ده بار خود بنده را احضار می‌کردند و دستور می‌دادند به‌سند روی یک یادداشت که در دست داشتیم یادداشت می‌کردم و بلافاصله اقدام می‌کردم، جز آنچه که عرض کردم، مسدود نمی‌کنم وجود داشته باشد.

رئیس: آیا به‌نظر شما برای چنین دستورات مهمی دستور شفاهی و یادداشت شما کافی بوده، مثلاً یک نماینده‌ای را یادداشت کنید و یا اشخاص دیگری را معرفی شوید، همچنان که اکنون رئیس شهربانی وقت اظهار می‌دارد: «بکلی از عملیات رئیس اطلاعات شهربانی بی‌اطلاع هستیم»؟

سرهنگ نادری: گرچه به‌نظر این بنده چنین اظهاری از طرف ریاست شهربانی که دال بر بی‌اطلاعی ایشان از امور یک اداره تابعه ایشان است نهایت درجه تعجب‌آور است، با نهایت صراحت و درستی عرض می‌کنم دستورات انجام شده جز آنچه که فرمود عادی اداره اطلاعات بوده و احتیاجی به‌اخذ دستور خاص نداشته از قبیل موافقت با صدور گذرنامه یا اعلان سوابق اشخاص یا صدور دفترچه اقامت مهاجرین و یا سایر امور عادی اداره اطلاعات کلیه

با دستور شخص رئیس شهربانی انجام شده بود. حتی معاونین شهربانی هم با این اداره خاص که اینجانب در رأس آن انجام وظیفه می‌کردم تماس نداشتند، مگر در بعضی موارد استثنائی.

رئیس: آیا تلگرافات صادره به شهربانیهای آذربایجان برای تحت نظر گرفتن شاهپورها را در نظر دارید و می‌توانید دادگاه را صریحاً مستحضر دارید که به دستور چه مقامی بوده است و آن دستور کتبی بوده یا شفاهی؟  
 سرهنگ نادری: اینجانب صحیحاً چنین تلگرافاتی را به‌خاطر ندارم. ولی همان طور که عرض کردم، اصولاً جز ریاست شهربانی بنده از مقام دیگری کسب دستور نمی‌کردم؛ و اگر این دستور کتبی بوده، در پرونده‌های موجود در اداره اطلاعات و سوابق امر قطعاً منعکس است. استدعا دارم اگر این تلگرافات در دسترس دادگاه هست، در صورت تصویب امر فرمایید به اینجانب ارائه و یا قرائت نمایند تا چنانچه مطلب بیشتری به‌خاطر داشته باشم به عرض دادگاه محترم برسانم.

در این موقع منشی دادگاه عین تلگراف مربوطه را که دادستان ارتش برای ضبط در پرونده امر تقدیم داشته بود، به دست سرهنگ نادری داد و رئیس دادگاه خطاب به وی اظهار داشت: «بلندتر بخواهید تا در ذهن شما بماند.» سپس سرهنگ نادری تلگراف مزبور را که به امضای خود او مخایره شده بود قرائت کرد.

رئیس: همین یکی کافی است. راجع به این تلگراف چه می‌فرمایید؟

سرهنگ نادری: قطعاً به دستور ریاست شهربانی تلگراف تنظیم شده است.

رئیس: بسیار خوب. تیسار دادستان شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموه: اگر اجازه بفرمایید، توضیحاتی دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموه: محترماً به عرض می‌رسانم: دو موضوع را از این اصراری که احضار می‌فرمایید و آقایانی که به عنوان مطلع آمده‌اند اینجانب زیاد می‌شنوم؛ یکی موضوع گرفتاری است که هر چه دقت می‌کنم نمی‌فهمم گرفتاری چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد جز همان اوضاعی که می‌دانم و می‌دانند چه بود. دیگر نزاکت و حجب بی‌اندازه است که این آقایان دارند. مثلاً سرکار سرهنگ نادری می‌فرمایند میبندگی دادند و حرفهای ناروایی زدند. یا خیلی که می‌خواهند بی‌برده صحبت کنند، می‌فرمایند اهانتهایی کرده‌اند.

باید توضیح دهم که سرکار سرهنگ نادری تحت تعقیب دادستانی ارتش هستند. ولی با وجود این، حق این بود که وقتی در دادگاه حاضر می‌شوند تذکر ریاست محترم دادگاه را رعایت نمایند و مثل یک مطلع بالاخص که رئیس اداره اطلاعات شهربانی بوده‌اند دادگاه را نسبت به سؤالاتی که می‌نمایند در جریان بگذارند. مستأسفانه آنچه اینجانب استنباط کردم، جز گرفتاری و صحبت بی‌اندازه ایشان و زبان دیپلماسی بسته که از توضیحات ایشان چیزی درک نکردم.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: در زمان فرمانداری نظامی سازمانهای انتظامی کشور فلج نمی‌شوند. هر یک باید وظایف خود را انجام دهند مانند زمانی که حکومت عادی بوده. با این تفاوت که در زمان حکومت نظامی سازمانهای انتظامی مثلاً دایرة اطلاعات شهربانی یک عامل برای فرمانداری نظامی می‌شود. یعنی سروظف است اطلاعات را جمع‌آوری کرده در اختیار فرمانداری بگذارد، ولی آن طور که بنده استنباط کردم، مبنای توضیحات این سرهنگ این بود که هر سؤالی فرمودید یا به‌عهده فرمانداری نظامی محول کرد یا به‌عهده رئیس شهربانی.

بدیهی است بنده در این مقام نیستم که در محضر دادگاه از آقای سرهنگ بازجوی کم یا از کسی دفاع کنم. ولی نکاتی را باید به عرض برسانم تا مبادا روی توضیحات ایشان نکاتی برای دادگاه مبهم بماند. قصد نداشتم که از پرونده‌ای صحبت کنم که در اطراف آن بسیار حرف زده شده، ولی چون یکی دوبار آقای دکتر مصدق نام آن پرونده را بردند، امروز نیز سرهنگ نادری ضمن دادن اطلاعات نام آن پرونده را برد، همان پرونده را شاهد مثال قرار می‌دهم تا ملاحظه فرمایند اطلاعاتی که سرهنگ نادری داد مبنایش از چه قرار است. به‌طور کلی سرپرست وقت اداره اطلاعات شهربانی گفتند: «یک رئیس دانشم، رئیس شهربانی بود.» حال خوب است و ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند در زمانی که سرنپ افشار طوس مقتول شد، مگر سازمان شهربانی و وظایف دایرة اطلاعات شهربانی با ۲۵ مرداد فرقی داشت؟ چگونه در آن زمان سرکار سرهنگ نادری تماس مستقیم یا نخست‌وزیر وقت داشتند و حتی به‌طوری که همه مردم می‌دانند خود پرونده را مستقیماً تشکیل دادند. بالاتر از آن در زمان تحقیق پرونده جزایی را به‌صورت ریسورتاژ درآورده و فیلم آن را در پشت بلندگوها به اطلاع جهانیان رسانیدند و همه این کارها را به‌دستور نخست‌وزیر وقت و نظارت مستقیم خودشان نمودند. آیا در آن روز شهربانی رئیس نداشت و وظایف اداره اطلاعات معلوم نبود؟ تکلیف هر سازمانی را سازمان مصین نکرده بود؟ پس چگونه و فنی یک دادگاهی یک افسری را به‌عنوان مطلع احضار می‌کند این افسر به‌خود حق می‌دهد که علاوه بر اینکه به کشف حقیقت کمک نکند، دادگاه را منحرف سازد؟

وظیفه اداره اطلاعات شهربانی این بود که لحظه به‌لحظه کلیه وقایعی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد در پایتخت روی می‌دهد از آن مستحضر باشد. کما اینکه هر وقت قصد نمایند حتی از صندوق‌خانه‌های منازل مستحضرند. ولی موقع حساب با خاطرشان باری نمی‌کند و یا به‌جای توضیح دادن و اطلاع دادن افسانه سرایی می‌کنند. تلگرافی را هم اکنون امر فرمودید این سرهنگ فراثت کرد، هیچ الری موجود نیست که به‌دستور رئیس شهربانی این تلگراف را صادر کرده باشد. این افسر مطلع در ردیف گواه، این افسری که اولین وظیفه‌اش باید شاه دوستی باشد، تلگراف کرده که «هر گاه شاهپور عبدالرضا به‌تیریز وارد شد، او را زیر نظر بگیرد.» به‌دست خود کرده و ناجارم صریح عرض کنم مستقیماً به‌دستور دکتر محمد مصدق کرده.

از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم این اشخاص را که احضار می‌فرمایید، توجه بفرمایید که تحت تعقیب جزایی هستند منتهی بعضی از آنها با رعایت وجدان چنانچه ملاحظه شد در محضر دادگاه خود را مستهم نمی‌دانند و به‌سوالات جواب می‌دهند. بعضی دیگر سرسختی نشان می‌دهند و هر چه سؤال صریحتر بفرمایید مبهمتر و پیچیده‌تر جواب می‌دهند و در بعضی سوالات دادگاه را حواله می‌دهند به‌سوابق و خاطرات، بهر جهت به‌منظر دانستان ارزش، با این وضعی که بنده ملاحظه نمودم سؤال و جواب از سرهنگ نادری نه تنها دادگاه را کمک در کشف حقیقت نمی‌کند بلکه چه بسا دادگاه را از حقیقت منحرف سازد. همان‌طور که عرض کردم، اعمال او در مرحله تحقیق جزایی است، اگر اجازه فرمایید، این موضوعاتی که به‌عمل آمد در مرحله بازپرسی صحت و سقمش معلوم می‌شود. در آنجا به‌خوبی معلوم می‌شود که این تلگراف به‌دستور رئیس شهربانی بوده یا مقام دیگر. ۱۱. انتکار خود سرکار سرهنگ نادری بوده است. بنده دیگر عرضی ندارم.

ساعت ۵:۱۰ یک ربع تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت آن، رئیس دادگاه دستور احضار

آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف کابینه دکتر مصدق را داد. چند دقیقه بعد مشارالیه به استغاثی یک افسر محافظ وارد جلسه شد و به طرف صندلی گواهان کنار میز منشیها رفت.

رئیس: آقای مهندس معظمی، به طوری که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه بر علیه آقای دکتر مصدق دادستان ارتش کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما نیز راجع بموقایع معروضة بالا سؤالاتی می شود. لازم است باز روی دقت و بی طرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید.  
مهندس معظمی: بفرمایید.

رئیس: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا هیئت وزیران در منزل آقای دکتر محمد مصدق تشکیل جلسه دادند یا خیر؟ اگر تشکیل داده شده، شما هم در آن جلسات شرکت داشته اید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کنم در روز بیست و پنجم ساعت هفت و بیست دقیقه به شرکت تلفن حساب المعمول آمده بودم. در آنجا شنیدم که در شب آن روز حوادثی اتفاق افتاده. فوراً برای اطلاع از موضوع به منزل جناب آقای نخست وزیر رفتم. در حدود ساعت ۸ صبح یک عده دیگر از همکاران محترم هم بتسریع تشریف آوردند و جلسه هیئت دولت تشکیل شد. آقای دکتر صدیقی جلسه را اداره می فرمودند. آنچه که به خاطر دارم از طرف جناب آقای نخست وزیر شرح موقوفه را به اطلاع هیئت رسانیدند سپس آقای مهندس حق شناس نیز آنچه بر ایشان گذشته بود بیان فرمودند. قرار شد هر کدام از آقایان وزرا هر اتفاقی در وزارتخانه شان افتاد کتیباً تا ساعت ۱۱ به جناب آقای نخست وزیر گزارش دهند. جلسه ختم شد و هر یک به وزارتخانه های خود رفتیم. روز دوشنبه ۲۷ نیز جلسه معمولی هیئت تشکیل شد.

رئیس: جلسه روز ۲۵ مرداد چه ساعتی تشکیل و چه ساعت خاتمه یافت؟ خواهش می کنم توضیح فرمایید که خود آقای دکتر مصدق در آن جلسه حضور داشتند یا خیر؟

مهندس معظمی: جلسه روز یکشنبه تصور می کنم ساعت ۸ تشکیل شد و در حدود بیست دقیقه طول کشید. جناب آقای دکتر مصدق هم آنچه به خاطر دارم در حدود هفت تا هشت دقیقه حضور داشتند.

رئیس: از اعلامیه ای که در روز ۲۵ به نام اعلامیه دولت صادر شد، هیئت دولت استحضار داشت یا خیر؟  
مهندس معظمی: عرض کردم ساعت هفت و بیست دقیقه بدون اطلاع از جریان به شرکت تلفن رفتم. بعد مطلع شدم که جریاناتی در شهر اتفاق افتاده است. از آنجا هم به منزل جناب آقای نخست وزیر رفتم. آنجا هم از اعلامیه دولت چیزی مطرح نشد. بنابراین از اعلامیه اطلاعی ندارم.

رئیس: راجع به حوادث روز ۲۴، پایین آوردن مجسمه ها و جریان میثینگ روز ۲۵ در جلسه روز ۲۷ هیچ مورد بررسی فرار گرفت یا خیر و صحبتی در اطراف آن به میان آمد یا خیر؟

مهندس معظمی: راجع به جریان مجسمه ها، اینجانب در همان هیئت دولت اطلاعاتی پیدا کردم در موقعی که هیئت دولت تشکیل شد. بعد از آنکه، اگر اشتباه نکنم، قضیه شبلات مطرح بود و یکی دو ساعت وقت هیئت را گرفت. یک توضیحی به هیئت اینجانب رسید که امضا کنم. اجازه خواستم از جناب آقای دکتر صدیقی و عرض کردم امشب بهتر است به جای صدور این توضیحات وقایع مهمتری که اتفاق افتاده است مطرح مذاکره شود و درباره آنها تصمیم اتخاذ گردد. چند نفر دیگر از رفقا عراضی بنده را تأیید کردند. چون دیر وقت بود، قرار شد سرانجام به عرض جناب آقای نخست وزیر برسد و با حضور ایشان جلسه هیئت تشکیل و در اطراف این جریانات بحث و تصمیم اتخاذ کردند. لکن سیر حوادث بعدی به قدری سریع بود که تشکیل جلسه مذکور میسر نگردید.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را از چگونگی وقایعی که در این روزها اتفاق افتاده و موجب توجه جناب عالی و قابل طرح در هیئت دولت بود مستحضر سازید؟

مهندس معظمی: وقایع مزبور، به طوری که قبلاً عرض کردم، یکی قضیه مجسمه‌ها و یکی هم تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی بدون صدور اعلامیه از طرف وزارت دربار بود و ما هیچ گونه اطلاعی نداشتیم. برای روشن شدن مطلب من این طور صلاح دیدم که در هیئت دولت مطرح شود و علت آن را بفهمیم و اقدامی که لازم است بکنیم. رئیس: ممکن است بفرمایید در جلسه صبح روز ۲۵ مرداد هیئت دولت که آقای دکتر مصدق نیز چند دقیقه‌ای

حضور پیدا کردند، آقایان را از فرمان عزل خودشان مستحضر ساختند یا خیر؟

مهندس معظمی: در خصوصی فرمان اعلیحضرت همایونی چیزی نفرمودند.

رئیس: نظر خود جناب عالی و همچنین سایر اعضای دولت نسبت به جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان چه بوده است؟

مهندس معظمی: من به طور کلی از جریان میتینگ اطلاع صحیحی در دست ندارم و موضوع آن هم در هیئت دولت مورد بحث نبود که از نظر سایر همکارانم مطلع شوم.

رئیس: آیا از روزنامه‌ها، رادیوها و سایر مردم نیز واجع به میتینگ روز ۲۵ اطلاعی حاصل نکردید؟

مهندس معظمی: عرض کردم جریان صحیح میتینگ را نه از روزنامه و نه از رادیو اطلاع حاصل نکردم. چون من پس از ملی شدن تلفن به قدری کارم زیاد شده بود که برابم مجال مطالعه روزنامه و رادیو نبود.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید که در جریان روز ۲۸ مرداد چه ساعتی منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟ تا کی در آنجا با ایشان بودید؟ در این مدت در منزل ایشان چه می‌گذشت؟ بالاخره تا کجا با ایشان همراه بودید؟ همچنین توضیح دهید آیا در روز ۲۸ هم از جریان فرمان عزل ایشان استحضار حاصل کردید یا خیر؟

مهندس معظمی: ساعت ۱۰ روز ۲۸ به اینجانب اطلاع رسید که یک عده به دستگاه مرکزی سخباارات تلگراف هجوم آورده‌اند. چون دستگاه بیسیم و دستگاه تلفن کاربرد در آن محوطه هست بیم آن می‌رفت که اگر حمله‌ای بشود ارتباط کشور قطع شود چون مراقب و محافظ آنجا نمدانشان کم بود، به فرمانداری تلفن کردم که اتحاد مراقبین را

زیادتر کنید. ایشان تشریف نداشتند. به تیسار ریاست محترم سناد تلفن کردم و این موضوع را به معظمله تذکر دادم. تا ساعت نیم بعد از ظهر منتظر شدم. ولی متأسفانه هیچ گونه کمکی نرسید. چون از این قسمت همان طور که عرض شد بیم داشتیم، بعلاوه اوضاع روز نیز عادی نبود. برای کسب اطلاع بیشتر از جریان روز و برای اینکه شاید فرماندار

نظامی یا رئیس محترم سناد را در آنجا پیدا کنم، به منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. چون تمام کوجه‌ها را مأمورین انتظامی مراقبت می‌کردند، با زحمات زیادی موفق شدم به منزل ایشان بروم. خیال می‌کنم در حدود ساعت یک و بیست

دقیقه یا یک و نیم بعد از ظهر بود که به منزل ایشان وارد شدم. مدتی در اطاق آقای ملک اسماعیلی بودم. عده‌ای می‌آمدند و می‌رفتند و از جریان خارج و آتش‌سوزی روزنامه‌ها و خراب کردن احزاب و غیره خبر می‌دادند.

در حدود ساعت ۲ خدمت جناب آقای نخست‌وزیر رسیدم. چند نفر آنجا بودند از جمله تیسار و فتری که گویا در آن روز رئیس شهرستانی و حاکم نظامی شدند. جناب آقای نخست‌وزیر هم مشغول تلفن کردن گویا به ستاد یا شهرستانی بودند. چون مجال صحبت نبود، از اطاق خارج شدم و در اطاقی که معمولاً هیئت دولت تشکیل می‌شود بنا چند نفر از

آقایان دیگر آنجا بودم. دایماً اشخاصی می‌آمدند و می‌رفتند. در ساعت دو و نیم با سه که درست نظرم نیست از رادیوسی که در اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی بود، از آنجا اشغال دستگاه رادیو را شنیدم و تلقی تیسار زاهدی که خودشان

را نخست‌وزیر معرفی کردند در آن ساعت به گوش من خورد.

پس از آن صدای تیر از اطراف بلند شد. ما به داخل اتاق جناب آقای نخست‌وزیر رفتیم. در حدود ده دوازده نفر آقایان آنجا بودند که در این موقع تیمسار ریاحی تلفن فرمودند که آقای سرتیپ فولادوند به عنوان مشاوره آنجا تشریف می‌آورند. ایشان تشریف آوردند و فرمودند: «اوضاع اینجا می‌کند که جناب عالی استعفا بدهید یا به کنار بروید.» یک چنین لغتی که خاطر منست جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من رئیس الوزرای قانونی هستم و هرگز استعفا نمی‌دهم.» تیمسار فولادوند فرمودند که خونریزی خواهد شد و این خونریزی صورت خوشی نخواهد داشت. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «ما با کسی جنگ نداریم و الآن دستور خواهیم داد که اگر از طرف ارتش به این خانه حمله می‌شود، به هیچ وجه مقاومت نکنند. ولی از هجوم رجاله به خانه من جلوگیری کنید.»

برای اجرای این منظور نیز چهار نفر از نمایندگان که در آنجا تشریف داشتند اعلامیه‌ای نوشتند و منزل جناب آقای نخست‌وزیر را بلاذفاع اعلام کردند و به دست آقای سرتیپ فولادوند دادند. بعلاوه دو ملاقه هم داده شد که در بالای پشت‌بام و جای مناسبی نصب بشود. ولی پس از این آقای سرتیپ فولادوند تشریف بردند و شدت بمباران رو به نزدنی گذاشته به نحوی که در ساعت سه و نیم یا چهار ما که در اتاق جناب آقای نخست‌وزیر بودیم از چهار طرف گلوله‌باران شدید. به ایشان عرض شد که «خوب نیست ایشان تشریف داشته باشند. ممکن است از اینجا خارج بشویم.» ایشان فرمودند: «خیر، من همین جا می‌مانم تا کشته شوم. ولی آقایان بهتر است بروند.» بالاخره با اصرار یک عده ایشان قانع شدند و از آنجا خارج شدند. بعد به وسیله نزدیکان به اتفاق هشت نفر از آقایان آنچه به مخاطر دارم اسامیشان به این قرار است: آقایان مهندس رضوی، شایگان، مهندس زیرک‌زاده، سریمان، حبیبی، سلکوتی، دکتر صدیقی و خود بنده در محبت ایشان به خانه مجاور و از آنجا پس از بالا رفتن از دیوار باز به منزل دیگر و بالاخره در منزل سومی که متعلق به یک تاجر تبریزی بود رفتیم. صدای شلیک تیر تا ساعت هشت و نیم تا ۹ شب ادامه داشت. در زیر زمین آن منزل شب را طی کردیم.

ساعت چهار و نیم صبح دور هم جمع شدیم. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من بایستی خودم را در اسرع وقت به فرماندار نظامی یا شهربانی معرفی کنم. بنابراین من می‌روم شهربانی.» سایر آقایان اظهار داشتند: «ما را که هنوز شهربانی احضار نکرده. چه لزومی دارد که خودمان را قبلاً معرفی کنیم؟ البته اگر بعداً احضار شدیم، هر کدام خود را به شهربانی معرفی خواهیم کرد.» منزل مادر من در وسط همان کوچه هست. بعد از آنکه خدا حافظی کردیم، هر کسی به طرف مقصد خود رفت. من هم به منزل مادرم رفتم. هیچ کس در آنجا جز یک نفر نوکر نبود. در را زدم. وارد خانه شدم. در را بستم. پنج دقیقه بعد دیدم در را می‌زنند. در را که باز کردم، جناب آقای دکتر مصدق به اتفاق آقای دکتر شایگان و آقای دکتر صدیقی تشریف آوردند. به اتفاق به سالن رفتیم. وسایل پذیرایی هم هیچ نبود. چون خسته بودند، استراحت کردند. من در صدد تهیه ناهار بر آمدم. در ضمن ایشان می‌فرمودند که «اگر وسایلی فراهم بشود که من خودم را به شهربانی معرفی کنم بدون اینکه مصادف با رجاله بشوم. خیلی خوب است.» من نخستشان عرض کردم: «الساعة به منزل شوهر همسیره خودم آقای مهندس شریف امامی تلفن کردم و چون مادر و خانم در آنجا هستند از سلامتی خودم به آنها اطلاع دادم.» ایشان فرمودند اگر میسر باشد به وسیله ایشان به تیمسار زاهدی اطلاع بدهید که ساعت ۸ بعد از ظهر که حکومت نظامی است به شهربانی خودمان را معرفی کنیم. نظر ایشان را به اطلاع آقای شریف امامی رساندم و ایشان هم قول دادند که این امر را به اطلاع تیمسار زاهدی برسانند و در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به ما اطلاع دهند.

بعد از آن ناهاری صرف شد و آقایان بعد استراحت کردند. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بود که در منزل وارد شدند. نوکر آمد و گفت: «چهار نفر از شهر بانی آمده اند و می گویند کارآگاه هستند و می خواهند خانه را تفتیش کنند.» بنده جریان را به آقای دکتر مصدق عرض کردم. ایشان گفتند: «بسیار خوب، تشریف بیاورند.» آنها یک جیب بیشتر نداشتند ما گفتیم: «شما که وسایل کافی برای بردن ما ندارید. از طرفی خود ما قرار است ساعت ۸ به شهر بانی بیاییم. حالا شما می خواهید اینجا بمانید تا ساعت ۸ با هم برویم. می خواهید بروید و ساعت ۸ بیاید تا به اتفاق به شهر بانی برویم.» ولی آنها تلفن کردند. ساعت ۵ یا پنج و نیم درست نظرم نیست یک اتومبیل سواری دیگری هم آمد و گفتند: «بلند شوید برویم فرماندار نظامی.» جناب آقای نخست وزیر و آقایان دکتر صدیقی و دکتر شایگان و خود بنده به فرمانداری نظامی رفتیم. از آنجا به باشگاه افسران منتقل شدیم و ۶ شب بنده در باشگاه افسران در خدمت ایشان [اشاره به دکتر مصدق] بودم.

رئیس: اینکه اشاره به «رجاله» می فرمایید، ممکن است توضیح دهید اینها کی ها بودند و چه اشخاصی بودند و منظورشان چه بوده؟

مهندس معظمی: بنده عین جمله ای را که جناب نخست وزیر فرمودند عرض کردم. غرضشان این بود که میباید افرادی جمع شوند که قبل از اینکه خودشان را به شهر بانی معرفی کنند مورد سوء قصد یا بی احترامی قرار بگیرند. رئیس: اظهار داشتید جماعتی در صبح به بیسیم هجوم آورده بودند. آیا در اطلاعیه ای که به شما رسید تحقیقاتی که به شما رسید، معلوم شد آن جماعت کی بودند و مقصودشان چیست؟

مهندس معظمی: مرکز بیسیم را عرض نکردم. دستگاه تلگرافخانه مرکزی که در میدان سیه است. چون ما دستگاههایی داریم در همان محل که تلگرافات خارج را منتقل می کند. بعلاوه دستگاه کاری ما آنجا است. من از جزئیات امر اطلاع نداشتم. اشخاصی بوده اند که می خواستند وارد تلگرافخانه شوند و چون با این جریان مواجه بود اسباب نگرانی بود.

رئیس: بعد از آنکه ابلاغیه تیمسار سپهبد زاهدی نخست وزیر وقت از رادیو اعلام شد که اظهار داشتید در حوالی ساعت یک و نیم شنیدید...

مهندس معظمی: سه عرض کردم.

رئیس: ... در حوالی ساعت سه شنیدید و همچنین سرتیپ فولادوند آن پیام را آورد. ممکن است دادگاه را روشن فرمایید خود جناب عالی و وزرای دیگر که در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودید از لحاظ قانونی خود را در چه موقعیتی تشخیص می دادید؟ همچنین در آنجا آقای دکتر محمد مصدق از فرمان عزل خودشان اظهاراتی نمودند یا خیر؟

مهندس معظمی: شدت گلوله به قدری بود که تصور نمی کنم برای هیچ فردی مجالی بود که برای قانونی بودن موضوع فکر کند. بعلاوه جناب آقای نخست وزیر در آن موقع از فرمان عزل چیزی نفرمودند. برای اینکه همه حکایت بهاروان گلوله بود؛ و تمام فکر ما این بود که جناب آقای نخست وزیر را از آنجا بیرون ببریم تا صدمه ای به ایشان نرسد. رئیس: نظر دادگاه از این سؤال این بود که آقایان اظهار نظری راجع به وضعیت دولت با وجود انتشار فرمان اعلیحضرت همایونی که از رادیو اعلام شده بود و آن روز در شهر نیز انتشار می یافت هیچ تصمیمی و تدبیری اتخاذ کرده یا به آقای دکتر محمد مصدق پیشنهادی نمودید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کردم ما فقط از رادیو سه بعد از ظهر این موضوع را شنیدیم و وضعیت منزل جناب آقای

نخست‌وزیر طوری نبود که بشود هیچ گونه اظهار نظری در این باب کرد.

رئیس: توضیح دهید دکتر حسین قاضی تا چه ساعتی با شما در منزل آقای دکتر محمد مصدق بوده و چه ساعتی از آنجا عزیمت نمودند و به چه عنوان رفتند؟

مهندس معظمی: آنچه به نظر من می‌آید، دکتر حسین قاضی ساعت دو و نیم بسا سه آمد در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر اظهار کرد که تلفن کرده‌اند خانم ایشان از شنیدن خبری که در رادیو راجع به قتل ایشان داده شده غش کرده. از این جهت اجازه گرفتند به منزل بروند. همان ساعت شریف بردند.

رئیس: با آن وصفی که قبلاً نسبت به منزل آقای دکتر محمد مصدق شرح دادید، حتی در موقع ورود اشاره نمودید به اشکال وارد آن خانه شدید، به نظر آقا چگونه دکتر حسین قاضی از آن خانه بیرون آمد و به سمت منزل خود رفت و هیچ متوجه نشد که راه عبورش مشکل است و به این سادگی خدا حافظی کرده برود؟

مهندس معظمی: عرض کنم بنده از جریان خارج اطلاعی ندارم که ایشان چطور شریف بردند. این جریانی است که در داخل اطاق گذشت. چطور شریف بردند و چگونه به منزل رسیدند، بنده اطلاعی ندارم.

رئیس: در سر ناهار منزل آقای دکتر محمد مصدق چند نفر بودند؟ و اگر ممکن است اسامی آنها را بفرمایید.

مهندس معظمی: اولاً دسته‌جمعی کسی سر ناهار نرفت. ناهاری در منزل آقای مهندس احمد مصدق توی زیرزمین جعبه شده بود. هر کس میل به غذا پیدا می‌کرد می‌رفت توی زیرزمین یک غدوی غذا ورمی‌داشت و می‌آمد یک کناری و در پناهی می‌خورد. اشخاصی که من دیدم ناهار خوردند آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و سلکوتی بودند و من کس دیگری را ندیدم.

رئیس: آیا نظر آن است که دکتر حسین قاضی آن روز آنجا ناهار خورد و رفت یا ناهار نخورده رفت؟ مهندس معظمی: ایشان وقتی که من به منزل آقای نخست‌وزیر رفتم آنجا بودند و من نفهمیدم که ناهار خورد یا نخورد. ولی وقتی رفت فکر می‌کنم، ناهار خورده بود. درست نمی‌دانم.

رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم. ولی آقای دادستان، شما مطلبی ندارید؟

سررتیب آرزوئه: تصور می‌گردد ضرری نداشته باشد که اینجانب استنباط خود و اطلاعاتم را به عرض دادگاه محترم برسانم. اولاً اطلاعات اینجانب این است که ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ مردادماه این آقای مهندس معظمی به اصطلاح خود از ترس رجاله بعد از ۱۰۹ پناه برده‌اند کما اینکه خود در توضیحاتی که دادند فرمودند در ساعت ۱۰ صبح ۲۸ مردادماه که به ایشان اطلاع می‌دهند عده‌ای قصد تصرف تلگرافخانه را دارند. عیناً این جمله را فرمودند که «تلفن کردم به فرمانداری و ستاد ارتش، متأسفانه کمکی نرسید.» و اتفاقاً هم جای تأسف بوده است. کما اینکه توضیح فرمودند که از شدت تأسف حتی روز ۲۸ مردادماه ناهار از گلویشان پایین نرفته است.

دیگر اینکه دو سه بار در توضیحات خود از شدت بیماریان توصیف فرمودند: به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که بیماری در کار نبوده. کما اینکه این دارو دسته‌ای که دور آقای مصدق جمع شده بسودند در آن روز متأسفانه یا خوشبختانه کوچکترین آسیبی به آنها نرسید. پس بنا بر این معلوم نیست این بیماریان و این شدت چه بوده و چگونه در یک اطاق ۳ در ۴ که تثنی در وسط آن بوده و یک مشت حواریون آقای مصدق دور او جمع بوده‌اند این بیماریان کوچکترین آسیبی به آنها نرساند.

دکتر مصدق: همین الآن هم ... [زنگ رئیس]

رئیس: خواهش می‌کنم بین صحبت ایشان چیزی نفرمایید.



سرتیپ آز موده: در حالیکه نقشه آنها عده‌ای هموطنان ما را به خاک و خون کشید که اکنون یکی آنها را «چاقو کش» می‌خوانند؛ دیگری که به عنوان منقطع آمده آنها را «رجاله» می‌خوانند. در عین حال با خون‌سردی هر چه تمامتر توصیف می‌کند که چگونه از باجهای مردم و دیوارها پرش کرده به زیر زمینها رفته‌اند که در همان حال یک عده از مردم شاه‌دوست در زیر آتش مسلسل این اشخاص جان می‌داده‌اند که پاداش آنها اطلاق «چاقو کش» و «رجاله» است. واقعاً حق دارند که ستأسفند چگونه در همان ساعت ۶۰ صبح اشخاص شاه‌دوست را در همان تلگر افغانه به خاک و خون نکشیده‌اند. اگر دادستان ارتش مجبور می‌شود این توضیحات را بدهد علت این است که هنوز هم که هنوز است گوچکترین نأسفی ندارند و ابا و امتناع ندارند که لااقل یک عده‌ای را که قدر مسلم این است که الان در این روزگار نیستند «رجاله» نگویند.

این آقا وزیر پست و تلگراف بوده. یا اجازه ریاست محترم دادگاه از او سؤال می‌شود یعنی اگر ریاست محترم دادگاه صلاح بدانند سؤال کنند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مردادماه اولاً از سبیل تلگرافاتی که استانداران و فرمانداران مغایره می‌کردند و موفقیت پیشوا را مسئلت می‌نمودند، این آقای وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌توانند به این دادگاه بدهند به عنوان مطلع یا گواه یا هر چه بر آن نام می‌گذارند؟ ثانیاً تلگرافاتی که حسین فاطمی به وسیله دستگاههای کشور شاهنشاهی به بغداد و رم مغایره نمود دایره به اینکه سفرای دولت شاهنشاهی ایران با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تماس نگیرنده به چه وسیله مغایره شد و این وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌دهد؟ ثالثاً این آقا اطلاع دهند که با تلفنهای کاربر چه مغایراتی در آن روزها در داخل کشور و خارج کشور به عمل آمده است.

بعضی جهت بطور کلی به عرضی دادگاه محترم می‌رسانم که در آن روزها که کشور ایران طرح جمهوری پیش ریخته شده بود یکی از وسایل بسیار مهم و مرتبه اول وسایل مغایراتی و تبلیغاتی بود که این آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن بوده‌اند. حال دیگر من نمی‌دانم در پاسخ سؤال من خواهند گفت: «چون تلفن ملی شده بود از این حرفها اطلاعی ندارم.» یا اینکه این دادگاه را روی سوالات کلی که به عمل آوردم روشن می‌فرمایند. توجه داشته باشند ضمن توضیحات خود به افراد ایرانی و ازدهایی از قبیل «رجاله» نگویند. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای مهندس معظمی، ممکن است در جواب اظهارات بنسار دادستان توضیحاتی بفرمایند؟  
مهندس معظمی: خاطر دادستان محترم ارتش را متذکر می‌کنم که اولاً ساعت ۶۰ من در وزارتخانه بودم و ساعت یک ربع بیدک از وزارتخانه خارج شدم. تحقیق این مطلب هم هیچ اشکالی ندارد. وزارت پست و تلگراف معاون دارد مدیر کل دارد، کارمند دارد. بفرمایند تحقیق کنند. بنده نیم ساعت بعد از ظهر در اطاق معاون بودم. اگر غیر از این بود، هر چه می‌فرمایید صحیح است.

اما راجع به «رجاله‌ها» که فرمودند، بنده عین عبارتی را که جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم. بنابراین من هیچ توهینی به مردم نکردم. قصد توهین هم نداشتم و نباید جای نگرانی باشد.

اما راجع به تلگرافات، هفده ماه تمام من وزیر پست و تلگراف بودم. خوشترقم و افتخار می‌کنم که در این محضر دادگاه اعتراف کنم و قول بدهم که من یک تلگراف مردم را ننخوانده‌ام. اجازه هم ندارم که در تمام این مدت یک مأمور سانسور بیاید و تلگرافات مردم را سانسور کند. من اهل سانسور نبودم. [با صدای بلند] وظیفه پست و تلگراف، آقای دادستان، این نیست که تلگرافات مردم را کنترل کند یا نامه‌های مردم را ببخواند و سخايرات ادارات را سانسور کند. وزارت پست و تلگراف، آقای دادستان، کارش خواندن تلگرافات و اسرار مردم نیست. من، آقا، از تلگراف رمز آقای دکتر فاطمی چگونه می‌توانم اطلاع داشته باشم یا وزارت پست و تلگراف چه اطلاعی می‌تواند داشته باشد؟ مگر

مأمورین و تلگرافچیها موظف بودند که تلگرافات را بیاورند پیش من.

بهر حال همان طوری که عرض کردم، دستگاه وزارت پست و تلگراف در این هفده ماه نه مأمور سانسور برای تفیش نامهها و تلگرافات مردم داشت و نه نامه و تلگرافی از مردم را خوانده است و نه اصلاً گورد سانسور سازی می‌گشت. از طرف دکتر فاطمی اگر تلگرافی شده اولاً رمز بوده؛ ثانیاً بنده از آن هیچ گونه اطلاعی ندارم و وظیفه هم نداشته‌ام که اطلاع داشته باشم. من بهیچ وجه در زمان وزارت من اجازه نمی‌دادم که کسی اسرار مردم را سانسور کند. [پس از قدری تأمل، خطاب به رئیس دادگاه] موضوع دیگر در اظهارات آقای دادستان چه بود که جواب عرض کنم؟ رئیس: اظهار تأسف کردید که مأمور نیامد.

مهندس معظمی: آقا، بله. بکی اینکه فرمودند بنده اظهار تأسف کردم که مأمورین نیامدند و نتیجه گرفتند که بنده از نرس جانم به‌خانه ۶۰۹ پناه بردم. عرض کردم آقا دستگاههای تلگراف و دستگاه بیسیم و دستگاه تلفنهای کاربر در آنجا بود. عده‌ای ریخته بودند آنجا و بیم آن می‌رفت که دستگاهها را از کار بیندازند و خراب کنند. بنده برای حفاظت این دستگاهها ده پانزده نفر مأمور خواستم و الا تصد آدم‌کشی که در آنجا نداشتم. آقای دادستان، اگر آمده بودند و آن دستگاهها را خراب کرده بودند، حالا که ما رفته‌ایم و شما آمدید که دیگر دستگاههای مخابراتی وجود نداشت که شما از آن استفاده کنید. من که نوپ و تانک، نخوابیده بودم و قصد خونریزی نداشتم. من به فکر محافظت دستگاههای مخابراتی مملکت بودم.

دیگر اینکه فرمودند در منزل دکتر مصدق گلوله و بمباران در بین نبوده است، بنده قصدم از ادای این کلمه همان گلوله‌های تفنگ و گلوله‌های نوپ و تانک بود و قصدم از بمباران البته بمباران هوایی نبود. [خنده شدید حضار] بنده دیگر چیزی به‌مخاطر ندارم. اگر عطشی هست بفرمایید تا جواب عرض کنم. رئیس: خیر، بفرمایید.

مقارن ساعت ۷ جلسه ختم و جلسه آینده به ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر سه‌شنبه موکول شد. مهندس معظمی پس از امضای اوراق صورت جلسه و سلام و احوال پرسی با دکتر مصدق تالار آئینه سلطنت آباد را با مأمورین محافظ ترک نمود.

## جلسه بیست و ششم

بیست و ششمین جلسه دادرسی در ساعت ۳/۴۰ بعد از ظهر سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئین سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه اظهار داشت که سوالاتی از آقای دکتر محمد مصدق می‌شود.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، طبق اظهارات خودتان و تحقیقاتی که در دادگاه به عمل آمده، ثابت است که در مورد تشکیل شورای سلطنتی با اشخاصی مشورت نموده و موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اید. توضیح دهید با چه اشخاصی این مشورت به عمل آمده.

دکتر مصدق: از بیانات نیمسار ریاست محترم دادگاه مسلم شد که در باب تغییر رژیم صحبتی نشده. چونکه این مرد (نمونه به‌دانشان) غالباً این طور می‌گفت که من می‌خواستم تغییر رژیم بدهم. الآن با این بیانات شما معلوم شد که داورسان محترم به آنچه که خلاف حقیقت تا به حال گفته می‌شد ترتیب اثر نداده‌اند؛ و حالا می‌خواهید بدانید که راجع به تشکیل شورای سلطنتی یا چه اشخاصی مشورت کرده‌ام. اکنون اگر استنباط بنده در این باب صحیح است، آن وقت اجازه بفرمایید بنده در این باب صحبت کنم.

رئیس: فعلاً دادگاه موضوع مشورت در اطراف تشکیل شورای سلطنت را توضیح می‌خواهد. پاسخ آن را بدهید.  
دکتر مصدق: همان روز سه‌شنبه که فرار بود عصر آن روز بنده هیئت وزیران را به طور فوق العاده دعوت بکنم که راجع به وضعیتی که پیش آمده تصمیمی که صلاح بدانند به شرحی که چند مرتبه در دادگاه عرض شده اتخاذ کنند. شاید مقارن ظهر بود، یعنی همان وقتی که از سفارت آمریکا تلفن کردند و وقت خواستند برای سفر که عصر آن روز با بنده ملاقاتی بکنند. چند نفری در منزل بنده بودند. آنجا صحبت از این پیش آمد که اگر هیچ راه حلی از طریق نسلگراف وزیران یا شرفیابی آنها به پیشگاه ملوکانه یا هر راه دیگری که هیئت وزیران صلاح بدانند پیدا نشد و این کار تمام نشود، آن وقت باید بگفتم کرد که وضعیت مملکت اختلال پیدا نکند. در آن جلسه عرض کردم چند نفری بودند که الآن درست نمی‌توانم بگویم کی‌ها بودند. این صحبت پیش آمد و گفته شد اگر راه حلی پیدا نشد، این مسئله در هیئت وزیران مطرح شود. اگر هیئت وزیران تصویباتی مثل تصویباتی اول رفراندوم صادر کردند، با رفراندوم قضیه سلطنتی حل شود.

رئیس: البته استحضار داشتید که تشکیل شورای سلطنت فقط اختصاص به مقام سلطنت دارد. یعنی، به شاهنشاه.

در این صورت ممکن است توضیح دهید این تصمیم شما مبتنی به چه قانونی بوده؟

دکتر مصدق: البته بنده خوب می‌دانستم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق شخص پادشاه است. در همان روز نهم اسفند هم که اعلیحضرت می‌خواستند تشریف ببرند، در همین باب مذاکراتی با آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی به عمل آمد. بدیهی است که بنده هیچ نتردید نداشتم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق مسلم سلطنت

است. اما اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند و هیچ تصمیمی اتخاذ نمی‌فرمودند، آن وقت چه می‌بایست کرد؟ این مسئله اول بود. و اما مسئله دوم این بود که تصمیمی اتخاذ نشده بود. زیرا تصمیم را بایستی هیئت وزیران اتخاذ کند. در این باره حرفی زده شده بود. ولی از حرف تا عمل مسافت بسیاری است. تصمیم نمی‌توان گفت کی گرفته بود. چون هر جور فکری ممکن است شخص بکند و حرفی بزند. ولی به این حرفها که ترتیب اثر نمی‌توان داد. ترتیب اثر به آن حرفی می‌دهند که آن حرف جامه عمل بپوشد. اگر صحبتی کرده‌ایم، غیر از حرف چیز دیگری نبوده و به هیچ وجه حرفی که بر خلاف شخص پادشاه باشد گفته نشده است.

رئیس: ممکن است اسامی چند نفر از اشخاص سرشناسی که در آن کمیسیون بودند ذکر نماید؟  
 دکتر مصدق: خیر؛ بنده نمی‌توانم. حالا اینجا چیزی عرض بکنم و آن اشخاص منکر بشوند و بگویند چنین حرفی زده نشده است و چنین مطلبی مذاکره نشده است. اگر بنده می‌دانستم که عرضی که می‌کنم در این محاکمه مؤثر است، هیچ وقت مضایقه نمی‌کردم که چیزی عرض کنم. ولی صحبت اشخاص در هر موضوعی که باشد وقتی که عملی نشده باشد، این حرف اثری در دادگاه نباید بکند.

رئیس: ممکن است به نظر بیاورید که آقای دهخدا در آن جلسه بودند یا خیر؟

دکتر مصدق: به خدا قسم خیر. بدانید هیچ نبودند؛ هیچ.

رئیس: پس چنانکه در نظر دارید، آقای نریمان با الصراحه اظهار داشتند و تأیید نمودند که آقای دهخدا حضور داشتند. آیا به نظر شما ایشان صحیح گفتند یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده حائضه درستی ندارم. ولی از گفته‌های آقای نریمان این طور استنباط کردم که ایشان فرموده بودند آقای دهخدا در اطاقی که معمولاً هیئت وزیران در آنجا تشکیل می‌شد بوده‌اند.

رئیس: آقای دکتر صدیقی را بیاورند.

چند نفر از افسران محافظ آقای دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر پیشین کشور را به تالار جلسه هدایت کردند.

درحین ورود ایشان دکتر مصدق خطاب به رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

بنده توضیحی دارم. اگر اجازه بفرمایید عرض کنم.

رئیس: اگر مختصر است بفرمایید.

دکتر مصدق: ممکن است آقای دهخدا یک مرتبه یا من ملاقات کرده باشند منکر ملاقات ایشان یا خودم نیستم. ولی در آن جمعیت ایشان را ندیدم.

رئیس: آقای دکتر صدیقی، چون دادستان ارتش به اتهام جریانات از ۲۵ الی ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ بر علیه آقای

دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده و پرونده امر در مرحله رسیدگی این دادگاه می‌باشد. آقای دکتر مصدق ضمن اظهارات خودشان درباره مسئولین وقایع روزهای نامبرده بالا گفته‌اند که مسئولیت جریانات با وزرای مسئول بوده. به عنوان مطلع خواهشمند توضیح فرمایند در جریانات و وقایع روزهای مزبور که به موجب کیفرخواست

دادستان ارتش دولت آقای دکتر محمد مصدق معزول بوده و علناً در بینگها مطالبی بر ضد اساس حکومت گفته شده و گویندگان آن از وزرا و نمایندگان مجلس سابق بوده و در آن ایام نهارهای جمه‌وریت داده شد و سجمه‌های

شاهنشاه شکسته و پایین ریخته شد و وزیر امور خارجه سابق دکتر حسین فاطمی به سفیر کبیر ایران در بغداد دستور داده که با شاهنشاه تماس نگیرند. مطالب گفته شده در بینگ و سرمقاله روزنامه‌هایی که علناً بر ضد اساس حکومت

بوده در رادیو انتشار یافته و همچنین نسبت به تشکیل شورای سلطنتی اقدام گردیده و برای مراجعه به آرای عمومی دستور صادر گردیده است. به نظر شما مسئول وقایع مزبور چه کسانی می باشند؟ در این مورد دادگاه را روشن فرمایید که مسئولیت وزرا در چه حدودی است.

**دکتر صدیقی:** امور و مسائلی که ریاست محترم دادگاه مطرح فرموده آمد و از بنده سؤال می فرمایید چنانکه بر خاطر عالی روشن است اموری است متنوع و گوناگون. در قسمتی از این مسائل و موارد به مناسبتی یا نحوی از آنجا بنده دخیل بودم و مطلع هستم و به عنوان یک شخص مطلع می توانم به سؤالات ریاست دادگاه پاسخ دهم. اما از بعضی آنها باید عرض کنم که اطلاعی پیدا نکردم و به هیچ وجه در آنها دخیل نبوده ام. حتی پس از آنکه اطلاع برای من حاصل شد یعنی در بازجوییهای که نیمسار دادستان محترم ارتش به عمل آوردند، با کمال تعجب دیدم مطالبی اظهار می شود و مطالبی اظهار می کنند که هم موجب شگفتی و تعجب من شد و هم اسباب تأثر. اکنون از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا می کنم که مطالب و اموری که مورد توجه دادگاه است بک یک مطرح فرمایند تا بنده درباره هر یک از آنها اطلاعات خود را به عرض برسانم. چون ممکن است که در پاسخ سؤالی که فرموده اید رعایت ترتیب نشود و در ضمن رعایت اهمیت موضوع هم ملحوظ نمایند.

**رئیس:** البته دادگاه از صراحت بیان جناب عالی امتنان دارد و قطعاً موضوعی را که شما اطلاع نداشته اید شما را ملزم به پاسخ نخواهد کرد. طبق تقاضای خودتان اینک سؤالات یکی یکی به عمل می آید:

آیا از اعلامیه ای که صبح روز ۲۵ ساعت هفت و سه دقیقه به نام اعلامیه دولت صادر شد اطلاع دارید یا خیر؟  
**دکتر صدیقی:** پاسخ این سؤال محتاج یک مقدمه ای است و آن مقدمه با اجازه ریاست محترم دادگاه عرض می شود...

**رئیس:** توجه فرمایید چون جلسه محاکمه و بازجویی نیست، از جناب عالی خواهش شده است که به عنوان مطلع در این دادگاه حاضر شوید و اطلاعاتی بدهید. بنابراین تصور نمی کنم احتیاج...

**دکتر صدیقی:** فرمایش نیمسار صحیح است. ولی نباید عرض کنم که چگونه در منزل جناب آقای نخست وزیر بودم و اطلاع حاصل کردم، چون قبل از آن در منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر بودم و این اعلامیه صادر شد؟ حالا اگر آن لازم نیست جواب می فرمایید تا بنده پاسخ سؤال جناب عالی را بدهم.

**رئیس:** البته دادگاه سابقه دارد که جلسات هیئت دولت در منزل آقای دکتر محمد مصدق تشکیل می شد. بنابراین تصور نمی کنم احتیاج به مقدمه داشته باشید.

**دکتر صدیقی:** در هیئت دولت باید عرض کنم که اعلامیه دولت مطرح نشد.

**رئیس:** اطلاع حاصل فرمودید که این اعلامیه به نام اعلامیه دولت صادر شده بود؟

**دکتر صدیقی:** بله. اطلاع حاصل کردم که به نام دولت این اعلامیه صادر شده است.

**رئیس:** آیا از تنظیم آن اعلامیه در منزل آقای دکتر محمد مصدق اطلاع پیدا کردید یا خیر؟

**دکتر صدیقی:** از جریان وقایع چون اطلاع نداشتیم طبیعی است نمی توانستیم در تهیه و تنظیم آن شرکت کنیم. ولی پس از آنکه آن را تهیه کردند، اطلاع حاصل کردم.

**رئیس:** خواهش می کنم فرمایید از موضوع دستخط همایونی دایر به عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست وزیری چه اطلاعی داشتید. آیا در هیئت وزیران مطرح شده یا خیر؟

**دکتر صدیقی:** از دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به هیچ وجه اطلاعی نداشتیم و در هیئت دولت هم

مستخط اعلیحضرت همایونی مطرح نشد.

رئیس: از موضوع تشریف فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بغداد در هیئت دولت آن روز صحبتی بهمین آمد یا خیر و به نظر جناب عالی شایسته بوده مطرح شود یا خیر؟  
 دکتر صدیقی: عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بغداد چنانچه بعداً اطلاع حاصل کردم روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه بود و حال آنکه هیئت دولت جلسه بعد از عزیمت اعلیحضرت همایونی را روز دوشنبه ۲۶ مرداد تشکیل داد. رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر فرمایید که در جلسه ۲۶ مرداد چه موضوعاتی در هیئت دولت مطرح گردید؟

دکتر صدیقی: جلسه هیئت وزیران در ساعت شش و نیم روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه در منزل جناب آقای دکتر مصدق تشکیل شد. اداره آن جلسه به حکم سنی که در هیئت وزیران جاری و معمول است با بنده بود. در ابتدای جلسه دو سه فقره تصویبنامه صادر شد. بعداً جناب آقای نخست‌وزیر به وسیله منشی هیئت به آقای دکتر عالمی پیام فرستادند که رئیس هیئت مدیره شیلات برای ترتیب امر مالیات شیلات در اطاق مجاور حضور یافته‌اند و چون ترتیب این کار فوریت دارد مقتضی است ایشان را به هیئت دولت دعوت کنید و به مطالب ایشان رسیدگی بشود.

آقای رئیس هیئت مدیره به جلسه هیئت وزیران دعوت شد و مذاکرات مربوط به مالیات شیلات در حدود دو ساعت به طول انجامید. پس از آن آقای وزیر راه، عمر می‌خواهم آقای وزیر مشاور، آقای مهندس رجیبی راجع به تهیه ریل برای راه شاهرود به شهید مطالبی اظهار کردند و به آن کار هم رسیدگی شد. پس از آن آقای وزیر فرهنگ دکتر آفر درباره لایحه قانونی اصلاح لایحه تأسیس دانشکده شهرستانها طرحی تهیه کرده بودند در هیئت دولت قرائت کرد و آن هم به تصویب رسید. البته به عنوان مشورت پس از آن آقای مهندس حق‌شناس وزیر راه در ضمنی که خواستیم به یکی دو مطلب دیگر که از طرف منشی هیئت مطرح شده بود رسیدگی کنیم اظهار داشتند که «مقتضی است راجع به جریان وقایع و امور کشور مذاکره شود؛ چون بحث این موضوع به تشخیص بنده لازمتر بود.» بنده بلافاصله از ایشان خواهش کردم مطالب خود را اظهار کنند. بعد از ایشان آقای دکتر عالمی صحبت کرد. پس از آقای دکتر عالمی، آقای دکتر ملکی و پس از آقای دکتر ملکی، آقای میسر و پس از آقای میسر، آقای لطفی و پس از آقای لطفی، تبمسار سرلشکر مهنا. بعداً بنده نیز مانند دیگران نظر و عقیده خود را درباره یکی دو موضوع که به نظر بنده اهمیت داشت به عرض هیئت محترم دولت رسانیدم و در حدود ساعت ده و ربع جلسه هیئت دولت پایان یافت.

رئیس: آیا خود آقای دکتر محمد مصدق در آن جلسه حضور یافتند یا خیر؟

دکتر صدیقی: ایشان، جناب آقای دکتر مصدق در هیئت تشریف نیاوردند. البته در این جلسه...

رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرمایید مطالبی که راجع به جریان روز و وقایع مطرح گردید از چه قرار بوده؟

دکتر صدیقی: مذاکراتی که در این باب در هیئت دولت به عمل آمد در پیرامون سه امر بود: اول اقداماتی که از طرف عده‌ای از مردم درباره فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صورت گرفته بود. بعداً مذاکراتی درباره فرود آوردن عکسها در وزارتخانه‌ها به عمل آمد. سوم مذاکراتی درباره تشکیل اجتماعات و نظهراتی که شده بود در خیابانهای تهران و ممکن بود باز هم تجدید شود. در هر قسمت توضیحی می‌خواهید، بفرمایید تا عرض کنم.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ در میدان بهارستان نیز صحبتی بهمین آمد یا خیر؟

دکتر صدیقی: از جریان میتینگ روز بیست و پنجم چون امری بود که وقوع یافته بود مذاکراتی شد. اما چون به عیوب و مفاسد این نوع نظاهرات عموم آقایان توجه پیدا کرده بودند، هنگامی که صحبت از تشکیل اجتماعات و نظاهرات می شد چند تن از آقایان از جمله خود اینجانب صریحاً نظر خود را در هیئت دولت اظهار کردیم. رئیس: جریاناتی که توضیح فرمودید از پایین آوردن مجسمه‌ها و نظاهرات و تجمعات مراتب را به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا خیر؟ همچنین از نظری که هیئت دولت به اصطلاح آن روز اتخاذ نمود دادگاه را مستحضر فرماید.

دکتر صدیقی: خاطر ریاست محترم دادگاه استحضار دارند که بنده در دولت جناب آقای دکتر مصدق سمت وزارت کشور داشتم. ولی چون در تهران فرماندار نظامی بود و هنگام سلطه فرمانداری نظامی دایره عمل و فکر و اقدام وزارت کشور و شهربانی کل و زانداوری محدود می شود طبیعی است بنده نه از تشکیل میتینگ و نه از برنامه‌ای که در میتینگ منظور شده بود و نه از اشخاصی که قرار بود در میتینگ سخنرانی کنند - چنانکه قبلاً هم رسم نبود و این امور به وسیله فرمانداری نظامی صورت می گرفت - اطلاع حاصل نکردم. ولی نظر به آنکه مایل به استطلاع از جریان میتینگ بودم، از نسیار رئیس شهربانی کل خواستم که درباره میتینگ بمن اطلاعاتی بدهد. چند دقیقه به ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد مانده بود که ایشان به وسیله تلفن بمن خبر دادند که در میتینگ مطالب و سخنانی ناهنجار و نامطبوع گفته شده است. و نیز اطلاع دادند که در همین ساعت جماعت، عصر می خواهم جمعی از میتینگ دهندگان، بمیدان سپه رفته‌اند و شعارهایی می دهند که بسیار زنده است.

بنده در ساعت ۸ به خدمت جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر رسیدم و از نظر رعایت سیاست انتظامی کشور در حدودی که مسئولیت آن بمن تعلق می گرفت به جناب معظم له عرض کردم که تشکیل این اجتماعات و اظهار این مطالب و دادن این شعارها برای اخلاطگران که همیشه مشربد استفاده از اوضاع و احوال و اجرا و پیش بردن نقشه و مقاصد خود هستند از جهت حفظ انتظامات در شهرها بسیار خطرناک و نایبجاست. با وجود فرمانداری نظامی بهتر آن است که نظاهر و اجتماعی نشود. با لاقول اگر قرار است که فرمانداری نظامی و رئیس دولت اجازه تشکیل اجتماعاتی بدهند، واجب است که قبلاً از برنامه میتینگ دهندگان استحضار کامل حاصل کنند؛ و بهر صورت اجتماعات بی آنکه منظم و مضبوط باشد به صلاح آرامش و انتظامات کشور نیست. جناب آقای دکتر مصدق عرایض بنده را تصدیق و تأیید فرمودند در پاسخ به بنده اظهار داشتند که من به فرماندار نظامی دستور داده‌ام و بار دیگر دستور خواهم داد که رعایت امری را که شما اظهار کرده‌اید بکنند.

بنده از خدمت ایشان مرخص شدم. فردا، یعنی در حدود ساعت ۱۰ روز دوشنبه ۲۶ مرداد، نسیسار و رئیس شهربانی بمن تلفن کردند و البته این برای اطلاع من بود نه برای کسب دستور که من در این باب وظیفه‌ای به عهده نداشتم. در تلفن بمن گفتند که دسته‌هایی در بعضی از میدانها تشکیل شده است و جمعی از مردم اخلاطگر مشغول پایین آوردن مجسمه‌ها هستند. بنده به ایشان گفتم: دالبته مسئولیت جلوگیری از این کار به عهده فرمانداری نظامی است. ولی از آنجا که در کارهای مختلف، شهربانی در زمان حکومت نظامی ولی ندارد، بنده به نسیسار و رئیس شهربانی گفتم: «هر چند مسئولیت این کار با وجود حکومت نظامی چندان به عهده شما نیست، ولی لازم است که شما با وسایلی که به اختیار دارید کمال مساعدت را با فرماندار نظامی به عمل بیاورید تا از این کار که بسیار ناشایسته است جلوگیری به عمل بیاید.»

اجازه می خواهم از ریاست محترم دادگاه، بنده علاوه بر سمت وزارت کشور که داشته‌ام، به دلایل مختلف با این

کار مخالف بودم. زیرا اولاً شغل دانشی و رشته تدریس من صیانت آثار ملی را ایجاب می‌کند. ثانیاً بنده عضو هیئت مؤسسان آثار ملی هستم. ثالثاً عضو هیئت‌مدیره انجمن آثار ملی هستم. رابعاً عضو کمیسیون ملی یونسکو هستم. یکی از کارهای مهم کمیسیون ملی یونسکو حفظ آثار ملی است و نگاهداری و نگاهبانی مفاخر و مآثر مسلمی. بنده این ملاحظات من به رئیس شهربانی گفتم که از این عمل جلوگیری کند و نتیجه اقدام خود را به من اطلاع دهد.

در ساعت یازده و نیم تقریباً بار دیگر ایشان به من تلفن کردند که جمعی از مردم آشوبگر قصد تخریب مقبره اعلیحضرت فقید را دارند. حقیقت مطلب این است که من از این خبر چنانکه رئیس شهربانی وقت گواه و شاهد این مدعاست بسیار متعجب و متألم شدم. برای اینکه بهر حال بی‌احترامی به مقبره اشخاص هر گاه بوده باشد از نظر اخلاقی و دینی و اجتماعی منوم و مردود است. ثانیاً مقبره اعلیحضرت فقید در جوار حرم حضرت عبدالعظیم است. این بود که من به‌تیمار رئیس شهربانی گفتم: داین عمل بسیار ناسزا و ناپهچاست و بر شما واجب است که با تمام قوت از اهانت به مقبره با مساعدت فرمانداری نظامی جلوگیری کنید و یا عوامل و وسایلی که دارید به اطلاع مردم مشفق بازار و حرم برسانید. مقصود این است که در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم بسیار کسان مدفونند و اسم بردم از جمله ناصرالدین شاه. و به‌ایشان گفتم که «در زمان حکومت مشروطه هیچ دیده نشده که کمترین بی‌احترامی به مقبره ناصرالدین شاه بشود. مقبره اعلیحضرت فقید در حریم حرم حضرت عبدالعظیم است. به مردم بگویید که گذشته از این که عمل شما از جهت ملی و اخلاقی ناپسندیده است، از جهت دینی هم بی‌احترامی به مقبره اعلیحضرت فقید، بی‌احترامی به حرم حضرت عبدالعظیم است و بهر صورت از این کار ناشایسته جلوگیری کنید.»

رئیس: با امتنان از توضیحات جناب عالی با اینکه بسیار قابل استفاده بود ولی پاسخ سؤال بنده نبود. اکنون استدعا می‌کنم چند دقیقه استراحت بفرمایید تا چند توضیح از آقای دکتر مصدق بخواهم.  
دکتر صدیقی: بسیار خوب. [دکتر صدیقی روی صندلی کنار میز نشیما نشست].  
رئیس: آقای دکتر محمد مصدق.

دکتر مصدق: اندر حالی که از جای خود بر می‌خاست: بله آقا. بنده امروز نمی‌خواهم سوءاستفاده از مراسم تیمار بکنم. چون امروز حال خوب است و می‌توانم ایستاده جواب بدهم، اجازه بفرمایید ایستاده در خدمتان صحبت کنم.

رئیس: مطالب آقای دکتر صدیقی را استماع فرمودید؟ اکنون اگر نسبت به اظهارات ایشان توضیحی دارید بفرمایید. و اگر تأیید می‌کنید که هیچ.

دکتر مصدق: بنده از آقای دکتر صدیقی چیزی نشنیدم که بتوانم رد بکنم. بک عرابضی به‌دادگاه محترم عرض کردند که راجع به وظایف خودشان بود که به‌هیچ وجه تردید در این بیاناتی که فرموده‌اند نیست. بک عرابضی هم عرض کردند مبنی بر عقاید خودشان. البته هر کس دو اظهار عقیده شخص خود آزاد است. بنده نه می‌توانم تصدیق بکنم عقاید ایشان را، نه می‌توانم رد بکنم. زیرا آنچه که مربوط به شخص ایشان است، همچنانکه بنده خودم هم عرابضی کرده‌ام و باز هم عرض می‌کنم عقیده شخص من است...

رئیس: شما در بیانات خودتان اظهار داشتید که «به‌هیچ وجه از جریان مبتنیگ اطلاع پیدا نکردم.» البته هر درجه اول روز ۲۵ و بعد هم روزهای بعد، چنانچه آقای دکتر صدیقی اظهار داشتند، در این خصوص مطالبی خدمت جناب عالی عرض کرده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: مطالبی که ایشان به عرض دادگاه رساندند، مطالبی نیست که بنده رد بکنم. به‌جهت اینکه اگر ایشان



فرمودند مطالبی در این میتینگ گفته شده که مزاور نبوده، بنده آن را رد نمی‌کنم. بنده عرض کردم حفاظت درختی ندارم که آنچه به‌بنده گفته شده حفظ کرده باشم که اینجا به‌عرض دادگاه برسانم.

رئیس: راجع به مجسمه‌ها شرح مسوولی آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و دینی، مخصوصاً بیان کردند که موضوع را به‌استحضار شما هم رسانیده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: هیچ نظرم نیست که ایشان در این باب یا بنده صحبتی کرده باشند. حالا اگر تیمسار محترم بفرماید که از این سؤال چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید آن وقت بنده توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: عرض کردم ایشان شرح مسوولی راجع به مجسمه‌ها گفتند که منظور بنده اینکه...  
دکتر مصدق: ایشان معلم تاریخ هستند [خنده شدید حضار] و باید در تاریخ اظهار نظر بکنند که فرمودند بنده هم

دکتر حقوق، حالا هر چه می‌خواهید حساب کنید. [خنده حضار] و بالاخره یک دکتر هستم. به‌ر حال راجع به مجسمه‌ها نظر بازرسی در این دادگاه مطالبی عرض کرده‌ام. خود آقا که از نظریات بنده در مرحله بازرسی اطلاع دارید که چه

عرض کرده‌ام. دیگر تصور نمی‌کنم تکرار ضروری باشد، چون خودتان که به‌سابقه مسبق هستید. [خنده حضار]  
دکتر صدیقی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرماید.  
دکتر صدیقی: شاید بیان بنده وافی به‌مقصود نبوده است. به‌عنوان توضیح به‌مقام ریاست دادگاه عرض می‌کنم که

درباره فرود آوردن مجسمه‌ها به‌جناب آقای دکتر مصدق بنده عرض نکردم. اطلاعاتی که در باب میتینگ به‌من رسید ساعت ۸ روز ۲۵ خدمتشان رسیدم و مطالبی عرض کردم. راجع به مجسمه‌ها در هیئت دولت مذاکراتی شد که البته اگر

امر فرمودید توضیح عرض خواهم کرد.  
رئیس: اینکه در سؤال قبلی اظهار داشته‌ام یا اینکه بیانات جناب عالی پاسخ سؤال بنده نبود منظور همین بود که

اینجانب سؤال کردم در هیئت دولت در اطراف این مسائل چه مذاکراتی شد و چه تصمیمی اتخاذ گردید و این مطالب به‌عرض آقای دکتر محمد مصدق رسید یا خیر؟

دکتر صدیقی: در هیئت وزیران صادقانه عرض می‌کنم که عموم آقایان وزیران که بیان مطالبی کردند کمال تأسف و انزجار خاطر خود را از عملی که درباره فرود آوردن مجسمه‌ها شده است اظهار کردند. و اما آنچه ریاست محترم

دادگاه در اخذ تصمیم فرموده‌اند، باید با کمال تأسف عرض کنم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها امری بود وقوع یافته و انجام شده، تصمیم هر چه بود درباره حفظ انتظامات و جلوگیری از تظاهرات بعدی بود که مبادا دامنه این نوع اعمال

ناهنجار وسعت پیدا کند. بنده بخصوص بیم آن داشتم که این امر دستاویزی برای عناصر اخلاک‌گر در شهرستانها ایجاد کند و نظیر آنچه در تهران واقع شد در آنجاها هم وقوع یابد.

این بود که مخصوصاً در آخر جلسه به‌عرض آقایان وزیران رسانیدم که شب قبل درباره میتینگ نظر خود را به‌حضرت جناب آقای نخست‌وزیر عرض کرده‌ام. حالا هم به‌آقایان محترم عرض می‌کنم که عناصر اخلاک‌گر نظر به‌مقام

و شخصی ندارند. آنها نقشه‌ای دارند که در هر فرصت با کمال بیباکی و بی‌پروایی به‌اجرای آن می‌کوشند. من صریحاً در هیئت دولت گفتم که نظر من جلوگیری از تظاهرات و اجتماعات است به‌سبب آنکه اولاً در زمان فرمانداری نظامی

حتی المقدور باید از تشکیل اجتماعات جلوگیری شود. ثانیاً باید همواره آثار و عواقب این نوع اجتماعات را در مرکز کشور در نظر گرفت و متوجه بود که آنچه در شهر تهران می‌کنند ممکن است در شهرستانها نتایج ناآفرین داشته

باشد. درباره عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات، صبح روز سه‌شنبه ۲۷ که طبق معمول کمیسیون امنیت

تشکیل می‌شد بنده به منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. تیمسار ریاست ستاد و تیمسار امینی (عذر می‌خواهم تیمسار امینی آن روز حضور نداشت)، تیمسار رئیس شهربانی و سرکار سرهنگ اشرفی حاضر بودند. ولی چون تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش اظهار کردند که «من باید در کمیسیون شرکت کنم» آن روز کمیسیون امنیت تشکیل نشد. ولی مذاکراتی از طرف اینجانب با آقایان به عمل آمد که مفادش این بود که نباید به اخلاک‌گران فرصت داد که از اوضاع و احوال کنونی سوءاستفاده کنند. به سرکار سرهنگ اشرفی گفتم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها در روز قبل واقعه غیرمنتظره و ناهنجار بوده است. ایشان در عین حال که نشان می‌دادند در بیانات خود که از این پیش آمد متأسف هستند، در پاسخ من گفتند: «اقداماتی به عمل آوردیم؛ ولی اشخاص غیر مسئول در این کار مداخله کردند و اقدام به نتیجه نرسید.» و شد آنچه نباید شود. مجلس ما یعنی جلسه کمیسیون امنیت با همین مذاکرات مسقدماتی که شد، تیمسار ریاست شهربانی و تیمسار ریاحی با من هم‌آواز و هم‌داستان بودند. ولی جلسه ما خانه یافت و تیمسار رئیس ستاد برای شرکت در کمیسیون که گفته بودند رفتند.

مقارن ساعت ۵/۲۰ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و دکتر صدیقی نیز به جلسه دادگاه احضار گردید. پس از حضور ایشان، رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

خواهش می‌کنم دادگاه را مستحضر سازید بالاخره نتیجه مذاکرات جلسه هیئت دولت راجع به فرود آوردن مجسمه‌ها و جلوگیری از وقوع نظایر آن را در خانه جلسه به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسانیدید یا خیر؟

دکتر صدیقی: پایان مذاکرات آقایان وزیران در جلسه هیئت وزیران در ساعت ده و ربع بعد از ظهر بود. در آن وقت چون تصمیم منجز و قاطعی غیر از آنچه که بنده شخصاً به عرض جناب آقای نخست‌وزیر راجع به عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات رساندم نبود، بنده خدمت ایشان ترفتم و چیزی به حضورشان عرض نکردم.

رئیس [خطاب به دکتر مصدق]: به طوری که آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند، آیا راجع به جلوگیری از اجتماعات و تظاهرات اخلاک‌گران مطالبی به اطلاع شما رسانیدند یا خیر؟

دکتر مصدق: هر وقت که آقای دکتر صدیقی وزیر کشور دولت اینجانب با بنده مذاکراتی فرمودند بیشتر روی مسائلی انتظامی بوده است و شخصی من به کسانی که مسئول انتظامات بودند نه در این روزهای آخر مرداد بلکه همیشه تأکید در جلوگیری از اخلاک‌گران کرده‌ام. این یک چیزی نیست که برای یک دفعه در دولت اینجانب مذاکره شده باشد. به طوری که رؤسای قسمتهای انتظامی هم خودشان به عرض رسانیدند که همیشه دستور بنده راجع به جلوگیری از هر گونه اجتماعاتی که موجب اختلال بشود بوده است.

رئیس! پس چگونه در مقابل گزارش و کسب تکلیف بعضی از فرمانداران نظامی و فرماندهان خارج چنانکه تأیید و تصدیق نموده‌اید به دستور شما از ستاد ارتش صادر شده است، صریحاً امر داده‌اید که «در تهران نیز موفق به جلوگیری از احساسات مردم نشدیم، مردم را به احساسات خودشان باز گذارید» و درست آنچه که در نظر هست این دستور در پاسخ گزارش بود که فرماندهان وقت راجع به تظاهرات دستجات چپ و اخلاک‌گران این گزارش را داده‌اند؟

دکتر مصدق: حالا بنده نمی‌دانم که این راجع به کدام دستور بود. یک دستوری بود مربوط به مجسمه‌ها، آقا، البته شنیده‌اید و به عرضتان رسیده است که شخصی بنده به هیچ وجه عقیده به مجسمه نداشته‌ام و مجسمه در قانون شرع ما